

نگاهی به روابط

شوروی

و نهضت انقلابی جنگل

نوشتۀ : مصطفی شاعیان

انتشارات مزدک

دخترك خنده كنان گفت كه چيست ؟
راز اين حلقه زر
راز اين حلقه كه انگشت مرا
اين چنين تنگ گرفته است بهير.

....
مرد حيران شد و گفت :
حلقه خوشبختي است ، حلقه زنديگي است .
....
فروغ فرخزاد

ماه غسل

۱- توضیح ، این قسمتی از شعر فروغ ، به نام «حلقه» است ، که بقیه آن در سرنویس مقاله
«ماه غسل» آورده شده است .

«سران جنگل به محض استحضار از پیاده شدن نیروی سرخ به انزلی، تشکیل جلسه داده، به شور و مذاکره پرداختند.

نتیجه مذاکرات آن شد که اسمعیل جنگلی خواهر زاده میرزا به انزلی برود و با فرماندهان ارتش سرخ تماس بگیرد، واز وضع فعلی و نیات بعدشان استفسار، و نتیجه را به جنگل گزارش دهد. نماینده مزبور.... به انزلی رفت، و در اداره شیلات با فرمانده ارتش سرخ ملاقات نمود. اما او (فرمانده ارتش سرخ) قبل از هر نوع مذاکره ای اشتیاقش را به دیدار میرزا ابراز نمود.... لاجرم میرزا.... در رأس هیأتی به انزلی رفت.... (و) در کشتی کورسک که میرزا از فرماندهان ارتش سرخ بازدید به عمل آورد، مذاکرات در محیط صمیمانه انجام گرفت.... صحبت های اولیه پس از ابراز مسرت از دیدار یکدیگر، در اطراف پیشرفت انقلاب روسیه و مساعد بودن زمان برای برافراشتن پرچم انقلاب سرخ دور می زد، که همه حاضرین درباره آن اتفاق نظر داشتند. تنیاً موضوع قابل بحث خط مشی و تاکتیکی بود که می بایستی برای پیشرفت همه جانبه انقلاب دنبال شود.^۱

به طوری که ملاحظه می شود در حالی که طرفین در کلیات و اصول با هم توافق داشتند، نه‌بذا در «جزئیات» که همانا شامل «خط مشی و تاکتیک» لازم جهت تحقق کلیات و اصول بوده باشد، موافق نظرهم نبودند. و به همین دلیل به طوری که بعداً خواهیم دید، کشمکش‌ها و کوران‌های بسیاری بر روی «جزئیات» پیش می آید، که به عواقب وخیمی می انجامد. و لذا قبل از ادامه مطلب، بهتر است به پاره ای نکات توجه کنیم:

کل و جزء

یا کلیات

و جزئیات

معمول است که می گویند وقتی که در هدف و در کلیات توافق حاصل شود ، بهتر است در جزئیات ، وسائل رسیدن به آن هدف ، و چگونگی تحقق آن ، پافشاری نکرد ، و با گذشت و بردباری نگذاشت که وحدت هدف ، فدای دوگانگی تاکتیک

شود . می گویند وقتی که در کلیات به نظر واحدی رسیده ایم ، بسیار ابلهانه است که در جزئیات تو سرومزن هم بگوییم . و بالاخره می گویند اگر در اصول ، کلیات ، و هدف وحدت برقرار باشد ، کشمکش و مبارزه بر روی وسائل و تاکتیک ها ، نه به سود دوست ، بلکه به سود دشمن تمام خواهد شد . و ظاهر آن هم این گونه استدلال ها منطقی به نظر می رسد . اما تاکنون تاریخ مبارزات هوشیارانه بشری تسلیم شدن به يك چنین پندی را سراغ ندارد . یعنی تاکنون دیده نشده است که عده ای به اتكاء این كه هدفشان را فلان نقطه تعیین کرده اند ، ولی هر کدام راهی و شیوه ای خاص خود را برای رسیدن به منطقه مزبور برگزیده اند ، با هم متحد شوند و يك پارچه و يك سف به سوی آمال های خود گام بردارند . و درست به عکس ، بسیار دیده شده است که وحدت هدف ، در حالی که با وحدت تاکتیک همراه نبوده ، به چنان دشمنی و مبارزه ای انجامیده است که اغلب طرفین به درستی فوری ترین وظیفه خود را حل تضاد مزبور تعیین کرده اند .

معمولاً يك چنین دشمنی و مبارزه ای را در حرف ابلهانه می خوانند ، و از آن با تعجب یاد می کنند . چه ، به گفته آنها جنگ و دعوا ، بر سر این یا آن شیوه حرکت و یا تاکتیک مبارزه ، در حالی که همه يك هدف را تعقیب می کنند ، نشانه آشکاری شموری و عدم انطاف است .

اما باید بررسی کرد که آیا يك چنین تضادتی خود اصولی ، کلی ، و صحیح است ؟ نه ، صحیح نیست ؛ زیرا کسانی که این قبیل سخنان را منطقی تشخیص می دهند ، در حقیقت مفاهیم را نه در زندگی ، و نه در عمل ، بلکه در ذهن و پندار خود به دست می آورند . آنها بین این اصل کلی که بالاخره جزء تابع کل است ، و این واقعیت عملی که برای تحقق کل می بایستی از جزء آغاز کرد ، فقط به قسمت اول آن می چسبند و به يك باره از قسمت دوم آن سرف ظفر می کنند ، به طوری که رابطه متقابل آنها را از هم می گسلند . آنها با واقعیات نه به شکلی عملی ، بلکه به صورتی مکانیکی برخورد می کنند . و در روابط متقابل کل و جزء ، اثرات متقابل جزء به کل را قابل گذشت قلمداد می نمایند ، به طوری که عملاً این ارتباط را لوث می سازند .

وقتی که در هدف به وحدت نظر رسیدیم ، چرا و به چه دلیل وسائل تحقق این هدف ، و همچنین شیوه هایی که به آرمان های ما شکل می دهند ، دیگر اهمیتی ندارند ؟ و حال آن که وحدت در هدف ، نوعی وحدت در ذهن است ، نه در عمل . تحقق این هدف ، مستقیماً به شیوه ها و تاکتیک هایی بستگی دارند که در عمل انتخاب می شوند . به يك مفهوم ، عمل از این به بعد

آغاز می‌شود. ملاك این که قبول هدفی واحد از طرف این یا آن شخص، دسته یا جمعیت، تاجه اندازه فقط به قبولی لفظی خلاصه نمی‌شود؛ و همچنین ملاك این که این یا آن جمعیت ضمن قبول

هدفی واحد، عملاً قادر خواهند بود به آمال خود لباس عمل ببوشانند، شیوه‌ها و تاکتیک‌هایی است که برمی‌گزینند، و به همین دلیل است که وقتی وحدت در شیوه و تاکتیک‌ها حاصل نشود، در حقیقت وحدت در عمل حاصل نشده است. و وقتی که وحدت در عمل حاصل نشود، چه باید کرد؟ بیطرف بود؟ و یا مبارزه کرد؟ مسلماً باید مبارزه کرد. زیرا هر کس یا هر سازمانی می‌کوشد تا مردم را از طریق تاکتیک‌های خود به سوی هدف ببرد. تاکتیک‌هایی که به نظر دیگری نه به هدف، بلکه به باتلاق فنا ختم خواهد شد. روشن است که در این صورت هر يك از طرفین به خاطر نجات مردم، و تحقق بخشیدن به هدف مزبور که تنها از طریق شیوه‌های پیشنهادی خویش عملی می‌دانند، مجبور خواهند شد در زمره فوری‌ترین وظائف، طرف دیگر را مجرد کنند تا بدین وسیله بتواند مردم را به صف خود وارد سازند: یگانه سنی که به زعم معتقدین آن در درست ترین جاده‌ها حرکت می‌کند، یگانه سنی که به هدف خواهد رسید. بدین سان در رابطه متقابل هدف و وسیله، استراتژی و تاکتیک، و یا کل و جزء، و عملاً وسیله، تاکتیک، و جزء تقدم می‌یابد. و درست به عکس تصورات کسانی که ضمن قبول هدفی واحد، جنگ کردن بر سر شیوه‌های تحقق آن هدف، و تاکتیک‌هایی را که متضمن رسیدن به هدف مزبور می‌باشند، ابلهانه می‌دانند، جنگ نکردن و تسلیم شدن، این است آن چه ابلهانه است. زیرا چه تفاوتی می‌کند بین کسی که با ما وحدت هدف ندارد، یا کسی که دارد، ولی راهی را برمی‌گزیند که هرگز بدان هدف نمی‌رسد؟ بدیهی است اگر تفاوتی در این زمینه باشد، خصوصاً در این است که وی باعث سرگردانی و انحراف نیروهای خواهد شد که می‌بایستی برای فتح قتل تجهیز شوند، و بدین ترتیب وی با ردای وحدت هدف، خیانت، و با عملی را مرتکب می‌شود که دشمن قادر به انجام آن نیست. دشمن از بیرون می‌جنگد، و او از درون منحرف می‌کند. کدام يك مهلك ترند؟

نمائی بود که تبیین هدف، و تشخیص این که به کجا باید رفت برای

ملت‌ها اهمیتی اساسی داشت. ولی اکنون می‌توان با جرات ادعا

حرف و عمل

کرد که هدف هر ملتی روی هم رفته معلوم است. زیرا رشد علوم اجتماعی - سیاسی - اقتصادی، و تجزیه و تحلیل تاریخ و جوامع بشری توسط فلاسفه و دانشمندان سلاطیندار اجتماعی، روی هم رفته درونمای زندگی انسانی، و همچنین خطوط کلی حرکت جامعه را مشخص کرده‌اند. به طوری که لاقلاً همه ملل شیفته آزادی و استقلال، در تشخیص هدف، و در این که در کدامین

صحرا می‌بایستی چادر بزنند دچار نگرانی و تصورات گوناگونی نیستند. و به عکس، حتی به شکلی فرموله، هر ملت و پاره‌طبقه‌ای، به‌طور کلی به هدف اساسی خود وقوف یافته‌است. زیرا در واقع این گونه مطالب و مفاهیم، با وسعت بسیار، نه تنها در سطح تئوری، بلکه در سکوی عمل نیز تحلیل و اجرا شده‌اند.

مثلاً دیگر کلیه ملل اسیر استعمار است. تجارت به هدف خود که عبارت از نفی استعمار، به بدست آوردن استقلال، و منکوب کردن ارتجاع بوده باشد، واقفند. و یا از هر ملت اسیر دیکتاتوری شد انقلابی هدف مقدس را پیروانند، قوای جواب خواهد داد: آزادی... و بدین ترتیب دیگر کشف هدف و دانستگی به پاره‌ای اصول، امری نیست که نیازمند تفکرات، تجربیات و یا محاسباتی ویژه باشد. چه، تقریباً همه این مسائل به صورت حل شده و جواب داده شده‌ای درآمده‌اند و در کلیه حل المسأله‌های اجتماعی، چه سادگانه و چه ریاکارانه، به هر حال نوشته شده‌اند.

اما همین حل تئوریک قضایا، که در آن، یاد دیگر گوشه جهان نیز عمل و آزمایش سحت آن‌ها را به ثبوت رسانیده‌است، به جای این که آن‌ها به مددکار نهضت‌ها و ملل تظار کنند، سرور آن در چنین نقشی قرار نگرفته‌اند، و به عکس، در بسیاری موارد علیه توده‌ها و نیروهای که هنوز دانش و عمل مبارزاتی خود را از همه جهت عمق نداده‌اند، به کار می‌رود.

ظاهراً این قضیه نیز برای کلیه نهضت‌هایی که هدف‌هایی اساسی و ریشه‌ای برای خود طرح کرده‌اند، حل شده به نظر می‌رسد: که برای گذار از مناسباتی به مناسباتی دیگر، و جهت درهم کوبیدن کلیه پایگاه‌های اجتماعی و طبقاتی استعمار، و یا برای درهم شکستن هر گونه دژی که بر بالای آن پرچم استعمار انسان از انسان، افراشته شده است، راه حل نهایی، راهی تهرآمیز و خونین، راهی انقلابی و آشتی ناپذیر است، که گلوله‌های توپ آن را هموار می‌سازد. ولذا انعیان ملت‌های اسیر، از هر کس گذشته، اگر خصوصاً از افراد و حراف و متظاهری، که به صحیح یا غلط، بالاخره به اصطلاح «روشنفکر» نامیده شده‌اند، پرسیده شود که چه باید کرد؟ آن‌ها جواب کامل و سیقل یافته جهانی را با جسارت و خودگیری فیلسوفانه‌ای در کف دست پرشکر خواهند گذاشت: انقلاب! و برای توجیه آن نیز یک مشت الفاظ خشک و نهائی را سرودست شکسته یا سالم، به اتکاء قول ابن یا آن انقلابی بزرگ تحویل خواهند داد. و اگر احیاناً سؤال کنند، نیز خود در همان سطوح و روشنفکری، که گدازی که بسیار ملاحظه می‌شود، قرار داشته باشد، طبعاً خود هم با همین کلمات اعاشه سیاسی می‌کند، و از آنجا که این قبیل قلبه گوئی‌ها را «عشق تر» می‌داند، لذا با غرور و سرباندی، به عظمت چنین باسختی تنظیم می‌کند، و در نتیجه هر دو به شدت دست‌های یکدیگر را می‌فشارند.

لازم به یادآوری نیست که به دنبال این وحدت ذهنی، بدون معطلی مناسب ترین قدمها را نیز در راه عمل برخواهند داشت: دوش به دوش هم بسوی میخانه محقری (و خصوصاً محقری) پیش خواهند رفت، و در سجاج دیوار (و خصوصاً در سجاج دیوار) میخانه مزبور نه تنها به انقلاب خود می‌رسند، بلکه از آن گذشته، به سلاح و سفا، و به زندگی سرشار از سربلندی، لذت، و غنای طبقاتی مورد تصور خویش نیز دست می‌یابند. نشأ ای است!

اما بدیهی است که با انقلاب انقلاب گفتن، انقلاب نمی‌شود. و به اضافه، قبول این که راه حل اساسی انقلاب است، ضرورتاً به معنی این نیست که در اولین وهله می‌توان به اسلحه دست برد. ولذا پاسخ کلی دادن، و قضایا را در کلیات طرح و حل کردن، دیگر اهمیت خود را از دست داده است. از کلی گویی ردی دوا نمی‌شود، راهی پیدا نمی‌شود، و ملاکی برای حرکت به دست نمی‌آید. بلکه خصوصاً یافتن فوری‌ترین، به معنی عملی‌ترین وظایف روز، این است آنچه اهمیت درجه اول یافته است. دیگر پاسخ سؤال چه باید کرد؟ انقلاب نیست. (زیرا این پاسخ به درستی داده شده است) بلکه این است که بگوئیم چگونه می‌توان انقلاب کرد. و پاسخ سؤال چگونه می‌توان انقلاب کرد؟ این نیست که می‌بایستی حزبی انقلابی ساخت. (زیرا این پاسخ نیز به درستی داده شده است.) بلکه این است که نشان دهیم که چگونه می‌توان حزبی انقلابی را ساخت.... سخن کوتاه دیگر سؤال چه باید کرد؟ به فوری‌ترین وظایف بسیار نزدیک شده است. ولذا برای جواب دادن به این سؤال دیگر نمی‌بایستی کلی گویی کرد (زیرا کلیات را گفته‌اند، و مورد توافق قرار گرفته است.) بلکه می‌بایستی خصوصاً و جزئی، گویی کرد. جزئی گویی، به معنی نشان دادن آن چنان راهی که با امکانات موجود خوانا بوده باشد. دیگر تاکتیک بر استراتژی تقدم یافته است. زیر احل پیروزی نه انداختن استراتژی معلوم مستقیماً به تاکتیک نامعلوم وابسته شده است. ولذا سؤال کلی و عمومی چه باید کرد نیز ظریف تر، و ظریف تر شده است. آنچه امروز مورد سؤال است، این است: امروز، امروز، هم اکنون چه باید کرد؟ نه فردای دور، نه پس فردای دورتر، و نه آینده های بمبیدی که دور نمایان نه تنها در اختیار دوست، بلکه در اختیار دشمن نیز هست.

دانم این که بایدم سوی تو آمد، لیک

کاش این را نیز می‌دانستم، ای نشناخته منزل!

که این بیغول تا آنجا، کدامین راه یا کدام است آن که بی‌راه است.

م. ا. امید

ولذا آنچه خصوصاً بسیار اهمیت یافته است حل ذهنی - عملی تضادهای روز است، نه حل ذهنی - رؤیائی تضادهای کلی و تاریخی. زیرا حل تضادهای روز یعنی عمل، و حل تضادهای کلی و تاریخی، چه بسا، یعنی ذهن بازی کردن. زیرا حل تضادهای روز، یعنی

عمل، و حل تضادهای کلی و تاریخی، چه بسا یعنی بازی کردن. زیر احل تضادهای روزی یعنی راه افتادن به سوی هدف، و حل تضادهای کلی و تاریخی چه بسا، یعنی بازی بازی کردن با نظریات پیشینیان.

فرواً همین جایاد آورشیم که غرض به هیچ وجه این نیست که متنبه بایستی پشت دری های ذهن را زد و به هیچ وجه در اصول، کلیات، هدف ها، و استراتژی ها، اندیشه ای و تمتی نکرد. نه! به هیچ وجه! این گونه تفکرات و تحقیقات به جای خویش محفوظ. غرض، خصوصاً این است که نشان دهیم جزئیاتی که ظاهراً بسیاری مقدار قابل گذشت اعلام می شوند در حقیقت تاجه حدا همیت دارند. و نشان دهیم که روی هم رفته بین کسانی که هدف های مشترکی را برمی گزینند، اصولی ترین جنگ ها بر روی وسائل و شیوه های تحقق آن هدف هاست. و يك چنین جنگی ضروری و اجتناب ناپذیر است. به همان اندازه نمی توان از تاکتیک ها و شیوه های رسیدن به هدف صرف نظر کرد، که از خود هدف، که از خود استراتژی. زیرا! صرف نظر کردن و کوچک پنداشتن اهمیت وسائل از هدف، و تاکتیک ها از استراتژی، عملاً به معنی جداشدن از هدف و استراتژی است.

هدف و وسیله! استراتژی و تاکتیک، جدائی ناپذیرند. باهم رابطه متقابل دارند. هدف را وسیله، و استراتژی را تاکتیک محقق می گرداند، هر چند وسائل خادمان هدف، و تاکتیک ها افزارهایی محسوب شوند که هدف را می سازند.

حقیقت و
گنده گوئی

مادام که سطح شناخت، آگاهی، و فهم سیاسی و اجتماعی مردم و نهضتی تا بد آنجا نکشیده است که بین شعارهای غیر عملی و هیجان آلود، و مسیرها و جاده های آرزین بسته و چراغانی نشده ای

که امروز، و هم اکنون میتوان پیمود، و امروز و هم اکنون باید پیمود، نه حرف های زیبا و نه شمارهای نهائی، بلکه راه روز، شعار روز، و حرکت روز را انتخاب کنند، هر کس که و عدم های سرخرمن، طلایی، و بزرگتری دهد، و هر کس که بهشت خود را با حوریان طناز و میوه های گواراتری تجسم بخشد، همان کس، و لو این که دشمن خلق نیز باشد، آن مردم و آن نهضت را بهتر خواهد فریفت، و بهتر به دنبال خود خواهد کشید. به کجا؟ به آنجایی که دیگر برای مردم حتی ذهنی برای تسو و پندار بهشت ها نخواهد ماند: به دوزخ، به قبر، و بد آنجائی که دژ خیمان شکست، ناکامی، و تباهی، یا بی رحمی، و یاسا طورهای مخوفشان در انتظار کسانی هستند که نه با چشمانی باز، بلکه با اعصابی مرتعش راه مبارزه را انتخاب کرده اند.

دشمن در لباس دوست

چگونه می‌توان فهمید نتیجه عمل کسی که می‌گوید من با هدف تو موافقم، با کسی که می‌گوید من با هدف تو مخالفم چه فرقی دارد ؟ و نتیجه این موافقت و مخالفت چیست ؟ اگر موضوع عمل را فاعل کنار

بگذاریم ، بدیهی است که فقط از طریق راه حل‌هایی که ارائه می‌شود می‌توان فهمید نتیجه این موافقت در هدف چیست . اگر راه حل‌های پیشنهادی نه به تحقق آن هدف ، بلکه به پیروزی دشمن خدمت می‌کند ، البته که وظیفه من است تا با وی قاطعانه مبارزه کنم و نشان دهم که موافقت وی با هدف من ، موافقتی است در حرف یا در نیت . ولی آنچه عمل خواهد شد به نفعی آن هدف خواهد انجامید.

اما آیا من می‌بایستی این مبارزه و مخالفت قاطعانه را چه وقت آغاز کنم ؟ این سؤالی است که بدون پاسخ به آن حتی برای عمل در دست نخواهیم داشت .

آبامی‌بایستی پس از پیروزی بردشمن ، یا پیش از آن ، در کدامین هنگام این مبارزه را آغاز کرد ؟ مسلماً پیش از پیروزی بردشمن . زیرا این پیروزی خود منوط به وحدت صفوف دوست‌ازیک سو ، و زدودن تاکتیک‌ها و متدهای غلط از سوئی دیگر است . زیرا این پیروزی بدون شیوه‌ها و اسلوب صحیح مبارزه و بدون انتخاب تاکتیک‌های صحیح و به موقع امکان پذیر نخواهد بود . آیا لازم است تشریح شود که پس از پیروزی بردشمن دیگر مبارزه‌ای از این بابت باقی نخواهد ماند ؟

روشن است که برای مبارزه با دشمن خارجی ، وحدت و یکپارچگی عوامل داخلی اجتناب ناپذیر است . و اگر عوامل داخلی خود دارای تشتت ، دوگانگی ، و ناعم آهنگی باشند و هر یک از راهی جداگانه ، یا متدی جداگانه ، و با وسائلی جداگانه به راه افتند ، ولو این که همگی نیت رسیدن به هدف واحدی را داشته باشند ، محققاً همگی بدان هدف نخواهند رسید . بر دشمن غلبه نخواهند یافت . برای غلبه بر خصم ، غلبه بر سوسه‌های درونی ، غلبه بر ضعف‌های درونی ، و غلبه بر نامتناسی‌های درونی ضروری است . ولذا در شیوه‌های مبارزه و تاکتیک‌های انتخابی نیز نمی‌باید گذشت کرد . و چنان که قبلاً نیز بیان کردیم ، خصوصاً این روزها برای این که دانسته شود چه کسی با ما است و چه کسی با ما نیست ، نباید پرسید که آیا هدف ما را قبول دارد ، یا نه ، بلکه باید دید که آیا شیوه‌ها و تاکتیک‌های ما را صحیح می‌داند یا غلط . باید دید که آیا هم‌اکنون هم چون ما عمل می‌کند یا نه ! در این صورت است که وحدت عمل و اقمیت خواهد یافت . در غیر این صورت ، هر خصم سوگند خورده‌ای نیز حاضر است به ما ملطمیتان دهد که مؤمن به هدف ما است ، با این شرط که برای رسیدن به آن اهداف طریق شیوه‌ها و راه‌های پیشنهادی وی وارد عمل شویم . کدام طریق ؟ طریق که هرگز بدان

هدف منجر نخواهد شد .

هرگز نباید فراموش کرد که مشخص شدن دایقه مردم از یک طرف و مشخص شدن آمالها و هدف های مبارزه ، چه درجهت تئوریک و چه در میدان عمل ، از طرف دیگر ، خود در همان حال که آمیتازی برای نهضت ها و ملل انقلابی و اسیر محسوب می شود ، ضمناً آسکجه مفید و بسیار مفیدی نیز برای دشمنان خلق و انقلابات ضد استعماری و طبقاتی به حساب می آید . زیرا این ها نیز می توانند بایزک کردن عناصری چند ، و بر پا کردن سازمان هایی مبتنی بر الگوهای مشخص شده ، قرآن های انقلاب را بر سر نیزه کنند و ضمن شعارهایی هر چه بزرگتر و شیوه هایی هر چه دشمنی تر ، مردم را از راه های عملی دور و منحرف سازند و بالاخره توده ها را باین پست مواجه کنند .

لذا دیگر ارائه هدف های اساسی و راه حل های نهائی ، ضرورتاً ملاک و معیار سمیت و دانستن یومیه سیاسی - اجتماعی - مبارزاتی هیچ شخص ، هیچ گروه ، و هیچ حزب و سازمانی نخواهد بود ، آنچه خصوصاً مهم ، مهم ، و مهم است ، تاکتیک ها ، تاکتیک ها ، و تاکتیک های مبارزه می باشند . تاکتیک هایی که دقیقاً در شبکه استراتژی نهضت قرار داشته باشند .

گریزی طولانی شد ، ولی از آنجا که بارها به این گونه موارد برخوردیم خورد ، و همچنین از آنجا که تاکنون ملت ایران نیز قیمت های وحشتناکی برای همین مسائل ساده پرداخته است ، توضیح آن ضرورت داشت .

البته خوانندگان گرامی فراموش نفرموده اند که در نخستین مرحله مذاکرات نمایندگان جنگل و نمایندگان شوروی که پس از حمله ارتش سرخ به انترلی صورت گرفت ، اصل و مقام نهائی و هدف های اساسی نهضت ، به زودی مورد توافق کلی واقع گردید ، ولی آن چه در این میان به توافق نرسید ، شیوه ها ، تاکتیک ها ، و خط مشی بود که طرفین پیشنهاد می کردند .

انقلاب و اپورتو نیسم چپ
انقلابی نمایان صادر شده از شوروی ، انتخاب تاکتیک های عملی و خط مشی هایی را که بر بنیاد واقعیات سمج روز قرار داشتند ، نموداری از محافظه کاری و شلی بودن می گرفتند . به نظر آن ها پیشنهادات جنگل ، ضد انقلابی ، غیر قاطع ، و مذبوحانه می رسید . آنها بسودن توجه به ویژه گی ها و شرایط محلی ، و بدون آگاهی از خصائص و اوضاع جاری ، اسرار داشتند که آخرین گام ها را به مثابه نخستین و شائف به انقلاب بقبولانند . چنین خمیسه ای ، اگر خوش بینانه قضاوت کنیم ، از کهن ترین ریشه های اپورتو نیسم چپ آب می خورد . و چاره ای نبود جز این که دیر بازود به شد انقلاب منتهی شود .

این کیفیت (اگر حیل و مکر و یوز در کار نباشد) خود نمودار واضحی از روحیات خرده بورژوازی بی پرستی است که به يك باره گریز می‌گردد و چندان از تاریخ جلومی‌افتد ، که خود ، و در مواردی نیز تاریخ را به گندمی‌کشد. این جماعت اگر هم حقیقتاً سوز و شوری جهت سامان خلق و انقلاب داشته باشند، مع هذا قبل از این که دوزمه سازندگان تاریخ باشند، و پیش از این که بخواهند ساختمان تاریخ را با مصالح و ملاط‌های واقعی و مطمئن بسازند ، مایلند که در تاریخ وارد شوند و جزو تاریخ گردند. و اغلب قرار گرفتن این گونه عناصر و گروه‌ها در مسیر و صفوف انقلاب ، باعث اغتشاشات و چند دستگی‌های مهلکی می‌شود که اگر انقلاب قابلیت عینی ، ذهنی ، و سازمانی تمیین‌کننده‌ای برای مبارزه اطمینان بخشی را با آنها نداشته باشد ، چه بسا که نابود خواهد شد.

در جریان بحث‌های میرزا کوچک ، انقلابی دلسوز ، با تجربه ، و بی‌طمع ایران با تربچه‌های مهاجر و بی‌پرست و کمیته عدالت باکو، و میهمانان ناخوانده روسی نیز همین اصول و اشکالات در اولین ملاقات با وضوح تمام پیش‌آمد :

میرزا که دارای افکار مذهبی بود ، و به همین جهت کمونیسم را با افکار سازگار نمی‌دید، اصرار داشت که تاعدتی بایستی از تبلیغات مسلکی صرف نظر شود.^۱

بدیهی است که این عادی‌ترین و ساده‌ترین درخواستی بود که طرف مقابل می‌بایستی درباره آن مصالحه‌کند. زیرا در حالی که دهری انقلاب در دست عناصری به شدت مذهبی قرار داشته باشد ، طبیعی است که نفوذ دین در سراسر جامعه به چه وضعی خواهد بود . ولذا مخالفت تند و بی‌دروخته با مذهب ، باعث تجزیه انقلاب از توده خواهد شد .

روشن است چنین مصالحه‌ای به معنی رها کردن ایده‌ئولوژی نبود ، بلکه به معنی یافتن راه حل‌های اصولی و مناسبی برای رسوخ و اشاعه آن محسوب می‌شد. ولی به نظر آقایان اعضا کمیته عدالت باکو ، شروی‌ترین اقدامات را مبارزه با مذهب ، و مخالفت آشکار و تند با مقدسات معمول در میان مردم تشکیل می‌داد.

تشنه‌ی تشخیص در عمل
میرزا کوچک ، به نمایندگی از طرف ملت ایران ، و اسیل‌ترین و هوشیارترین جناح انقلاب، از خود فراست سیاسی افکار ناپذیری را بروز داده بود . وی رسماً و علناً يك دوره مبارزه جبهه‌ای و وسیع را جهت طرد هر گونه استعمار و تحصیل آزادی و استقلال ملی ، تجویز و تمهیب می‌کرد:

هرکس، هر دسته، هر گروه، و هر طبقه‌ای، ضمن داشتن هرگونه مسلک و مرامی؛ هرکس در هر مقام و شرایطی که قرار دارد، بدون توجه به ایده‌ئولوژی‌ها و مقاصد نهائی و دور دستش، در صورتیکه عملاً در جهت انقلاب حاضر به مبارزه با استثمار، و مبارزه جهت کسب آزادی و استقلال ملی باشد، متفق انقلاب محسوب می‌شود و می‌تواند در یک صف علیه دشمن مشترکی که ملت را به زنجیر کشیده، و همه حقوق بشری و طبیعی او را نقض کرده‌است، متحداً پیکار انقلابی و بی‌امانی را ادامه دهد. این وحدت، و این پیکار، تنها می‌تواند در کادر مقررات دموکراسی و سوسیالیسم انقلابی‌ای که جریان دارد، عملی شود و ادامه یابد. هر عمل و هر حرکتی که به وحدت انقلابی نهضت منجمد وارد سازد، و صفوف انقلاب را متلاشی سازد، عملی ضد انقلابی و مضرود است. ولذا مادام که نهضت انقلابی به هدف‌های اولیه خود که همانا نابودی استثمار و تحصیل آزادی و استقلال ملی است، نرسیده است، به علت ویژه‌گی‌های ملی و فرهنگی داخلی، بحث‌ها و تبلیغات ایده‌ئولوژیکی و مرامی‌ای که باعث تشدید تضادهای داخلی انقلاب و پراکندگی نیروهای مبارز گردد، جداً و اکیداً ممنوع است. بدیهی است عناصر و نیروهای که بهتر بتوانند انقلاب را از لحاظ تاکتیکی، و در جریان غلبه بر دشمن راهنمایی کنند، و همچنین نیروها و عناصری که بهتر بتوانند تاریخ را تشخیص دهند، و در نتیجه در بزنگاه‌های مبارزه، بهترین پیشنهادات و راه‌حل‌ها را ارائه دهند، عملاً جاده را برای تصاحب هر چه بیشتر رهبری انقلاب به دست می‌آورند، و در نتیجه بهتر قادر خواهند بود ایده‌ئولوژی و مسلک خود را به مثابه صحیح‌ترین و دقیق‌ترین مرام‌ها به توده‌ها بقبولانند.

این دستورالعمل وحدت مفید، صحیح، و دقیق بود، که هنوز هم اعتبار خود را حفظ کرده است. و میرزا کوچک و یارانش بی‌آن که استیلای بر فلسفه‌های سیاسی، و نیز تسلطی کلاسیک بر تاریخ مبارزات سیاسی - انقلابی جهان، خصوصاً در قرون اخیر داشته باشند، به علت قرار گرفتن در شرایط عینی مبارزه جبهه‌ای و به علت داشتن شرافت و دلسوزی‌های به شدت سمیانه انقلابی، عملاً و با سادگی به چنین نتایج اساسی و تمرین‌خشی رسیده بودند، و تازه به علت آزادگی‌ها و آزادی‌خواهی‌های ذهنی و ایده‌آلیستی اپوزیونی که داشتند، پارا از این فراتر گذاشتند و تبلیغات و بحث‌های مرامی را نه به طور کلی ممنوع، و نه برای دوران بعد از پایان مبارزات جبهه‌ای، برای هیچ کدام نگذاشتند، بلکه برای آن، تاکتیک و متدی قائل شدند. تاکتیک و متدی که محتوی آن این بود که می‌بایستی برای اشاعه سوسیالیسم به مثابه دآمال حقه و باشکیبائی و منانیت اقدام کرد. زیرا با وضعی که ملت ایران دارد، و شرایطی که عملاً انقلاب در آن گیر کرده‌است، طرح‌های افراطی و نظریات و افکاری که خواه صحیح و خواه غلط (در اصل و کلیات) بالاخره در عمل باعث گرایش و همکاری فوری توده‌ها با انقلاب نمی‌شود، و به عکس به پس زدن خلق، و تجرد انقلاب منتهی خواهد شد، نظریات و افکاری است که نتیجه

روز و عملی آن فتوحات ضد انقلاب خواهد بود .
اما مدعیان ایده ثلوثی انقلابی، کسانی که به ادعای میان داری طبقات انقلابی کارگر و دهقان ، کپاوه به دوش گرفته بودند ، هیچ کدام نمی خواستند و یا نمی توانستند همین مطالب عملی و حیاتی را درک کنند، قبول کنند، و مورد اقتداء قرار دهند .

ابله
بلاحت را بنکر : آقاپان ، اعضاء کمیته عدالت باکو ، آقاپان
انقلابیون و راء مرزها ، ناگهان بهمیمانی انقلاب ایران، انقلابی
که بزرگترین رهبر و نخستین مشعل کننده آن، مردی مذهبی، متدین، و به قولی حتی خرافی
می باشد ، قدم گذاشته اند ، و پیش از آن که عرف راهشان بجاید ، می خواهند به همان پیشوای
انقلاب بقبولانند که می بایستی علیه خدا و دین و مذهب ، دست به تبلیغ و مبارزه زد! و تازه
حاضر هم نیستند که به نصایح و راهنمایی های همان رهبر انقلابی گوش دهند که می گفت: برای
اشاعه هر مرام و مسلکی ، ولو حقیقت ناب، می بایستی قدری ثبات به خرج داد، و آهسته آهسته
پیش رفت. آن ها تبلیغات سیل وار را مرجع می دانستند.

آیا می توان باور کرد همه این ها روی تمسب و ندانم کاری بود، و هیچ گونه بذریخت
و ضد انقلاب در آن کاشته نشده بود ؟
به هر حال تناسلی میرزا که مبنی بر عدم تبلیغات وسیع و بی دروختنه ایده ثلوثی یکی
و مرامی بود، مورد قبول میهمانان ناخوانده واقع نشد، و:
بدین طریق روز اول ملاقات ، مذاکرات دوطرف بدون حصول هیچ گونه
توافقی سپری گشت .
تا این که :

منطق و دستور
در روز دوم که از نیکیدزه^۲ با کشتی از یادکوبه رسید و در
مذاکرات فی مابین شرکت کرد، با استماع دلائل میرزا در باب

۱- سردار جنگل ص ۲۴۲

۲- در جریان انقلاب مشروطیت ایران ، از طرف حزب سوسیال دموکرات روسیه ،
کمک های ذی قیمتی به انقلابیون گردید، و حتی عناصری از آن حزب نیز برای کمک به انقلاب ایران
شناختند ، و یار سماً از طرف حزب مأمور خدمت به مبارزات خلق مآخذند که از جمله «سراودر»
ژنیکدزه ORGINIKDSSI، رئیس مجاهدین قفقاز در گیلان بود . نیکیدزه که از نظر شغلی
پزشکبار بود، از نظر سازمانی خصوصاً مورد اعتماد شخص استالین بود. او که پیوسته از یاران وفادار
استالین بود ، در عوض التفات تروتسکی شامل حالش نمی شد .

عوامل پیشرفت انقلاب ، و با توجه به آشنائی قدیم که در دوران انقلاب مشروطیت با میرزا کوچک خان داشت ، وسادقت و صمیمیتی که از وی در پیشرفت کارهای اجتماعی دیده بود ، دوستان حزبی را پیش از مخاطب قرار داده ، چنین گفت :

رفقا آنچه این مرد درست قول و با ایمان می گوید، من بی چون و چرا تصدیق می کنم و موافقت خود را با تمام اظهارات و تائیداتش اعلام می دارم . زیرا او در تحریک و جنبش کشورش مجرب است و پیشرفت انقلاب را مد نظر دارد . و از شما می خواهم که بیانات و نقشه آینده اش را تأیید کنید .

و با اظهارات مزبور مباحثه قطع ، و محقق شد که جز تبعیت از نظر میرزا و راهنمایی های مصلحت اندیشانه وی ، جاره و گریزی نیست . ولذا درباره موضوعات زیر بعد از مذاکرات زیاد توافق شد :

۱- عدم اجرای اصول کمونیزم ، از حیث مساعده اموال و التواء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات .

۲- تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت .

۳- پس از ورود به طهران و تأسیس مجلس مبعوثان ، هر نوع حکومتی که نمایندگان ملت بپذیرند .

۴- سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت ، و عدم مداخله شوروی ها در ایران .

۵- هیچ قشون بدون اجازه و تسویب حکومت انقلابی ایران ، زائد بر قوا ۸ موجود (۲ هزار نفر) از شوروی به ایران وارد نشود .

۶- مخارج این قشون به عهده جمهوری ایران است .

۷- هر مقدار مهمات و اسلحه که از شوروی خواسته شود ، در مقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند .

۸- کالای بازرگانان ایرانی که در یاد کوبه ضبط شده ، تحویل این حکومت شود .

۹- واگذاری کلیه مؤسسات تجارتي روسیه در ایران ، به

حکومت جمهوری ۱۰

بررسی مواد

کلیه نکاتی که با وضوح در این مواد به چشم می خورد ، همگی نه تنها مؤید اصالت ملی و نموداری از ناسیونالیسم انقلابی میرزا و یاران وفادارش می باشد ، بلکه ضمناً نشان دهنده تیزی بی ساده ، سلیس ، و صمیمی آن ها از اوضاع و احوال اجتماعی ایران نیز به حساب می آید . میرزا بی آن که به تئوری های طبقاتی و انقلابی روز مسلح باشد ، و نیز بی آن که علمداری ایده تئولوژی طبقه کارگر را عهده دار باشد ، تنها به خاطر توجه دل سوزانه و صادقانه اش به شرایط عینی مبارزه از يك طرف ، و وجدان انقلابی - ملی بی شائبه ای که صمیمانه به دنبال کشف راه های مبارزه و دانستگی یافتن به کم و کیف انقلاب ، حرکت می کرده است ، از طرف دیگر ، به شکلی بسیار صریح تر ، دقیق تر ، و عملی تر ، توانسته بود حتی نه تنها عملیات طبقاتی اجتماع خود را درک کند ، بلکه همچنین توانسته بود راه های اصلی استفاده از اوضاع و خصائص تاریخی موجود را نیز بیابد . و لذا طرح و هیاهو کردن بروی شعارها و افکاری را که باعث رسیدن منتقدین اجتماعی انقلاب می شد ، مطرود می دانست . به نظر میرزا شتابی که از این گونه چپ روی ها حاصل می شد ، نه به سود انقلاب و به زبان ضدانقلاب ، بلکه به زبان انقلاب و به سود ضدانقلاب ، تمام خواهد شد . و حق با او بود .

مبارزه جبهه ای

مجدداً از یاد نبریم که نهضت جنگل در حد مأموریت تاریخی خود ، و از لحاظ ماهیت و جان خویش ، فقط به يك شرط امکان داشت که پیروز گردد ، و آن این که پیوسته بتواند به عنوان جبهه مسلح نجات ملی ، خود را به ملت ایران معرفی کند . تا بدین وسیله بتواند در میان همه خلق های ضد استعمار ، و همه طبقات ، اقشار ، گروه ها ، و عناصری ، که از ستم استعمار و تکیه گاه های داخلی احساس درد می کنند ، نفوذ کند ، و توده و امکانات بیشتری را علیه استعمار - ارتجاع به میدان بکشد . این نهضت ، و فقط يك چنین نهضت وسیع ضد استعماری - ضد ارتجاعی و آزادی بخشی (که ضرورتاً می بایستی در سراسر کشور گسترش یابد) می توانست به خواسته های خلق ایران تحقق بخشد . و گر نه هر گونه شعارهای افراطی ، که جبراً در مقابل شمار روزگاری می گیرد ، و نتیجتاً وحدت تاریخی و ضروری نهضت و انقلاب را به کثرتی ضد انقلابی تبدیل خواهد کرد ، هر چند هم که بتواند پاره ای روشن فکران انقلابی نما و مرعش را ارضاء کند ، مع هذا هرگز قادر نخواهد بود که نهضت و ملت را به سامان تاریخی خود برساند .

واقیات بر مبنای خوش آمدها و بد آمدهای این یا آن شخص شکل نمی گیرند . واقیات هم چون این یا آن شخص و عشق ، نیستند . واقیات را می توان ، و فقط می توان به وسیله

خود واقعیات تمیزداد. سلاح دگرگونی واقعیات خود واقعیاتند .

برنامه و شعار
بدین گونه ، وقتی که فقط يك مبارزه جبهه‌ای کلید گشایش تاریخ باشد، چه بسا برنامه‌ها در چنان حد متوسطی (شاید هم خدمتوسط پائین) قرار خواهند گرفت که هرگز با آمال و برنامه‌های نهائی مترقی ترین نیروها تطبیق ننمایند. ولی این نیروها موظفند به خاطر وحدت همه قوای ضد استعماری ، به شمارهای روز و برنامه عملی‌ای که از لحاظ آنها برنامه حداقل معنی خواهد داد، گردن نهند، تا بتوانند از همین طریق به هدف های غائی خود برسند. و از این‌ها بالاتر: حتی خود يك چنین برنامه‌ها و شعارهایی را ارائه دهند ، تا بدین وسیله بتوانند به جلب هر چه بیشتر اعتماد مردم ، جهت ارتقاء به رهبری جبهه نائل آیند. و گرنه با طرح شعارهای نهائی، و ارائه غائی ترین برنامه‌ها به مثابه فوری ترین آن‌ها، نه تنها باعث تجرد خویش از انقلاب، نه تنها باعث تجزیه انقلاب، نه تنها باعث عدم وحدت همه نیروها در راه هدفی واحد خواهیم شد، بلکه باعث وحدت همه نیروهایی که با آمال و برنامه های نهائی ما مخالفند نیز می‌شویم. یعنی به تجزیه دوست، و وحدت دشمن خدمت خواهیم کرد. و بدین ترتیب شکست ، این است آنچه نصیب انقلاب ، و پیروزی ، این است آنچه تقدیم ضد انقلاب خواهیم کرد . یعنی انقلاب را همچون يك «غازی»^۱ به دندان‌های ضد انقلاب خواهیم سپرد.

بدبختانه مدعیات تئوری‌های انقلابی ، و فلسفه و دید تاریخی - انقلابی ، به چنین عواملی توجه نمی‌کردند و در عوض میرزا و پاران انقلابی، با همان شمه‌آید و عملی خویش، به سادگی به چنین واقعیاتی توجه داشتند. این‌ها از خود و مردم خود آگاهی‌های بسیار مفیدی داشتند .

**تبلیغات همه‌جانبه
ایده‌ئولوژیکی**
به هر حال، همان‌طوری که قبلا آورده شد، از اولین گام‌ها برای يك وحدت جبهه‌ای منمهد شدن به این اصل است: باید از تبلیغات همه جانبه و تشتت آفرین ایده‌ئولوژیکی سرف نظر کرد ، و در عوض بیشترین تلاش را جهت به سامان رسانیدن شمارهای روز به کاربرد. لقمه‌های غازی وار ایده‌ئولوژیکی، باعث تقل، دل‌درد، و زمین گیر شدن جبهه می‌شود . این است که می‌بینیم که

۱ - غازی لقمه بزرگی است مانند ساندویچ که که گاه مادرهای جنوب شهر برای اطفال خود درست می‌کنند و بستان می‌دهد تا ناله کنند . و بدین ترتیب خود را از تق تق گرسنگی آنها خلاص می‌کنند .

ماده اول موافقت نامه انقلاب ایران و شوروی را ، قبل از هر چیز و قبل از هر چیز عدم تبلیغات مسلکی و عدم گنجاندن آن گونه شعارهای مرامی کمونیستی که عبارت از «مصادره اموال و الغاء مالکیت، خصوصی بوده باشد ، تشکیل می دهد .

کرم و کیف بی شبهه مفهوم چنین توافقی عدول کمونیست ها از ایده آل های خویش ، و یا رها کردن آرمان هایشان نخواهد بود . بلکه مفهوم آن تطبیق خویش با موقعیت حاکم ، جهت تغییر آن موقعیت و برای اجرای مقاصد نهائیشان بوده است . و لذا نمی توان گفت که در زیر تمهیدی نابرابر رفته بودند ، که جبراً به فسخ هر چه زودتر آن منتهی می شد . بلکه درست بعکس ، تمهید نامه ای را امضا کرده بودند که با توجه به شرایط روز ، ضروری نیز بود . بدیهی است ولو میرزا نیز چنین تمایلاتی را نداشت ، آنها خود موظف بودند به خاطر وحدت کلیه نیروهای مترقی و آزادی خواه ، از ارائه شعارهای افراطی و طرح برنامه های حداکثر چشم پیوشند ، و در لوای سازمان و تشکیلاتی جبهه ای ، بحث های تند ایده نولوژیکی و متینگ های تبلیغاتی - مرامی را تا مدت های پیش بینی ناپذیری منع کنند . تا بدین وسیله در جلب هر چه بیشتر نیروها و توده ها به انقلاب توفیق یابند . باید اضافه کرد که این تمهیدات به معنی سکوت ناب در اشاعه این یا آن مرام نیست . بدیهی است که هر جناحی در عین حال می گوشت ، و باید هم بکوشد تا بر صفوف خویش بیفزاید . ولی همه صحبت در کرم و کیف شیوه هائی است که در این راه به کار می برد . تبلیغات وسیع و همه جانبه ، با بهره ای بحث های محدود و خصوصی متفاوت است . دانستن این که باید چگونه تبلیغ کرد ، خود نیمه از اشاعه ایده نولوژی است .

پیشتر اولی در عمل عناصر ، دستجات ، و احزاب مترقی تر و قاطع تر که در جبهه ای واحد متشکل می شوند ، قبل از هر چیز ، و خصوصاً قبل از هر چیز در عمل سادقانه ، صحیح ، و شجاعانه شان است که می توانند رجحان و اعتبار خود را به توده ها ، و به انقلاب نشان دهند و در نتیجه با تحمیل هر چه بیشتر حمایت خلق و انقلابیون از خود ، فرست های بیشتری را برای گسترش نظریات و افکار خویش به دست آورند . تنها وقتی که این یا آن واحد سیاسی ، سازمانی ، و یا انقلابی بتواند در مواقع مختلف مبارزه و انقلاب ، با طرح های صحیح خود ، و عنوان کردن مناسب ترین تاکتیک ها و اسلوب مبارزه ، نهضت را هدایت کنند ، و متقابلاً غیر قاطع بودن ، نادرست بودن ، و نامناسب بودن شیوه های پیشنهادی طبقات و دستجات دیگر را بر ملا سازند ، آری تنها در این صورت است

که به درستی می‌توانند فرصت‌های جالبی جهت جذب هرچه بیشتر توده‌ها به خویش به دست آورند و در نتیجه تنها در این صورت است که به درستی قادر خواهند بود صفوف تشکیلاتی خود را فشرده‌تر سازند.

اگر در شرایط غیر جبهه‌ای مبارزه، تبلیغات وسیع و همه‌جانبه‌ای و ایده‌ئولوژیکی یکی از قوری‌ترین وظایف هر حزب و سازمانی را جهت کشاندن مردم به درون خود تشکیل دهد، در یک مبارزه جبهه‌ای، بیشتر از طریق شعارهای روز، قاطعیت‌های مناسب انقلابی، نشان دادن راه‌های صحیح نجات اذاین‌پایان‌بن بست، و بالاخره از طریق راهنمایی‌های عملی و تاکتیکی انقلاب و جبهه است که می‌توان خلق را به سوی حزب، و در نتیجه به سوی فلسفه و ایده‌ئولوژی‌های حزب کشید، و کم‌کم حزب را به پیشقراولی انقلاب، جبهه، و توده رساند.

در شرایطی از مبارزه که طبقه، و یا حزبی، عملاً پرچمداری مبارزه‌ای جبهه‌ای را به دست آورده‌است، احزاب و طبقات دیگری که مایل به ارتقاء خود به بلندترین مواضع انقلاب می‌باشند، می‌بایستی ماهرانه، دقیق، حساب‌شده، و خستگی‌ناپذیر، لیاقت، سلامت، و دقت پیشنهادات و تاکتیک‌های خود را عملاً نشان دهند، و بدین‌سان قدم به قدم برای تصاحب هرچه بیشتر رهبری به پیش‌روند. این‌است طریق مثبت و صحیح رسیدن به پرچمداری انقلاب.

افشاگری

و از آن‌جا که در هیچ شرایطی نمی‌توان، و نمی‌بایستی بیان مناسب انتقادات داخلی را قنغن کرد، این‌است که متقابلاً احزاب و طبقاتی که برای تصاحب هرچه بیشتر رهبری به درستی می‌کوشند، می‌توانند با افشاگری هوشیارانه از تاکتیک‌ها و شیوه‌های مبارزه پیشنهادی دیگران، و همچنین نظریات و حرکات ناصحیح سایر احزاب و عناصر، کمبود یا عدم لیاقت، و کمبود یا عدم دانش انقلابی آن‌ها را برای انقلاب و توده‌ها مشخص سازند. و در نتیجه بازهم ضرورت خود را به‌مثابه لایق‌ترین، و مناسب‌ترین پرچمدار مبارزه و انقلاب بشناسانند. و این‌است وجه منفی و صحیح رسیدن به پرچمداری انقلاب.

و گرنه هرگونه کنده‌گویی‌های خودپسندانه ناشی از زبونی؛ و هرگونه افراط‌کاری و تندروی به بهانه‌ی مطرود انقلابی بودن و قاطع بودن؛ و هرگونه رهاکردن شعارهای روز، به حساب غلط جا‌نشین کردن شعارهای نهائی؛ و هرگونه تاکتیک‌ها و برنامه‌های یزرگ و وعظیمی که انجام آن‌ها عملاً از قدرت انقلاب خارج است؛ و هرگونه کله‌شقی‌های غیراصولی در مقابل حوادث و اوضاع تاریخی؛ و هرگونه هوچی‌گری‌های دشمنانه، به جای انتقادات دوستانه علیه منتقین انقلاب؛ و هرگونه بحث‌های وسیع ایده‌ئولوژیکی (که عملاً به مجرد

شدن انقلاب منجر شود.) به عنوان نخستین وظیفه و فوری ترین وظیفه انقلابی ؛ و بالاخره هر گونه حرکات و اقداماتی در این قبیل زمینه ها، در حکم خنجرهای ضد انقلابی و نابود کننده ای هستند که بر روی سیئه انقلاب کوبیده می شوند .

در شرایط انقلاب جنگل ، رهبری انقلاب در دست خسرده بورژوازی انقلابی ایران قرار داشت . و طبیعاً ایده نولوژی حاکم بر انقلاب ، ایده نولوژی رهبری کننده آن ، یعنی ایده نولوژی خرده بورژوازی ، آن هم خرده بورژوازی ای که هنوز در زیر بار فرهنگ ارباب رعیتی قرار دارد بوده است . (اگر برای خرده بورژوازی بتوان ایده نولوژی کاملی قائل شد) و لذا می بایستی برای طبقات و احزاب دیگری که به صفوف انقلاب می پیوستند ، این ساده ترین و قابل فهم ترین اصول باشد که هنوز از گرد راه نرسیده و هنوز هیچ گونه آزمایش و امتحانی را پس نداده ، هنوز دور و ور خود را نگاه نکرده و هنوز سلام و علیک و توافقات اولیه را به پایان نرسانیده ، و هنوز نباید علیه ایده نولوژی و افکار رهبری انقلاب به شدیدترین تبلیغات روی آورند ، تا متقابلاً افکار و آرمان های خود را گویا بایشترین وسعت اشاعه دهند . و قبح ترین میهمان ناخوانده سیاسی ، یعنی استعمار نیز یک چنین حرکات کله خراش های را نخواهد کرد . قدری سیر ، قدری حساب ، قدری متانت ، و آن گاه آهسته آهسته بگذریم .

فقط توده مواد دو و سه و چهار که هر یک به شکلی ، ولی بالاخره همگی درباره حکومت فعلی انقلاب و آینده رژیم ایران می باشند ،

محمل نکات مختلفی هستند :

با قبول حکومت جمهوری ، ولوج جمهوری موقتی ، جنگل بزرگ ترین سجده گاه خود را توده کرد ، انقلاب به یک باره بر ارتباط بین خدا و سلطان ، و همچنین مواهب آسمانی و غیره ، ضربید قرمز پر رنگی کشید . و هر چند در مواد بعدی چگونگی رژیم آینده ایران را به نظریات «مجلس میمونات» وابسته می کند ، مع هذا همین که خود جمهوری را مورد قبول و عمل قرار می دهد ، خود به خود مؤید کشش و تمایلات انقلاب به آن می باشد . منتها به خاطر جلوگیری از هر گونه پراکندگی قوا ، رژیم آینده را مشروط به نظر مجلس مزبور می کند .

میرزا مبارزه با استعمار را در عین حال به مبارزه علیه دخالت هر نوع بیگانه ای در امور داخلی ایران ، (و در نتیجه در امور داخلی انقلاب) گسترش می داد . و لذا هرگز مبارزه با استعمار را از تحصیل آزادی همه جانبه ملی ، و تحت نفوذ بیگانه نبودن ، مجزا نمی کرد . این است که در هر حال برای شوروی هرگز چنان فرجه ای را که حق مداخله در امور

داخلی ایران و نهضت را داشته باشد قائل نبود . این است که تساوی حقوق و احترام متقابل ملی را دربارهٔ هردولتی که معتقد بدان باشد و عمل کند، محترم می‌داشت ، ولو این که آن دولت همچون دولت شوروی ، ریساکارانه ، و یا حتی به راستی در زیر علم سوسیالیسم و اتترناسیونالیسم سینه بزند .

مبار کردن
ارتش سرخ

با این همه به علت آن که قشون سرخ همچون واقعیتی وجود خود را در گیلان تحمیل کرده بود، و از آنجا که انقلاب هنگام مواجهه با آن در مقابل کاری انجام شده قرار داشت ، و نیز از آنجا که شوروی هزاران واگن ادعا دربارهٔ برادری و دوستی با همهٔ انقلابات ضد استعماری راهمراه می‌کشید ، مطابق ماده پنج ، انقلاب وجود قوای مزبور را در گیلان و در کنار انقلاب مورد قبول قرارداد ، مشروط بر این که به هیچ وجه ، و به هیچ عنوان بر تعداد قوای مزبور افزوده نگردد ، مگر به اجازه و تصویب حکومت انقلابی ،

با تصویب این ماده ، در درجهٔ اول وابستگی امکانات شوروی به انقلاب ، و عدم آزادی عمل شوروی ها تثبیت می‌شد . و در درجهٔ دوم باعث می‌گشت که انقلاب بتواند توازن و عدم توازن قوای خود را با آنها کنترل کند .

با افزودن مواد شش و هفت ، استقلال انقلاب ، و برعکس ، وابستگی امکانات شوروی به انقلاب ، محرز می‌گردد .

قبول این که مخارج همین قوای شوروی نیز به عهدهٔ انقلاب باشد ، از طرفی وسیله‌ای جهت هر چه بیشتر به کنترل کشیدن و تحت نفوذ در آوردن آن‌ها بود . البته این تساوت فقط روشنگر محاسبات انقلاب می‌باشد ، و بدیهی است از جهت شوروی نمی‌توان جنبه‌های صرفه جویی و عوامل مادی و اقتصادی بسیاری را به حساب نیاورد .

تغذیهٔ آتشین

از آنجا که انقلاب نیازمند سلاح و مهماتی بود ؛ و از آنجا که شوروی‌ها می‌توانستند این خوراک آتشین انقلاب را به خوبی تهیه کنند و در اختیارش بگذارند ، لذا جنگل از جمله توقعات خود را از شوروی تأمین اسلحه و مهمات مورد نیاز خود قرارداد، منتها برای پیش‌گیری از اعمال نفوذها و دخالت‌های شوروی ، پرداخت وجوه آن سلاح‌ها را جداً تقبل کرد .

نباید یادآور شد که شوروی‌ها به عکس حال ، بر مبنای مارکسیسم آن موقع ، خرید و فروش هر گونه اسلحه‌ای را «سوداگری مرگ» و از جملهٔ خصائص بورژوازی و استعمار

می‌دانستند . و لذا از جمله و ظائف دول سوسیالیستی را بسته به امکانات و وسع آنها ، تأمین و رسانیدن اسلحه مورد احتیاج کلیه انقلابات ضداستعماری و طبقاتی جهان ، بدون دریافت وجه و قیمتی مشخص می‌کردند . و در نتیجه سرانجام هم از دریافت مستقیم بهای اسلحه‌هایی که تحویل انقلاب دادند ، خود داری کردند .

استنباط به هر حال آنچه از این موافقت نامه حاصل می‌شود ، از طرفی نمودار پرورش مهارت سیاسی در جنگل می‌باشد ، و از طرفی دیگر آنها را به مثابه پیکانه واحد سیاسی روز که صلاحیت دارترین سازمان سیاسی کشور جهت هدایت انقلاب آزادی‌بخش خلق بوده‌باشد ، تجسم می‌بخشد . آنها ضمن توجه به همه ناپختگی‌ها و سادگی‌هایشان ، معینا روی هم رفته خود را می‌شناختند . به مقدارکاری که می‌توانستند و می‌بایستی انجام دهند ، یعنی به رسالت تاریخی و طبقاتی خویش روی هم رفته واقف بودند . و اگر فراموش نکنیم که هنوز زمان‌ها و شرایط مساعدی که بتواند آنها را تربیت کند (اگر سازش‌کاری‌ها و خیانت شوروی نبود ، و در عوض امکانات و تجربیات شوروی در اختیار انقلاب قرار گرفت) در پیش بود ، آنگاه می‌توانیم قبول کنیم چه‌بسا که لیاقت و صلاحیت انجام رسالت خود را نیز داشتند . ولی مداخلات ضدانقلابی شوروی‌ها ، همچون زهری مهلک ، بدن جوانی را که می‌بایستی تنذیه‌های مناسبی شود ، از هم پاشید .

نفوذ منوی و تسلط واقعی انقلاب بر اوضاع جاریه تازمانی بود که به مقررات موافقت نامه (مذکور) عمل می‌گردید . (ولی) همین که پا از دایره مقررات بیرون نهاده شد ، و (مواد آن از طرف شوروی‌ها و ابزارهای دستشان در انقلاب) مورد سرپیچی قرار گرفت ، وضع کارها نیز دگرگون گشت . و آنچه .. در این مدت ساخته شده بود ، ویران گشت .^۱

هیأت دولت
انقلاب
میرزا کوچک جنگلی گذاشتند . این وظائف را کمیته‌ای برای میرزا کوچک تعیین کرد ، که «کازانف فرمانده قوای شوروی در ایران ، (و) کامران آقاییف عضو حزب عدالت باکو»^۲ نیز اعضاء آن بودند . و بدین ترتیب صلاحیت انقلابی - سیاسی - جنگی - کلی میرزا را مورد تأیید قرار دادند .

۱- سردار جنگل ص ۲۴۵

۲- سردار جنگل ص ۲۵۱

هنوز بین این زمان که میرزای انقلابی که صلاحیت کمیسری جنگ و سر کمیسری انقلاب را حتی به زعم آقایان شورویها داشته است ، تا زمانی که به میرزائی تبدیل شود که به ضد انقلاب کام^۱، برداشته است ، و حتی «انقلاب (اد) را از خود دور کرده»^۲ است ، چند هفته ، و حداکثر یکی دوماهی (خوب توجه شود: فقط چند هفته و حداکثر یکی دوماهی) وقت لازم بود .

بالاخره میرزاوسایر زعمای انقلاب در پامداد روز جمعه ۱۶ رمضان ۱۳۳۸ قمری وارد رشت شدند و مورد استقبال جدی و شورانگیز مردم قرار گرفتند . احسان الله خان در زمره خاطرات خود که در مسکو به چاپ رسانید ، در این باره چنین می نویسد :

ما به طرف رشت رفتیم . کوچک خان و من در رأس امور بودیم . و قشون به سرپرستی خالو قربان و حسن خان حرکت می کرد . رفتن ما به رشت با یک اعزاز و اجال تمامی بود . اهالی اطراف جاده را گرفته ، همه زنده بادهیرزا کوچک خان و زنده باد انزلی (؟) گفته ، به ما تبریک و رودمی گفتند . متصل برای ما دست می زدند و گل ها بود که زن ها نثار مجاهدین می کردند . و تا آن موقع شهر رشت هرگز چنین استقبال و احترامی نسبت به ورود هیچ کس نکرده بود .^۳

دو روز بعد ، یعنی روز ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ قمری ، اعلامیه ای که در بالای آن «حوال الحق» نوشته شده بود از طرف انقلاب منتشر گردید ، و انقلاب ضمن آن ماهیت خود را چنین توصیف کرد :

.... قوه ملی جنگل به استظهار کمک و مساعدت عموم نوع پروردان دنیا ، و استعانت از اصول حقه سوسیالیزم ، داخل در مرحله انقلاب سرخ شد و خود را بنام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» معرفی می نماید . و آماده است که در سایه فداکاری و از خود گذشتگی ، همه قوای راکه در ایران برای اسارت این قوم و جامعه انسانیّت به کار افتاده اند ، درهم بشکند ، و اصول عدالت و برادری را نه تنها در ایران ، بلکه در جامعه اسلامی توسعه و تعمیم بخشد . مطابق این بیانیه ، عموم رنجبران و

۱ و ۲- سردار جنگل. از نامه مدیوانی به میرزا ص ۲۹۴

۳- سیاست دولت شوروی در ایران ، ص ۷۵

زحمتهای ایرانی را متوجه می‌سازد که جمعیت انقلاب سرخ ایران، نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن به وجه ملزومی وفادار خواهد بود، به اطلاع عموم می‌رساند:

۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوری را رسماً اعلان می‌نماید.

۲- حکومت موقت جمهوری، حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می‌گیرد.

۳- هر نوع معاهده و قراردادی که به ضرر ایران قدیم و جدیداً با هر دولتی شده لغو و باطل می‌شناسد.

۴- حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته، تساوی حقوق درباره آنان قائل، و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می‌داند.^۱

....

سالها رفت و شبی
زن فکر کرد بر آن حلقه زر
دید در نقش فروزنده او
روزهائی که به امید وفای شوهر
به هدر رفت ، هدر .

زن پریشان شد و نالید که و آ
و آ ای این حلقه که در چهره او
بازدم تابش و رخشندگی است
حلقه بردگی و بندگی است.^۱
فروغ فرخزاد

ماه حنظل

شوروی خنجر مندا انقلاب را از آستین خویش بیرون می کشد .

۱ - قسمت دوم شعر حلقه بندگی که قسمت اول آن در بالا نویسی مقاله قبل آورده شد .

هرچند زن بی‌حقوق مورد نظر فروغ فرخ‌زاد، پس از سال‌ها دوستی لحظه‌ای متوجه رای متفق و متحد خویش می‌شود و حلقه وحدتشان را دانه زنجیربردگی و بندگی می‌یابد. یعنی تا سال‌ها متفق‌ریاکاری کم‌یازباد به هر حال حرمت و اعتباری برای میثاق و عهدشان قائل بود، ولی هنوز روابط دوستانه جنگل و شوری ماه‌ها و حتی هفته‌های اول خود را بر مبنای عهد و پیمانی که بسته شده بود ملی می‌کرد، و هنوز رسوبات ناشی از شیرینی عقد قراردادها، در دهان‌ها باقی بود که شوروی دست به نقض مفادی زد که خود در زیر آن‌ها امضاء گذاشته بود.

ما فعلاً کاری نداریم به این که حتی اگر شوروی قراردادهایی هم حداقل انقلاب پرگزیند یانه. ولی اجازه بدهید ترجمان مقاصد خود را از سوز دل دردمند رهبر انقلابی کو‌بای قهرمان، فیلد کاسترو تقدیم داریم. کاسترو در نخستین کنفرانس سازمان همبستگی آمریکای لاتین که در هاوانا، پایتخت کوبا تشکیل شده بود، در تخطئه سیاست ضدانقلابی و مزورانه‌ای که شوروی در جهان و از جمله در آمریکای لاتین اعمال می‌کرد (ومی‌کند)، گفت:

وقتی که انسان خود را «انترناسیونالیست» می‌خواند (لااقل) نباید با رژیم‌هایی که پارتیزان‌ها را می‌کشند، قرارداد (ی که مستقیماً علیه انقلاب و مستقیماً به سود ضدانقلاب است) ببندد...^۱

پراثر اخیر را مخصوصاً در میان سخنان کاسترو باز کردیم، زیرا وضع شوروی با پارتیزان‌ها و کسانی که پارتیزان‌ها را می‌کشند در ایران دارای ویژگی‌هایی است که حتی می‌شود تا بدین حد توقعات خود را از شوروی کم کرد. اما کلمه «لااقل» را نیز در این میان از آن جهت

۱- مجله «جهان‌نو» شماره ۶-۷-۵۶ سال انتشار ۱۳۴۶ خورشیدی ص ۱۷۰ مقاله «وظیفه فرد انقلابی ایجاد انقلاب است».

جهت چپانديم كه : اولاً وظائف كسى كه خود را «اتر ناسيونالست» مى خواند خيلى پيشتر از آن است كه فقط با رژيم هاى كه پارتيزان ها را مى كشند قرارداد نبندد. وثانياً اگر شوروى را آن گونه «اتر ناسيونالستى» هم مى ديديم كه حتى همين يك كار را نيز مى كرد ، شكرها به جامى آوريم و كلاه خود را به هوا مى انداختيم . بدبختى كه جاست ؟ بدبختى اين جاست كه اين اتر ناسيونالست ، حتى خود را پاى بند انجام اين حداقل نيز نكرده بود و نكرده است . دريك جمله : شوروى يك اتر ناسيونالست قلابى است . اتر ناسيونالست قلابى يعنى چه ؟ يعنى اتر ناسيونالست در حرف و ناسيونالست تنگه قلى و گدا صفت در عمل .
بررسى خواهيم كرد :

دو علت

شوروى به دودليل دست به نقض قراردادهاى خود با انقلاب ايران زد . يكى از اين جهت كه متوجه شد ميرزا ميهن پرست تر و اميل تر از آن است كه آلت دست هر سياسى . و لوسياس شوروى ، با همه ادعاها و گنده كوفى هايش شود. و ديگر اين كه شوروى مایل بود كه در پشت ميز قمار با انگليس و رژيم ارتجاعى- وابسته ايران ، همه برگها و همه بانك را مستقل و در مقابل خود داشته باشد. و با وجود انقلابيون پاكياد و آرماني خواهى نظير ميرزا وساير باران وفادارش ، عملانى توانست يادست پر و مستقل در باشگاه قمار ضد انقلاب وارد شود و سندلى مناسبى را اختيار كند . اين است كه مى كوشيد تا شايسته سار مستقل و اميل انقلاب را كه همچنان در گرد ميرزا جمع بودند ، دست بر حرفى ها و رست هاى و سرخ هاء (به معنى نامناسب كلمه) نشده بودند ، با تحطئه و حر كات ضد انقلابى بدمى از سر راه خود بردارد و انقلاب را در همه مواضع و با همه مواضعش به دست عده اى ماجر اجو ، نو كرسفت ، و مزدور خویش بسپارد.

كودتا

اين بود كه آقا يانى كه انقلاب را قبل از هر چيز پدیده اى درونى و تائى اقتصاد هاى داخلى خود اجتماعات معرفى مى كردند ، و به هيچ وجه به سادراتى بودن انقلاب رأى نمى دادند ، در عرض به سادراتى بودن كودتا، آن هم كودتائى ضد انقلابى اهداء كردند :

هم زمان پيايه شدن ارتش شوروى به خاك ايران ، چندتن از اعضاى حزب عدالت باكو (را) نيز تدریجاً به گيلان وارد (كردند) و سازمان حزبشان را در رشت دائر نمودند .^۱

بیشتر فعالیت حزب، به دادن متینک تبلیغات حزبی مصروف بود....
 پیشوای جنگل ... ملاحظه می کرد که خلاف مدلول موافقت نامه دائر به منع ورود نیروهای جدید، مرتباً دستجات تازه از باد کوبه وارد می شوند، و مقررات موافقت نامه را عملاً نقض می کنند. به علاوه پرت پهلوی هنوز با وجود مطالبه مکرر، به متصدیان ایرانی انقلاب تحویل نشده (آخر می خواستند به متصدیان ایرانی شد انقلاب تحویل دهند، که دادند.)
 و تنه نوبل، راهنوز از اختیارشان رها نساخته اند. و باین کیفیت بعید نیست که نیت دیگری در کار باشد، و دامنه این اعمال به جاهای باریک بکشد. ۱.

گروه حزبی هر روز مردم را به متینک و سخن رانی دعوت می کردند و وعده فتح هندوستان می دادند. ضمن سخنرانی ها.... به میرزا خرده گیری می شد که مثلاً جواهرات بانک را چه کرده است، و جواهرات مزبور اکنون کجاست گفتگوی این که جواهرات مزبور کجاست در حقیقت بیانه ای بیش نبود میرزا بر آن شد که دو تن نماینده به باکو بفرستد تا با د. نریمانف، صدر شورای جمهوری قفقاز ملاقات و او را در جریان عملیات حزب عدالت رشت بگذارد متأسفانه دم گرم نمایندگان میرزا، حتی پیام شخصی نریمانف به آه آن سرد اعضاء حزب اثر نکرد تا آن که (قزاقا) به کودتا منتهی شد. و پرده ها بالا رفت و اسرار نهفته فاش گردید. ۲.

کودتای سرخ از این جا شروع شد که در روز معین (۲۴ ذیقعد ۱۳۸۲) همه طرفداران میرزا کوچک را هر که و هر جا بودند، دستگیر و بازداشت نمودند.

۱- سردار جنگل، ص ۲۶۹

۲- سردار جنگل ص ۲۶۷

۳- شاید مقایسه تاریخ های ذیل خالی از لطف نباشد،

ارتش شوروی در ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ وارد انزلی شد، و در ۲۴ ذیقعد همان سال، یعنی کمتر از سه ماه (۸۲ روز) پس از آن، کودتای ضد انقلابی رشت را علیه جنگل و میرزا به راه انداخت. ضمناً می دانیم که ورود میرزا به رشت در ۱۶ رمضان و صدور اعلامیه «جمعیت انقلاب سرخ ایران» در ۱۸ رمضان همان سال اتفاق افتاد. مقایسه این تاریخ ها با تاریخ کودتا نشان می دهد که فریب دوام بعد از این اقدامات متفقانه است که کودتایی علیه میرزا و یارانش، یعنی علیه سمی ترین و اصول ترین جناح انقلاب به پا می دارند.

نقشه کودتا طوری طرح ریزی شده بود که می‌بایست میرزا کوچک پسا کشته می‌شد و با دستگیر می‌گردید. و در هر حال از کادر انقلاب خارج می‌شد و زمام امور را به دیگران می‌داد، او (میرزا) توطئه را را قبلاً احساس و به جنگل رفته بود (ولذا) برای دستگیری میرزا با توطئه به جنگل یورش بردند ۱۰

متعاقب رهسپار شدن میرزا به قومن، «کازان‌اف» (فرمانده ارتش سرخ) نیز به مسکو احضار گردید. نامبرده يك فرد انقلابی مجرب (بود) و از اقدامات حزب عدالت احساس ناراحتی می‌نمود و اعتقاد داشت که همکاری با دستجات مسلح جنگل جز از طریق سمیت و حسن تفاهم، اشیاء محض است ۲۰

و بدین ترتیب دورهٔ عمل بسیار کوتاه روابط شوروی با نهضت انقلابی در ایران، بزودی سپری شد و جای خود را از جهات گوناگون به دوران بردوام حفطل سپرد:

شوروی به سوی خیانت به انقلاب
به طوری که بیان شد، اولاً شوروی موافقت نامۀ بین انقلاب ایران و خویشین را در همهٔ زمینه‌ها نقش کرد. ثانیاً علیه انقلاب رسماً و مستقیماً وارد عمل شد، تا آنجا که علیه آن دست به کودتا به پیش می‌تازد. زد. ثالثاً چهره‌ها و عناصری از خویش را که علیرغم سیاست خارجی شوروی، به خاطر داشتن شرافت و عواطف جوشان اترناسیونالیستی، همچنان به انقلاب ایران احساسی مساعد داشتند، از ایران احضار کرد و به جای آن‌ها عناصری را فرستاد که به خوبی بتوانند مجری سیاست عمومی و دولتی شوروی، ولو این که منافع و مصالح ملت ایران باشد، گردند.

از احضار کازان اف به مسکو، خصوصاً «متعاقب» رفتن میرزا به قومن و ترك کردن رشت و همچنین با توجه به این که کازان اف تقریباً مساعدی نسبت به حرکات حزب عدالت نداشت و در عوض به صلاحیت و اسالت میرزا رأی می‌داد، این اندیشه به وجود می‌آید که نامبرده میرزا را از جریان کودتا و اقدامات پشت پرده آگاه کرده بود.

به هر حال شوروی بدون توجه به منافع خلق ایران و بدون کمترین احترامی به قراردادهائی که خود در زیر آن‌ها دستینه نهاده بود، فقط و فقط به حساب رشد منافع خویش، که علیرغم آنچه ادعا می‌کرد، عملاً با مصالح ملت ایران دارای وحدتی نبود، انقلاب جنگل

۱- سردار جنگل ص ۲۷۱

۲- سردار جنگل ص ۲۶۹

را از درون دچار تشنگی و افکار کرد. شوروی لبه تیغ ضدانقلابی خود را قبل از هر کسی به طرف گردن اسیل ترین و پراستقامت ترین سیمای نهضت، یعنی میرزا کوچک جنگلی حواله داد. زیرا قبل از همه این میرزا بود که به حساب عشق به میهن و مردم خویش هیچ گونه راه و روشی را که منافع انقلاب و ملتش را نادیده می گرفت، نمی پذیرفت و از این بالاتر: در مقابل آن ایستادگی می کرد.

اوهام و واقعیات
نویسنده محترم کتاب بسیار مفید و سردار جنگل، برای تفسیر این قضایا، مطالبی را عنوان کرده اند که جای پاره ای انتقادات و حرف ها را باز گذاشته اند. «ابراهیم فخرائی» که به واقع معرف بی مثال نهضت جنگل به ملت ایران شده اند، و از این جهت به گردن حقیقت، انقلاب، و مردم ایران حق دارند، برای تحلیل حوادثی که منجر به کودتای رشت، جنگ بین کودتا و انقلاب، و غیره شد، چنین نقل داده اند که گویا تمام این تصمیمات نه به عهده خود شوروی، و نه به عهده دیپلماسی عمومی و کلی آنها، بلکه قبل از همه به عهده حزب عدالت دشت بوده است. یعنی در حقیقت این حزب عدالت دشت بود که توانست سیاست شوروی را در ایران منحرف سازد، و گر نه خود شوروی نظریات مساعدی با انقلاب داشت.

عملیات پشت پرده حزب (عدالت دشت) آرام آرام آثارش را می بخشد. طولی نکشد که با آمدن «مددیوانی» نماینده بازرگانی و خوشنایب «و میکویان» کمیسر تجارت شوروی به رشت، کودتائی در ۱۴ ذیحجه ۳۸ مطابق نهم مرداد ۹۹ رخ داد. و از جریان کار چنین فهمیده شد که احضار کاژان اف به مسکو و فراخواندن دیپلاسیف، ازمازندران، در نتیجه اشتباه کارهای اعضاء حزب عدالت صورت گرفته است. کما این که تمویض راسکولینکف فرمانده جهازات جنگلی بحر خزر و اعزامش به جبهه بالتیک، هم چنین فرا خوانده شدن اژو نیکیدزه که دو نفر اخیر از پشتیبانان سیاست جنگلی ها در ایران بودند بر اثر نقش حزب عدالت است که در پیشگاه ژمانداران شوروی بازی کرده اند.^۱

از این قضاوت چنین برمی آید که گویا شوروی گول حزب عدالت رشت را خورده است. هر چند ابراهیم فخرائی در متن کتاب مزبور، و ضمن ارائه استاد و مدارک تعیین کننده، گملا علیه این داوری، واقعیات را علم کرده اند، معذرا در این جا، همه حرکات

بی‌رویه و غلط (حتی انحرافات سیاسی) شوروی را مولود اقدامات و ناملی‌های حزب عدالت رشت اعلام می‌دارند.

باقبول چنین تضادتی جبراً به آنجا خواهیم رسید که اصول شوروی نمی‌خواسته است بر روی انقلاب ایران، با بریتانیا و ضد انقلاب داخلی ایران وارد معامله شود؛ اصول شوروی نمی‌خواسته است که میرزا کوچک و یارانش را به نابودی بکشاند؛ اصول شوروی نمی‌خواسته است قرارداد ۱۳۹۹ خود را با انقلاب فسخ، و در عوض قراردادی در ۱۹۲۱ بازبیم ارتجاعی - وابسته ایران منعقد کند؛ اصول شوروی نمی‌خواسته است که بین دادن اختیار پرت‌انزلی به انقلاب و ضد انقلاب، ضد انقلاب را برگزیند؛ اصول شوروی نمی‌خواسته است که علیه انقلاب دست به کودتا بزند و درست به عکس، گویا تمایلات شوروی در جهت کمک و همکاری انقلابی با ملت ایران و نماینده انقلابی و متشکل آن نهضت جنگل سیر می‌کرده است، منتها بدبختانه شوروی گرفتار دسیسه‌های مزدورانه و مخوف حزب عدالت رشت شد و چون حزب مزبور یا آلوده بود و یا دارای صلاحیت کافی نبود، سیاست شوروی نیز در عمل برخلاف مصالح ملت ایران و نهضت جنگل به کار رفته است.

این چنین تفاسیری بی‌سابقه نیست، چه مواقعی که نگارنده نیز اشتباهات خود را اصلاح کنیم

چهار همین گونه تصورات و ادوام بوده است. جان این گونه برداشتها و تحلیل‌ها در اصلی است که فقط پیوسته در حرف مورد تأیید بوده است. آن اصل کدام است؟ آن اصل این است که پیوسته هر ملتی صلاحیت‌دارترین کسان جهت تعیین سرنوشت خویش می‌باشد. و همچنین در میان همه ملل نیز حزب انقلابی و سازمان انقلابی درون همان جامعه صلاحیت‌دارترین واحد جهت تعیین سرنوشت همان جامعه خواهد بود. و بدین ترتیب، در آخرین تحلیل سازمان و حزب انقلابی موجود در هر سرزمین، در واقع می‌بایستی هدایت‌کننده سیاست خارجی حکومت‌های انقلابی جهان بوده باشند. در نتیجه مطابق چنین اصلی، شوروی پیوسته می‌بایستی برای انجام یک سیاست صحیح و اثربخش و تأسیس نالیستی، در تحلیل نهائی به نظریات و بررسی‌های حزب به - اصطلاح دست‌چپی این یا آن کشور که می‌بایستی مصلح‌ترین و صلاحیت‌دارترین واحد جهت ارزیابی جامعه خود باشد، گردن نهید. بنابه این اصل، هر سازمان و هر حزب دست‌چپی درون هر جامعه‌ای، دید دهنده سیاست خارجی شوروی برای عمل کردن در همان سرزمین محسوب خواهند شد. به بیانی دیگر: به جای این که سیاست داخلی «احزاب برادر» در کشورهای «برادر»، به بدک سیاست خارجی شوروی در آیند، به عکس، در آخرین تحلیل می‌توان گفت که

این سیاست خارجی شوروی است که می‌بایستی به سیاست داخلی «احزاب برادر» در کشور-های و برادر» یکسَل شود.

باتوجه به مراتب فوق، مسئولیت اشتباه‌کاری‌ها و انحرافات سیاست شوروی در این‌ها آن‌گوشه جهان که حزب «دست‌چی» ای وجود دارد، باو مسئمت تعیین کننده‌ای، نه به عهده دیپلماتی شوروی، بلکه به عهده حزب مزبور خواهد بود.

اصول و اعمال

البته همه این‌ها اصولی است که مطابق نشوری می‌بایستی نه تنها شوروی، بلکه هر دولتی که مدعی داشتن سیاستی سوسیالیستی و

اتر ناسیونالیستی است، نسبت به انقلابات و نهضت‌های داخلی سرزمین‌های دیگر اتخاذ کند. بدین معنی که امکانات خود را به شکلی بی‌دریغ، و بر مبنای اصول، در اختیار خط‌مشی تعیین شده نهضت‌های انقلابی و «احزاب برادر» بگذارد و بدین ترتیب انقلاب را در هر نقطه از جهان که مواجه با مقاومت و یورش شد انقلاب داخلی وجهانی می‌شود، حمایت و تقویت کند.

امادر عمل: این نشوری‌ها و اصول در سیاست خارجی شوروی و در روابط شوروی با انقلابات ترقی خواهانه و «احزاب برادر» به قدر يك چنول و دكا تأثیر نداشته است و ندارد. نهضت‌های انقلابی و «احزاب برادر» مطابق اصولی که آورده شد، در تعیین سیاست خارجی شوروی و جهت دادن به حرکات عمومی آن کشور همان قدر تأثیر دارند که دم‌سگه در تعیین قضایات‌ها و برنامه‌های سگه. (شاید کم‌تر).

ولی بر مبنای اصول تئوریک فوق، چه بسا اشخاصی که دچار قضاوت‌هایی و هم‌انگیز نشده باشند که پس: خیانت‌های شوروی به انقلابات و نهضت‌های آزادی خواهانه ایران نیز نه به عهده خود شوروی، بلکه به عهده «احزاب برادر» و یا نیروهای انقلابی خود ایران می‌باشد، که به علت اشتباهات خود، سیاست شوروی را نیز در ایران منحرف کرده‌اند.

مفهوم بزرگ‌شده سخنان فوق (با قدری اختلاف) این است که در واقع شوروی تنها سیاست داخلی خود را تعیین می‌کرد (ومی‌کند) ولی مشخصات و جهات سیاست خارجی‌اش را در این یا آن سرزمین احزاب کمونیستی سرزمین‌های مزبور تعیین کرده‌اند (ومی‌کنند). در حالی که اگر هم به هیچ کجای دنیا، از چکوسلواکی و یونان و همه آمریکای لاتین گرفته، تا آفریقا و مجارستان و هندوستان، کاری نداشته باشیم، لااقل می‌توانیم صراحتاً بگوئیم که در ایران هر گز چنین اصلی حاکم نبوده است و درست بعکس، شوروی نه تنها سیاست خارجی و داخلی خود را خود مشخص می‌ساخت، بلکه سیاست داخلی و خارجی احزابی را که در ایران باجسبانی‌دند خود به شوروی فخر می‌کرده‌اند، خود تعیین می‌کرده (ومی‌کند). لذا در واقع این شوروی نبود که

به آلت دست حزای همچون حزب عدالت (کهما فلا به هیچ وجه نه قصدی داریم و نه در شرایطی هستیم که بخواهیم درباره ماهیت و.....
 آنها بحثی را آغاز کنیم) درمی آمد، بلکه این، همین احزاب بوده اند که نقش سکوهای سیاست شوروی را (به لائول گوناگونی) بازی می کرده اند. سکوهایی که چه بسا به خاطر آلودگی های درونی، بی پر نیسی دھیری، پلاست های فلسفی، و غیره و غیره، به سهم خویش نیز در تشدید حرکات ضد انقلابی شوروی کوشش های بی دریغی از خود بروز می دادند.

بیان واقعیت
 البته دایره ای فخرائی، آنجا که از اداره کننده اصلی کودتای رشت یاد می کند، سراجاً می نویسد:
 کودتای رشت راه بولومکین، اداره می کرد. و بولومکین نماینده چکای شوروی در گیلان بود.^۱

و نیز همان طور که گفته شد، در قسمت های مختلف کتاب مزبور، نامبرده هرگز از یادآوری معاملات سیاسی شوروی و انگلیس در ایران ابائی می داد و در حقیقت هروقت که در مقابل واقعیات قرار می گیرد از بیان آنها دچار دلهره نمی شود. و شوروی را همچون سایر کشورهای توسعه طلب و یاسودجو معرفی می کند، هرچند که قبلاً سیاست خائنانانه شوروی را نسبت به انقلاب ایران، مبری و مظهر اعلام کرده باشد.

باز هم بیان واقعیت
 مثلاً در فصل دوازدهم کتاب سردار جنگل، آنجا که پای معاملات شوروی و انگلیس پیش می آید، با وضوح تمام یاد آور می شود که:
 در جای دیگر دیده ایم که کراسین، از طرف مقامات شوروی برای مذاکرات اقتصادی به لندن رفته، و دامنه این مذاکرات به انقلاب گیلان کشیده شده بود. دیپلماتی انگلستان سیاستی را تمسب می نمود که لازمه اجرای آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود.

دولت شوروی که امتیازاتی از انگلستان به دست آورده بود، می بایست متقابلاً امتیازاتی به دولت اخیرالذکر بدهد. ولذا با شناسائی استیلایشان در

ایران در چهار چوب يك توافق کلی، خاطرۀ لحاف مالانصرالدین یکبارہ

زنده گشت. ۱۰

حال اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این حزب عدالت و یا هر سازمان سیاسی خارجی دیگری بود که باعث تعیین یک چنین خط مشی شد؟ اثر ناسیونالیستی ای برای شوروی شد؟ و آیا این کیفیت مؤید گول خورده سیاست شوروی از طرف پادشاهی عناصر همچون گردانندگان پادو صفت (این تازه صفت خوب تریشان است) حزب عدالت رشت بود، یا بعکس، مؤید گول خوردن نگارنده و اشخاصی تقلب ابراهیم فخرایی که تصور می کرده اند که عملیات حزب عدالت رشت، در واقع لکه ای بردامان کبریائی سیاست اثر ناسیونالیستی شوروی گذارده است؟

يك سند
علاقه مندم این موضوع را با استناد به جمله ای از مسیور و تمشتن
سفر کبیر شوروی در ایران خاتمه دهم، مسیور و تمشتن در نامه ای که
برای میرزا کوچک جنگلی جهت تسلیم و رها کردن انقلاب می نویسند (این نامه بعداً مورد بررسی
قرارد خواهد گرفت) علاوه بر این که حاضر نمی شوند سیاست جنگل را بپذیرد، متقاضی امیرزاد را
به قبول سیاست دولت شوروی (که محتوی آن ترك انقلاب و تسلیم نیرو های انقلابی به
دولت مرکزی ایران بود ...) تشویق می کنند، تا آنجا که می نویسند:
.... (اذا این که) موافقت با سیاسی (را) که من از طرف دولت شوروی
اجرا می کنم، در نظر دارید، خوشوقت گردیده (م).^۲
و بدین ترتیب هنوز سند موافقت نامه انقلاب ایران با شوروی بایکسانی نشده بود، که
خیانت شوروی به انقلاب ایران آغاز گشت.

۱ - سردار جنگل ۳۵۳

۲ - سردار جنگل می ۳۵۶

هنگام اقدام و عمل ، وقت آن نیست که در هدف گیری
يك ذره هم به سمت چپ تمایل حاصل شود . ما این کار را
بزرگ ترین جنایت و عمل ضد انضباط و سازمان
تلقی می کنیم ^۱ .
لنین

سیمائی از ضد انقلاب

نگاهی به هدف های اجتماعی کودتای رشت

۱ - جلد دوم نگاهی به تاریخ جهان . نوشته : نهرود ، ترجمه : محمود نفیسی . ص ۱۳۷۴

چند سؤال

کودتای دشت چه می‌خواست ؟
کودتائی که اداره کنندگان آن :

«ابوکف» فرمانده قواء . «تروئین» رئیس اداره سیاسی . «بولوملکین»
رئیس چکا . «گوسف» رئیس اسوی آدل (تأمینات نظامی) . «آیخ» معاون
دژبان نظامی .^۱

بودند ، در تحت کدامین شماره‌ها و برنامه های اساسی و تعیین کننده ای میخواست
آزادی و استقلال حق ملت ایران را به دست آورد ؟
آنچه کودتا را موجه جلوه می داد و آنچه ظاهراً انگیزه کودتا علیه میرزا بود ،
چه بود ؟

کودتا درجهت انقلاب باشد انقلاب ، در کدامین جهت سیر می کرد ؟
قلبی که در پشت سینه کودتا قرار داشت ، برای چه آرزویی می‌تپید ؟
این‌ها و سؤالاتی نظیر این‌ها ، جمعاً پرسش‌هایی هستند که پاسخ دادن به آن‌ها ضروری
به نظر می‌رسد . و مامی کوشیم هر چند موجز ، به هر حال ترجمان جواب‌هایی باشیم که
واقعیات و اعمال کودتاچیان در اختیار تاریخ گذاشتند :

حرف حسایی لوح‌ها

ظاهراً اسلحه‌ای که عناصر گویا و سوسیالیست ، و عناصر گویا و چپ ،
و عناصر گویا و انقلابی ، در جنگال‌ها و هوچی‌گری‌های تبلیغاتی
خویش علیه میرزا و جریان اصیل جنگل به کار برده‌اند همانا
در است ، بودن میرزا و وابستگی وی به معتقدات اسلامی ، و همچنین نارسا و ناصحیح بودن

۱- سردار جنگل ص ۲۷۳
توضیح ، پرافتخار زمین است .

تاکتیک‌ها پیشنهادی وی بوده است :

ظاهراً به نظر آقایان لوچ‌ها اصولی را که میرزا از لحاظ عدم لغو مالکیت و پامحدودیت تبلیغات ضد مذهبی پیشنهاد و اجرا می‌کرد، و خود حضرات هم چند هفته قبل از کودتا نسبت به سحت این نظریات رأی داده بودند ، کلاً غلط بوده و ناشی از ماهیت درست داستی ، و وختل و ضد انقلابی، وی بوده است .

ظاهراً به نظر آقایان لوچ‌ها این که میرزا حاضر به درهم پاشیدن نیروهای چریک نبود ، و ضمن تربیت و ترتیت لشکریانی همانند سازمان ارتش سرخ ، معضداً همچنان به حفظ نیروهای چریکی و پارتیزانی مشربود، خود دلیلی قاطع بر ضد انقلابی بودن و دست راستی بودن وی بوده است .

ظاهراً به نظر آقایان لوچ‌ها تسلیم نشدن بی قید و شرط میرزا به نظریات و دخالت‌های شوروی ، و تلاش وی در حفظ استقلال انقلاب و مخالفت جدی وی با هر گونه دخالت و زعامت شوروی‌ها نیز برهانی خردکننده بر فقدان روحیه انقلابی وی، و وسعت خصائص دست راستی بوده است .

اما حرف حساسی میرزا در مقابل آن‌ها چه بود ؟ اولاً میرزا نسبت به سحت تاکتیک‌های پیشنهادی آقایان لوچ‌ها نه تنها مشکوک بود ، بلکه بالاتر از آن تردید نداشت که ارائه شیوه‌های افراطی

حرف حساسی
جنگلی‌ها

هر قدر هم برای عده‌ای دل پسندتر و عشقی‌تر به نظر آیند ، معضداً نه به سود انقلاب و نه به زیان ضد انقلاب ، بلکه درست به عکس ، به سود ضد انقلاب و به زیان انقلاب خاتمه خواهد یافت .

ثانیاً هر گونه دخالت خودسرانه شوروی و ارتش سرخ را در امور داخلی انقلاب مطرود می‌دانست و قویاً محکوم می‌کرد . به نظر او شوروی حداکثر می‌تواند به مثابه مشاوره که هیچ گونه حتی جهت اعمال نفوذ نخواهد داشت از طرف انقلاب ایران به مشاوره دعوت شود ، تا بدین ترتیب انقلاب بتواند از تجربیات و پیشنهادات اصلاحی وی بهره‌مند گردد. به نظر میرزا ، هر گونه عدول از یک چنین اصول و بنیانی به مفهوم نفی آزادی و استقلال انقلاب تلقی می‌شد و وی به هیچ وجه به چنین شرایطی تسلیم نمی‌شد .

ثالثاً از آنجا که شرایط مبارزاتی ملت ایران را در شرایطی جبهه‌ای تشخیص می‌داد، لذا تبلیغات وسیع ایده ثلوثی را منابریا موقیمت تاریخی مبارزهٔ اردیابی می‌کرد .
رابعاً لغو اصول مالکیت و یا مصادرهٔ اموال مردم را عملی که فقط ضد انقلاب از آن

بهره‌ور خواهد شد تعبیر می‌کرد ، ولذا باجپ روی هائی که لوچ‌ها بروز می‌دادند به - مخالفت برمی‌خواست .

و بالاخره خامساً میرزا جداً نسبت به موافقت نامه‌ای که باشوروی و عمله‌اکرامش بسته بود ، اعتقاد داشت و لذا هرگونه سرپیچی ازعقاد آن را محکوم می‌کرد . به نظری هرگونه تلاش یک‌جانبه‌ای درجهت بهم‌زدن عهده‌ها و میثاق‌هائی که طرفین بامشورت هم گذاشته اند ، باعث می‌شد که دیگر مبانی و اصولی که معیار روابط آنان باشد ، ازبین برود و در نتیجه هرگونه اخلاقی دراین‌بین زمینه داشت باشد . میرزامعتقد بود که نمی‌بایستی انقلاب چنان چپ‌هایش را باجپ‌های شوروی قاطی کند که تفکیک آنها علی‌نهاد باشد . به عکس اومعتقد بود که پیوسته می‌بایستی بتوان بنابه ملاک‌ها وعهودی که ازقبیل تعیین می‌شود ، وجوه کثرت ووحدت ، و یا وجوه جدائی و پیوستگی انقلاب را با شوروی مشخص کرد ، تا هر کدام بتوانند برمبنای همان پیمان‌ها ، ضمن این که باهم مرتبط می‌شوند ، امکان کنترل ارتباطات یکدیگر را نیز داشته باشند .

اعتقاد میرزا برای تعیین حدود و ثغور رابطه انقلاب باشوروی به‌حدی محکم بود که حتی پس از کودتای رشت ، پس از جدداشتن احسان‌الله‌خان و خالو قربان ازوی ، و همبستگی آنها با شوروی‌ها ، وقتی که میرزا نامه‌ای برای آنان می‌فرستد ، ضمن آن به نام‌برندگان توصیه می‌کند :

هرگاه با سویت روسیه ارتباط دارید باید برطبق قرار داد محکم و مستقیم ، معلوم ، وعهدو میثاق بدون تغییر باشد

و بدین ترتیب به آنها نیز توصیه می‌کند که بدون هرگونه حساب و کتابی باشوروی‌ها متفق نشوند . زیرا دراین صورت فقط منتر سیاست شوروی خواهند شد . به هر حال تفاوت عمده جنگلی‌ها بالوچ‌ها دراین بود که جنگلی‌ها حریفان خود را می‌زدند و شمار زمان خود را ارائه می‌دادند ، ولوچ‌ها حریف‌ها و شمارهای آیند را در دستور روز قرار داده بودند . و بدین سان دو تاکتیک ، یکی صحیح و دیگری غلط ، یکی بر بنیان واقعیات و منطق ، و دیگری بر پایه اوهام و هیجان (از حساب‌های خائنانه می‌گذریم) در مقابل هم قرار گرفته بودند . کودتا برای خفه کردن اصول برپاشده بود .

عقب ماندگی اسولا در این که بایستی پیوسته همه رهبری‌ها و همه سازمان -
و پیشبازی های رهبری‌کننده خلق ، از مردم و از توده‌های ملت پیش‌روتر و

مترقی تر باشند تا بتوانند مردم را به سوی جلو بکشند، حرفی نیست. اما يك چنین اصلی نیز همچون هر اصل دیگری فقط در صورتی که از کمیت و در نتیجه کیفیت مناسبی برخوردار باشد، در واقع قادر خواهد بود نتایج مورد نظر پدید آورد، و گرنه هر گونه کمبود و یا زیادتى این خصائص خود باعث نفی اصل می شود و طبیعتاً نتایج حاصل از آنها چیزی دیگر خواهد بود.

اغلب تصور می کنند که فقط عقب بودن و یا عقب ماندن از تاریخ و ملت است که عامل تعیین کننده جدائی و شکست این یا آن رهبری، و این یا آن سازمان سیاسی خواهد شد. ولذا کمتر توجه می کنند که پیش بودن بیش از حد از تاریخ و از ملت نیز عاملی است که انسان را از انقلاب مجرّد می کند و چه بسا که مبارزه را نیز به شکست می کشاند.

برای این که بتوان ضمن تماس با ملت، آنها را بسوی جلو هدایت کرد، می بایستی در عین قرارداد گرفتن درجوار خلق، قدمی نیز از آن پیش تر بود، و با طرح و ارائه شعارها و برنامه های مترقی ای که باعث ارتقاء توده شود، و هم برای توده قابل فهم باشد، هوشیارانه و وظائف خویش را انجام داد.

چهره رهبری با طرح شعارها و برنامه هایی که ملت مدت ها از سر آن گذشته درودمان ارتجاع نام نویسی کند، و چه با طرح شعارها و برنامه هایی هر چند مترقی، ولی بسیار پیش افتاده تر از زمان، به صف چپ تازان پیوندند، در هر دو حال نتیجه مساوی است: مجرّد شدن از تاریخ، شکست و ناکامی توده، و پیروزی و بقا ضد انقلاب.

از این رو همیشه عملاً آن رهبری و سازمانی قابلیت و صلاحیت هدایت مردم را خواهد داشت که نه با عقب ماندن از ملت به ارتجاع، و نه با جلو تاختن بیش از حد از توده به پشت بازی چپ روانه گرفتار شده باشد، بلکه با حفظ فاصله مناسبی از ملت و با ارائه شعارها و برنامه هایی که هم با نیازمندی های روز قابل تطبیق باشد و هم مردم را برای مواجه شدن با میدان های جدیدی از مبارزه تربیت کند، ملت را به سوی آینده ای ظفر نمون راهنمایی کند.

توضیحی اضافی ولی مفید است که جوامع مختلف جهان هرگز در سطحی مساوی از موفقیت انقلابی قرار ندارند، و به همین مناسبت هرگز نمی توان نسخه ثابتی برای چگونگی این شعارها و برنامه ها که قابل اجرا در سراسر جهان باشند، نوشت. این به عهده رهبری های انقلابی و هوشیار هر جامعه ای است که بتواند هنر ظریف کشف و حل پیروزمندانۀ تضادهای گوناگون جامعه خویش را بیاموزند، و پیوسته زاویۀ آتشبارهای خود را طوری میزان کنند که گلوله های آن مستقیماً به قلب سپاه مقابل اصابت نماید.

چپ تازی
خطر ناک تر
از راست قازی

اما مادام که ملت‌ها و نهضت‌ها از تربیت سیاسی کافی برخوردار نشده‌اند؛ مادام که تجربیات و آزمایشات مبارزاتی و انقلابی نوده‌ها، آگاهی‌های سیاسی و تشخیص کلی و تمییز کننده‌ای به آنها

نبخشیده است؛ و مادام که شکست‌ها و پیروزی‌های بزرگ و کوچک خلق، دانش و تجربه انقلابی و قاطی در اختیار آنها نگذاشته است تا در نتیجه توده‌ها به اسارت عیاهو و گندم گویی در نیایند، بین دو نوع رهبری فوق، یعنی رهبری‌ای که باجسیدن به گذشته از توده جدا می‌شود، و رهبری‌ای که با پرواز به آینده‌های دور، توده را در مبارزات روزی به دست سلاح ضد انقلاب می‌سپارد، آری بین این دو نوع رهبری که نتیجه حرکات هر دو برای خلق چیزی جز حرمان و شکست به بار نخواهد آورد، رهبری دوم، یعنی آن رهبری‌ای که شمارهای تند و تیز ارائه می‌دهد و بدون توجه به امکانات و استعدادات تاریخی و مبارزاتی جامعه، پیاده کردن بهشت‌های نهائی را در دستور روز می‌گذارد، شانس بیشتر و بیشتری برای فریب و انحراف نهضت و ملت را خواهد داشت. زیرا رهبری‌های عقب مانده و ارتجاعی به خاطر همین خصلت خود، و به خاطر شعارهای آبکی و منحلشان به سادگی پایگاه تمییز کننده خود را در میان نهضت‌ها و ملت‌ها از دست می‌دهند، و چون شمارها و بر نامه‌هایشان قادر نخواهند بود که در ملت همچنان حراراتی ایجاد کنند، لذا بایستی محلی خلق مواجه شده، بر ندگی سلاحشان جهت گول زدن توده از بین خواهد رفت. اما در عوض رهبری‌های پیش‌تاز افراطی به خاطر وعده‌های بزرگ و دهن پر کنی که می‌دهند و به خاطر امیدهای که جهت فتح هندوستان، در دل‌ها بارور می‌سازند، اسلحه خطرناکی علیه مصالح ملت و امکانات انقلاب خواهند بود. به همین مناسبت مبارزه یک رهبری اسیل و آگاه علیه این دو نوع رهبری، در حقیقت آنجا مشکل‌تر می‌شود که بخواهد بین خیانت چپ و راست، نه خیانت راست، بلکه خیانت چپ را بگوید. بیهوده نیست که پیوسته بین دواپور تو نیست چپ و راست، نه اپورتو نیست راست، بلکه اپورتو نیست چپ را خطر ناک تر ارزیابی می‌کنند.

تعادل وعدم
تعادل تاریخی

میرزا و جنگل در شرایط مبارزاتی ملت ایران، به طور نسبی و روی هم رفته آن چنان رهبری و سازمانی بودند که از لحاظ اجتماعی بدون غلبیدن به راست و یا به چپ، راه صحیح و اساسی مبارزه را دنبال می‌کردند. ضمن جلوگیری از توده، ارتباط خود را نگه داشته بودند. این رهبری مادام که شمارها و جنگال‌های چپ روانه لوج‌ها پیش نیامده بود تا حدود قابل تقدیری وحدت انقلاب را در مقابل ارتجاع حفظ

می‌کرد، ولی همین که پای عناصر مریض چپ به نهمت باز شد و شمارهای ترش و ملس لوچ‌ها پاره‌ای دهان را آب انداخت، وحدت انقلاب نیز مثلاًشی گشت و تجزیه قدرت های متفق، نهمت را به نهمدام و شکست شوق داد.

وقتی میرزا نخستین ماده مورد توافق جنگل و شوروی را این طرز تنظیم می‌کند:

عدم اجراء اصول کمونیزم از حیث مصادره اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.

در واقع علاوه بر تشخیص اوضاع و احوال زمان خویش، دچار دهر من بچگانه چپ‌دوی، و با صحیح تر گفته شود مرض خائنانه چپ روی نشده است. ولی وقتی که کودتاچیان رشت لافو هر گونه اختیارات مالکین و خلع ید از هر مالکی را در دستور روز خویش می‌گذارند، اگر هم نگوئیم که به مرض خائنانه چپ‌روی مبتلا شده‌اند، لافل می‌بایستی اعلام داریم که دچار عارضه مهلك مرض بچگانه چپ‌دوی گشته‌اند.

وقتی که میرزا حمایت و پشتیبانی انقلاب را از اموال و جان مردم، به مثابه وظیفه‌ای برای انقلاب تبیین میکند و حمایت مردم رشت را با رفع وحشت آنها را از مصادره اموال و اخذ دارائیشان توسط انقلاب جلب می‌کند، در واقع قرظینه‌ای در مقابل میکروب ضد انقلابی چپ روی و تند روی برپا می‌دارد. اما هنگامی که کودتاچیان با « ضبط اموال ساکنین رشت وسیله حاکم نظامی، و تهدید (آنها) به پرداخت پول، با کندن قبر، و اعلام این که عدم پرداخت (پول) مستلزم زنده به گور شدن آنهاست »^۱ در واقع انقلاب را از مردم با اشاعه طاعون چپ‌دوی، جدا می‌کنند و به ضد انقلاب فرست می‌دهند تا انقلاب را قربانی کند.

چهارده بود شوروی‌ای که پس از يك دوره تجربیات سازمانی و سیاسی

۹

و پس از يك دوره آموزش و تحلیل عملی از کیفیات و انکسارات روانی

گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی و پس از قرار گرفتن در دو کوران آموزنده انقلاب سراسری

خلق روسیه و پس از پشت سر گذاشتن چهار سال مبارزه انقلابی، چه در جبهه جنگ آتشین نظامی و چه در جبهه جنگ نظریه‌سیاسی، تجربیات و آموزش‌های فراوانی درباره خطرات ناشی از چپ‌دوی به دست آورده بود، تا آنجا که خود را برای اقتضای فتوائی علیه دهر من بچگانه چپ روی در کمونیزم، آماده می‌ساخت، همین که قدم به ایران گذاشت، با همه قوا ناقل همان مرض گردید؛ آیا میتوان چنین کیفیتی را امری تصادفی فرض کرد؟

اما کودتاجیان چه برنامه‌ای داشتند؟ برنامه حکومت کودتاجی
برنامه کودتا

چه بود؟

برنامه دولت جدید (کودتاجی عبارت بود از):

۱ - تشکیلات ارتش ایران ، مانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه ، و حمله
به تهران .

۲ - لغو اختیارات مالکین و امحاء اصول ملوک‌الطوئفی

۳ - رفع احتیاجات اصلی گارتگران شهر و دهات^۱

اما لازم است ببینیم که در این مواد سه گانه چه جانی نهفته است و دوگانگی و اختلاف
اساسی این مواد پابره نامه نهضت جنگل پنهان بود:

جنگل اساسی تر ماده يك برنامه مزبور که همانا عبارت از ایجاد سازمانی نظامی
مطرح می‌سازد برای انقلاب همانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه باشد ، چیزی

نبود که اولاً برای نخستین بار مطرح شده باشد، و ثانیاً قضیه‌ای نبود که مورد مخالفت جنگل
و شخص میرزا کوچک قرار گرفته باشد. بلکه بالعکس، اسنادی از خود آقایان شوروی‌ها در
دست است که نشان می‌دهند نه تنها تشکیلاتی نظیر تشکیلات ارتش سرخ ، بلکه اصولاً تشکیلاتی
کلی، نظیر تشکیلات دولت شوروی دوزمه آرزوها و درخواست‌های میرزا کوچک انشوروی
بوده است.

وقتی که آقای «کاراخان» معاون کمیسر خارجه شوروی در تلگراف محرمانه خود به
دراسکولینسکو فرمانده جهازات جنگی شوروی در بحر خزر قطعش روز^۲ پس از ورود ارتش
سرخ به انزلی دستور می‌دهد که:

تمایل کوچک خان از تأسیس دولت شوروی در ایران، و کمیته
مرکزی اشتراکی که مایل است این‌قوه را در دست بگیرد ، با کمال احتیاط
تحت نظر گرفته شود . از احساسات ایرانی‌های رشت و انزلی و
آذربایجان نمی‌توان احساسات تمام ایرانیان را فهمید ...^۳
در واقع پرده‌آزروی بحث‌ها و درخواست‌های محرمانه‌ای بر می‌دارد که هر چند در

۱ - سردار جنگل ص ۳-۲۷۲ .

۲ - ارتش سرخ در ۱۸ ماهه ۱۹۲۰ وارد انزلی می‌شود ، و تلگراف مزبور در ۲۳ ماه
مه ۱۹۲۰ منتشر می‌گردد .

۳ - سردار جنگل ص ۲۶۰

زمره مواد قرارداد انقلاب ایران و نمایندگان شوروی گنجاینده شوروی نشده بود، مع هذا مورد تمایل، جدی انقلابیون ایران و خصوصاً شخص میرزا کوچک بود.

به طوریکه که ملاحظه می شود، بنا به سخن معاون وزیر امور خارجه خود شوروی میرزا اسولا تمایل داشته است که شکل تشکیلاتی جمهوری گیلان همانند شکل تشکیلاتی سایر جمهوری های شوروی باشد، که ظاهراً همه قسمت های این تشکیلات، از جمله سازمان ارتش آن نیز به صورت سازمان نظامی شوروی می بایستی درآید.

البته از جملات فوق مفاهیم دیگری نیز مستفاد می شود. بدین معنی که ممکن است تصور شود که میرزا مایل بود دولتی در ایران بر روی کار آورد که در زمره سایر شوراهای کشور شوروی قرار گیرد.

ولی حداکثر آن چه در این باره به نظر می رسد این است که اگر هم میرزا مایل به چنین کاری بود، در واقع بر مبنای سخنانی قرارداد داشت که شوروی ها بیان می کردند. یعنی تساوی ملل شوروی در تعیین سرنوشت خود و آزادی آنها در درون شوراهای آنها. و از آنجا هم که پیوسته مبارزه با هرگونه استعمار و کمک به هرملتی در به دست آوردن آزادی و استقلال خویش، اینها بوده اند مواد کاغذین سیاست خارجی شوروی، لذا برای میرزا تأسیس دولت شوروی ای در ایران که دارای آزادی و استقلال داخلی و حق رأی و مشاوره در امور سیاست خارجی داشته باشد، مفایرتی یا هدف های انقلاب ایران نداشته است. و به همین مناسبات نسبت به تأسیس دولت شوروی در ایران، مخالفت شدیدی ابراز نمی کرده و حتی در این باره «تمایل» نیز نشان می داده است.

با این وصف آنچه اسولا سنجید و اساسی به نظر می رسد هیچ يك از احتمالات فوق نیست. بلکه این است که میرزا تنها تمایل به دادادن تشکیلاتی ظاهری تشکیلات شوروی برای انقلاب و برای ایران بوده است. شاید آقای کاراخان به درستی از مقاصد میرزا سردر نیاورده اند و لذا جمله بندی فوق قدری کش دار شده است.

البته سند دیگری در این زمینه از آقای کمیسر جنک شوروی به فرماندهی نیروی دریایی بحر خزر در دست است که سه روز پس از تلگراف آقای کاراخان، یعنی در ۲۶ بهاء مه سال ۱۹۲۰ تلگراف شده است. ماده هفتم این تلگراف که با کلمات و انشائی روشن تر از تلگراف آقای کاراخان تنظیم شده است، چنین اشعار می دارد:

از دادن تشکیلات شوروی که آرزوی میرزا کوچک است نباید

جلوگیری کرد.^۱

و لذا معلوم می شود که آرزوی میرزا کوچک در فرم و چگونگی تشکیلات انقلابی و

دولتی، همانا عبارت از «دادن تشکیلاتی» ظہیر تشکلات شوروی بوده است، نه این که دولتی همانند سایر شوراها که خرجش با شوروی یکی بشود!

ضمناً آقای کاراخان در قسمت دیگری از همان تلگراف نیز در تحت جمله زیر به همین مفهوم اشاره می کنند و می نویسد:

مخالف نیستیم که تشکیلاتی ظہیر تشکیلات سوسی، به طوری که تمام ادارات دولتی مثل ادارات ما باشد دایر شود.^۱

و بدین ترتیب ملاحظه می شود که میز را از لحاظ شکل تشکیلاتی، حتی در سطح کلی ادارات که ارتش نیز تهرآن در درون آن می گنجید، آرزو مند روابط منطقی و دقیق چه ن سازمان حکومتی شوروی بود و لذا ماده اول بر نامه دولت کودتا هر گز مورد مخالفت جنگلی ها نبوده و حتی خود جنگلی ها بنیان گذار اصولی آن بوده اند.

فقط در این ماده دولت کودتا به خیال خود کلمه قورده را هم برای این که آب از لب و لولچۀ افراد سرازیر سازد، رندانه چپا نیده است. یعنی با اضافه کردن عمدی و حمله به تهران، خواسته است چنین نمایش دهد که اگر تاکنون موفق به فتح تهران نشده ایم به دلیل این بوده است که میرزا با تشکیل سازمان نظامی انقلابی به سورت سازمان ارتش سرخ که وجود چنین ارتشی ضامن فتح تهران می باشد، مخالف بود. بنا بر این اضافه کردن عمدی و حمله به تهران، قطع معنی فریب کاری و دزدانه ای را می دهد تا اولاً عده ای را به سوی خود جلب کند و ثانیاً این یا آن شخص را در مقابل وعده چنین هدف دل پذیری لاقط به تردید سکوت انگیزی و در مقابل سایر حرکات کودتا وادار سازد.

باز هم جنگل و اما راجع به ماده سوم که عبارت از «رفع احتیاجات اصلی اساسی تر مطرح کارگران شهرها و دهات» می باشد.

همیناژد شاید نیاز به توضیح نباشد که اصولاً و خصوصاً در شرایط

آن روزی ایران تعداد کارگران این کشور به اصطلاح از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد. حضرات به خاطر این که خود را نمایندگان طبقۀ کارگران ایران معرفی کنند، بدون توجه به شرایط عینی و ذهنی مبارزه، حتی از لحاظ اقتصادی نیز وظیفۀ خود را رفع احتیاجات کارگران موهومی قرار دادند که به عقیدۀ صاحب عقیدۀشان، نه تنها در شهرها، بلکه گویا در دهات نیز متمرکز بودند!

ولی در عوض جنگلی ها که تنها درباره موضوع «کارگر» بلکه اصولاً در بارۀ موضوع

و کار، نیز به شکلی اصولی و بدون هوچی‌گری و عوام‌فریبی توجه کردند و در مراسمنامه خود در این باره ملاحظه‌های دقیقی را به جای گذاشتند:

ماده هشتم - کار

۲۷ - ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال^۱ نرسیده.

۲۸ - برانداختن اصول بیکاری و مفت‌خواری، به وسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل نماید.

۲۹ - ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ الصحة کارگران.

۳۰ - تعیین ساعات کار در شبانه روز منتهی به هشت ساعت - استراحت عمومی و اجباری در هفته یک روز.

کار به مثابه اصل به بلوری که ملاحظه می‌شود، جنگلی‌ها با توجه به شرایط اصولاً موضوع کارگری را از زاویه صحیح تری که همانا خود «کار» باشد مورد مطالعه و مذاکره قرار دادند و به همین دلیل هر گونه وعده و وعیدی را درباره چگونگی شرایط کار و وضع کارگران مستقیماً منوط به ایجاد و تهیه «کار» کردند. و هر گونه حمایت از کارگرانی موهوم و یا رفع احتیاجات کارگرانی خیالی را، در حالی که اصولاً خود «کار» وجود ندارد، و همچنین بخشیدن هزاران هزار امتیاز کارگری را به کارگران (۱) ضمن فقدان خود «کار» و در نتیجه ضمن فقدان خود «کارگر»، فقط حاصل رژیم‌ها و عناصری در ایران دانستند که بخواهند عوام فریبی، تبلیغات و پلیدی و خیانت را در لباس مسیمیت و خدمت ملیس کنند.

توافق در اصول و مخالفت در تاکتیک
اما تنها قسمتی از اصول سه گانه آقایان کودتاچیان شوروی - ایرانی که از لحاظ تاکتیکی نمی‌توانسته‌است ظر موافق جنگلی‌ها

۱ - مقایسه این قسمت که هر گونه کاری را برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال نرسیده ممنوع داشته، با قانون کار فعلی ایران که ماده ۱۶ آن این سن را ۱۲ سال تعیین کرده است، شاید برای خوانندگان گرامی ورزش فکری نامناسبی نباشد.

۲ - مردان جنگل ص ۵۸

را جلب کند ، قسمت دوم برنامه دولت کودتا بود ، که تازه آن هم در بخش مربوط به دامحاء اصول ملوک الطوائفی ، هردو وحدت نظر داشتند و تنها در آن جا که دلفو اختیارات مالکین ، به طور اعم ، و به مثابه دستور العمل و برنامه دولت کودتا در دستور روز قرار می گیرد ، مورد توافق جنگلی ها واقع نمی شود .

البته جنگلی ها در امر انعامه خویش آنجا که بحث مطالب اقتصادی را به میان می آورند نسبت به موضوع مالکیت عمومی و خصوصی ، و همچنین وضع مالکیت ارضی ، و نیز مسائل مربوط به انحصارها و مالیات ها ، بی توجهی نکرده اند و مسائلی را پیش کشیده اند . مهذا هرگز به عنوان دستور روز ، مسوده و دلفو مالکیت مالکین را همچون اصلی که انجام آن ضرورت فوری دارد و برای انقلاب سودبخش خواهد بود ، به درستی نپذیرفتند . و به عکس آن ، تند روی در این زمینه را ناشی از منحن خائنه و با بیگانگی پد روی ، که مالا به زیان انقلاب پایان خواهد یافت از ربایی کردند . و حق با جنگل بود .

ماده چهارم - اقتصاد:

۱۲ - منابع ثروت ، از قبیل خالصات ، رودخانه ها ، مراتع ، جنگل ها ، دریاها ، معادن ، طرق و شوارع و کارخانجات ، جزء علاقه عمومی است .^۱

۱۳ - مالکیت ارضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی ، تاحدی تصدیق می شود که حاصل آن عاید تولیدکننده شود .

۱۴ - ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه .

۱۵ - تبدیل مالیات های غیر مستقیم به مستقیم ، تدریجاً .^۲

چنان که باز هم ملاحظه می شود ، جنگلی ها نسبت به میزان مالکیت و چگونگی تقسیمات اراضی ، ضمن توجه به منافع تولیدکننده ، یعنی دهقانان ، به شکلی بسیار اصولی ، نمانند کننده گویی کودتاچیان ، توجه کرده بودند . ولذا نمی توان حرکات تاکتیکی آن ها را در مخالفت با تندروی های کودتا که مستقیماً به زیان انقلاب انجام می شد ، با اصولی که از لحاظ کلی مورد نظر داشتند مخلوط کرد . آن ها به حق از قبول هر گونه حرکات عجولانه ای که در عمل به زیان انقلاب پایان می پذیرفت ، خودداری می کردند . آنها می دانستند که قادر نیستند پیش

۱ - ما فعلاً کاری به این موضوع نداریم که آیا بند مزبور تا چه حد حساب شده و یا حساب نشده بوده است . و همچنین وارد این بحث نمی شویم که آیا در چه شرایطی می توان «علاقه عمومی» و یا «ملی کردن» را نسبت به تمام منابع مورد بحث در این بند گسترش داد .

۲ - سردار جنگل ص ۵۷

از این که به وسیله امکانات موجود قدرت و قوای کافی جمع نمایند، با متفقین خویش هر قدر هم موقتی و نامطمئن، به هر حال قطع رابطه کنند.

جنگل در قبال جنگل عملاً از امکانات بسیاری از مالکین، قبائل، و احياناً خان‌ها استفاده می‌کرد. و نه تنها در آن شرایط، بلکه تامت‌ها نیز همچنان نیازمند این امکانات و روابط حسنه فی‌مابین بود. ولذا نمی‌توانست در همان حال که مجبور به استفاده از امکانات آنها بود، دلقو اختیارات مالکین را با سمراحت و قاطعیت تمام در دستور روز قرار دهد و از آنها خلع بدکند.

جنگل به درستی تشخیص می‌داد که چنین شیوه‌ای انقلاب را با بن بست مواجه خواهد کرد.

اگر در نظر بگیریم که پس از درهم پاشیدن و شکست انقلاب، و پس از این که میرزا با آخرین هم‌گامش که از لحاظی بدبختانه يك نفر آلمانی بود، متوجه و خلخال می‌شود تا در پناه عشیره‌ای به مبارزه و راه خود ادامه دهد، آن گاه بهتر خواهیم فهمید که چرا میرزا با دلقو اختیارات مالکین، به عنوان دستور العمل روز مخالفت می‌کرد.

.... میرزا و هوشنگ (کائوک - آلمانی) همچنان در حرکت بوده و به مقصود رفتن به خلخال متوجه و عظمت خان فولادلو شدند.

.....

عظمت خان خلخال (خواهر امیر عشایر شاطرانلو) به محض شنیدن این خبر که میرزا کوچک خان آهنگ خلخال نموده و قصد آمدن نزد وی را دارد، با عهده مخایراتی .. که پیش‌بینی می‌کرد، حاضر شد چند صد تن سوار به سر - کردگی «قلیچ‌خان» شاهسون به پیشوازش بفرستد، تا این که او را به سلامت و عزت تمام به مقصد برسانند. اما متأسفانه کمی دیر شده بود. میرزا و هوشنگ دچار خم طبعیت گردیده و سرانجام زیر ضربات خردکننده سرما از پای درآمدند.^۱

فراموش نباید کرد با این که جنگل دیگر قدرت خود را در همه جبهه‌ها از دست داده بود و با این انقلاب دیگر به هیچ وجه نمی‌توانست عاملی برای طمع ورزی‌های

بمدی « عظمت خانم خلخالی خواهر امیرعشایر شاطرانلو» محسوب شود، باین همه وی از کمک کردن به میرزا رهبر قهرمان انقلاب جنگل که از همه طرف در محاصره ضدانقلاب قرار گرفته بود و «بایامه» مخاطراتی که پیش پینی می کرد» دریغ ننمود.

بایک چنین وضعی بی شبهه طرح شماری در بست علیه مالکین، خان ها و امثالهم، نه به قدرت انقلاب، بلکه به ضعف آن، و نه به ضعف ضدانقلاب، بلکه به قدرت آن خدمت می کرد. این گونه شعارها امکانات مساعدی را هم که اجباراً می بایستی انقلاب از آن ها بهره مند گردد، از دستش خارج می کرد و نهضت را در مقابل تهاجمات ضدانقلاب بی سربمی ساخت. کما این که ساخت.

پیشنی مبتنی
بر واقعیات
در این جا بدنیت حجتی از نهضت قهرمان خلق جانباز ویتنام
بیاوریم. نهضتی که در سرزمین خویش بزرگترین حماسه تاریخ
 بشری را در برابر دیدگان بی غیرت جهانیان متبلور ساخته است. این ویتنام که توسیف از
آن گراز طریق ارتقاء یافتن عملی به سطح آن انجام نپذیرد، خود توهینی بدان محسوب می-
شود، در کنکرة فوق العاده ای که در اواسط اوت سال ۱۹۶۷ مطابق با مرداد ماه ۱۳۴۶
تشکیل داد، برنامه ای را اعلام کرد که تازه پس از آزادی قلمی این کشور زجر کشیده از یوغ
فرمانروائی دار و دسته های قلمی آمریکا و سایکون^۱ به مورد اجرا گذاشته خواهد شد.
در این برنامه پیشنهاد شده که به ایجاد اقتصادی ویتنام جنوبی به وسیله
امپریالیسم ایالات متحده آمریکا خاتمه داده شود و اموال واشنگتن و عمال
آن مسادری گردد و یک اقتصاد کاملاً مستقل ملی پی ریزی شود.
جبهه پیشنهاد می کند که در دهات ویتنام جنوبی،
تحولات دموکراتیک بر اساس خرید زمین از مالکین میهن پرست،
و مسادری اراضی مالکان مرتجع انجام گردد^۲....

۱ - مجله اخبار، شماره ۱۹ و ۲۰ نشریه اداره مطبوعات وزارت کوری اتحاد شوروی و
تهران. یکشنبه ۱۵ اکتبر سال ۱۹۶۷ برابر ۲۳ مهرماه سال ۱۳۴۶ صفحه ۳ تحت عنوان
«پایه و اساس استوار»
۲ - همان مجله. همان صفحه.

مرض خائنانه

به راستی که خوب توجه شود: نهضتی همچون نهضت وینتام ، و

چپ روی

جبهه آزادی بخشی همچون جبهه آزادی بخش وینتام جنوبی، بایک

چنین رابطه عمومی یا مردم سراسر وینتام، بایک چنین قدرت تبلیغاتی در سراسر جهان، بایک چنین حمایت مثبت، مفید، و فراوان پاره ای همسایگان و حتی پاره ای از جهانیان، بایک چنین نیروی ضربتی و تربیت شده چریک، بایک چنین کادرهای مختلف سیاسی- فلسفی- اجتماعی- جاسوسی و غیره، بایک چنین دانش انقلابی- سیاسی، بایک چنین شبکه تشکیلاتی مخفی و نظامی- علنی که میلیاردها دلار بودجه، هزاران هزار پلیس و مأمور مخفی آمریکا، باهمه سوابق و با همه تجهیزات علمی و روانیشان قادر نیستند خراشی بر آن وارد سازند، بایک چنین وضع مهاجم و ضربتی که انقلاب را قادر ساخته است مدرن ترین و مهیب ترین قدرت نظامی جهان، مجهز ترین سلاح ها، اتوماتیک ترین تجهیزات جنگی، تربیت شده ترین نیروهای ضد پارتیزانی تاریخ بشری، و ارتش هایی را که متجاوز از یک میلیون نفر را در زیر مخوف ترین اسلحه ها برده اند، عاجز کند.... تازه برای تصمیم بر روی اوضاع ارضی و وضع مالکین کشور، مصادره و تلفواختیارات مالکین، را فقط درباره آن عده از ملاکانی صحیح می داند و تجویز می کند که مستقیماً با دشمن در یک جبهه قرار گرفته اند و علیه انقلاب پیشگامی کنند، برای بقیه، یعنی «مالکین میهن پرست» (واژه ای که لوج های ایران مطلقاً ناآشناست)، موضوع خرید و فروش اراضی شان را عنوان می سازد. و تازه خود این عمل را هم به آینده ای موکول می کند که سایگون سقوط کند، استعمار به دریا ریخته شود، و وینتام آزادی و استقلال خود را در تحت حاکمیت انقلاب به دست آورد.

ولی آقایان کودتاجیان روسی- ایرانی رشت، در چنان زمانی و با چنان وضعی که انقلاب داشت، در چنان شرایطی از روابط انقلاب و ضد انقلاب، و با چنان قوای انقلابی و دوست مبارزاتی، لئو یک بارجه کلیه اختیارات مالکین را، آن هم به عنوان فوری ترین عمل و به عنوان دستور روز، صحیح و مناسب دانسته اند و ظاهر* به دلیل مخالفت میرزا با این گونه تندروی های خائنانه، برای وی، به عنوان قی شده انقلاب، کودن، فالگیر، و خرافاتی، توطئه قتل چیده اند. این است «مرض خائنانه چپ روی».

اپورتو نیسم

همین جا باد آور شویم که از جمله آقایان حزب عدالتی ها، و در

و نوگری ناب

نتیجه از جمله آقایان کودتاجیان و لوج ها، یکی هم جناب پیشه روی

معروف بودند. این جناب که در زمان جنگل بالو کلیه اختیارات مالکین در ایران موافق بودند، قریب بیست و پنج سال بعد از آن، در روزنامه خویش «آزیر» بافتخار و سر بلندی این کیفیت ارتش سرخ را در ایران (در خلال و پس از جنگ جهانی دوم) از آن لحاظ می ستایند

که وجود ارتش مزبور در نقاط اشغالی باعث شده است که دهقانان «بدون سروصدای بهر مالکانه را آورده» و به مالک تحویل دهند، و یا «به انبار آنها» بریزند.

اپورتونسم یعنی چه؟ یعنی این که بعد از جنگ جهانی اول، ارتش سرخ شوروی بخواهد از ایران به هندوستان برود، و بخواهد مالکیت را در ایران ملغی کند، و در عوض بعد از جنگ جهانی دوم و قریب ۲۵ سال بعد، به چماق «ارباب» و «مالک» تبدیل شود و اجازه ندهد رعایا خود حتی بهر مالکانه را نیز نپردازند.

نوگری در بست یعنی چه؟ یعنی این که کسی بعد از جنگ جهانی اول و در دوران انقلاب جنگل، بدین بهانه که اربابان روسی می گویند، در ایران شمار «لغو اختیارات مالکین» را فریاد بزنند و در عوض پس از جنگ جهانی دوم، اتفاق شوروی و ارتش سرخ را با اربابان و مالکین تمجید کند و آن را نمونه ای از یک رسالت تاریخی و یک اقدام افتخار آمیز قلمداد نماید. اینک قسمی از مقاله جناب پیشه‌وری، سک دوی بومی شوروی در فرقه دموکرات آذربایجان:

خبرهای تیریز را روزنامه‌های طرفدار سید (سیدضیاءالدین طباطبائی) به نفع خود تحریف کرده، با آب و تاب مخصوصی انتشار داده، می‌گویند سیاست خارجی مملکت را روز به روز تاریک‌تر کنند. با وجود این پست‌انکار هم هستند. از موقع استفاده کرده دولت را استیضاح می‌کنند که چرا به مأمورین فتنه انگیزی که آلت دست آنهاست، بیشتر مساعدت نمی‌کنند. برای چه حاضر نیستند به دولت اتحاد جماهیر شوروی اعلان جنگ بدهند. این‌ها فراموش کرده‌اند که اگر سیاست دوستانه دولت شوروی مانع نشده بود، آزادی خواهان، امروز اذعمال ارتجاع و از مسببین دیکتاتوری، اثری باقی نگذاشته بودند. (واقعاً که «رفیق» راست می‌گوید. قریب دهشت). این‌ها خیال می‌کنند که چهار نفر ژاندارم یا پاسبان مردنی است که امنیت شهر - های شمال را حفظ کرده‌اند. این‌ها تصور می‌کنند که اگر ارتش سرخ بی‌طرف بماند، میتواند از انقلاب خونینی که ملت ایران نجات خود را در آن می‌بیند، جلوگیری بکنند (رسالت گویا اتر ناسیونالیستی ارتش سرخ شوروی را جد خوب شرح می‌دهی، بده). این‌ها تصور می‌کنند که به خاطر چشم و ابروی اربابان و مالکین است که زارع بدون سروصدای بهر مالکانه را آورده، به انبار آنها می‌ریزد. (نه قربان، این‌ها به ناشی از سیاست گویا اتر ناسیونالیستی شوروی است). این بحث جداگانه‌ای است. بالاخره مردم ایران به دوستی ملل اتحاد شوروی علاقه دارد. می‌خواهد

در کمفر افسانه‌ای که برای تعیین سر نوشت عالم تشکیل خواهد شد،
 از نیات خوب زمامداران آن دولت بزرگ استفاده کند (چهارم پرتوقی . چه
 درخواست سنگینی از شوروی دارد . اتر ناسیونالیسم شوروی در زیر این همه توقع
 له خواهد شد)^۱

چه عاملی در این میان وجود داشته است که شوروی در جریان انقلاب جنگل کودتایی
 جهت لغو مالکیت راه بیاندازد و بیست و پنج سال بهمدارش خود را در مقابل رعایائی که بخواهند
 حتی بهره‌مالکانه را نپردازند قراول رود ، تا « بدون سرو صدا » وظیفه رعیتی خود را انجام
 دهند؟ آیامی توان همه این‌ها را تصادفی دانست ؟ آیامی توان گفت که طرح آن گونه شعارهای
 افراطی در جریان انقلاب جنگل، خصوصاً برای متلاشی کردن وحدت انقلاب و خیانت به ملت
 ایران بوده است؟

و آنگاه آن پادوهای بی‌حیای نفرت‌انگیز را بنگر که به هر دوی این عملیات ضدونقیض
 ضدانقلابی افتخار می‌کنند و در تأیید آن‌ها نلک‌قلم را در مستراح فرو کرده و «توجیه نامه»
 می‌نویسند.

داستان این حضرات داستان آن پله‌قربان گوی‌مروفاست که چون سلطان به علت گرسنگی
 زیاد از طعم خوش بادمجان یاد کرد، اوهم قصیده‌ای درمزایای بادمجان سرود، و چون شاه پس از
 سیری از طعم ناخوش بادمجان گفت، اوهم بهمجوبادمجان پرداخت ، بهطوری که سلطان به
 عکس شوروی، باهمه سفله پسندیش، با تغییر اعتراض کرد که: مردیکه تو چند دقیقه پیش، از
 محاسن بادمجان می‌گفتی و حالا از مضراتش می‌گویی. پله‌قربان گوی‌رذل هم با کمال پرویی جواب
 داد: قربان من تو کر بادمجان که نیستم، تو کر شما هستم.

متأسفانه بررسی سندی که از جناب پیشه‌وری آوریم بیش از این مقدور

تأسف

نیست . تأسف بیشتر در آن است که با توجه به شرایط موجود ،

امکان بررسی و تحلیل همه‌جانبه «فرقه دموکرات آذربایجان» و همچنین نقش شوروی در آن،
 در دست نیست.

۱ . مقاله « بازی‌های خطرناک ادامه دارد . نوشته: «پیشه‌وری مدبر روزنامه آذیر ورهبر
 حزب دموکرات آذربایجان». این مقاله را جناب پیشه‌وری در همین روزنامه آذیر «پنج‌ماه قبل از»
 وقایعی که به‌تمام غائله آذربایجان معروف شد، نوشته بودند .

نقل از «گلچین قوانین و مقالات». شرکت خشاء. سال ۱۳۲۵ ص ۷-۳۶

www.iran-archive.com

کوه پابر جا گمان می کردمش، دردا که بود
از حیایی مست بنیان تر اساس دوستی .
رهی معیری

www.iran-archive.com

تقاضای وحدت

بیچاره جنگل باز هم دست دوستی به ملرف شوروی دراز می کنند.

تماس با بالا

سرپیچی و تخلف ضد انقلابی نمایندگان شوروی در گیلان و

همچنین سرپیچی و تخلف اعضاء مهاجر و داخلی حزب عدالت

از متن قراردادی که بین جنگل و شوروی به امضاء رسیده بود ، بالاخره جنگل را پس از پاره‌ای بحث‌ها و تضامین نتیجه‌ای که با آن‌ها به عمل آورد ، وادار کرد که با رؤسای کشور شوروی تماس‌هایی برقرار کند و ضمن توجه دادن آن‌ها به متن قرارداد ، مجدداً چگونگی اوضاع ایران را تشریح نماید و در نتیجه از آن‌ها بخواهد تا از عملیات ضدانقلابی ارتش سرخ و حزب عدالت جلوگیری کنند . به همین مناسبت جنگل برای راهنمایی و حفظ وحدت داخلی انقلاب از يك طرف ، و ایجاد و حفظ دوستی متقابل بین انقلاب و شوروی از طرف دیگر ، دست به يك دوره تلاشهای دیپلماتيك زد ، که از جمله نامه‌ای بود که حتی پیش از حدوث کودتای رشت (نه پیش از انقدمات آن) ، به امضاء میرزا کوچک جنگلی ، برای صدر شورای کمیسرهای ملی اتحاد شوروی ، رهبر حزب بلشویک ، و پیشوای انقلاب سرخ ، «ولادیمیر ایلچ لنین» فرستاد .

میرزا همان‌طور که از ابتدا نیز در بحث‌های اولیه‌اش با نمایندگان شوروی و ارتش سرخ ، جدی و صمیمی بر نامه روز انقلاب را شرح داده بود ، و ضمن یادآوری اوضاع سیاسی ، فرهنگی ، و اجتماعی ایران ، حرکات و شعارهای افراطی را به حق محکوم کرده بود ، در این نامه نیز مجدداً توجهی به احوال اجتماعی می‌دهد و از لنین درخواست می‌کند که از حرکات ناصحیح نمایندگان شوروی و ارتش سرخ ، و همچنین از جنجال‌ها و هوجب‌گری‌های حزب عدالت که نتیجه‌ای جز زیان انقلاب و سود ضدانقلاب به بار نخواهد آورد ، جلوگیری کنند .

میرزا در این نامه فراموش نکرده و یاد آور شده است که فقط چند هفته قبل از این نمایندگان شوروی نسبت به سحت ظریفات وی درباره اوضاع اجتماعی ایران و برنامه‌های روز انقلاب اقرار کردند و قراردادی نیز با جنگل بستند که ضمن آن هرگونه حرکات و

شعارهای تند و افراطی محکوم و قدغن شده بود. و حال آن که اکنون که هنوز طنین قول و قرارها خاموش نشده است، از هیچ گونه اقدامی که قرارداد مزبور را به قبر می سپارد، و مهمتر از آن انقلاب را به سوی گورستان راهی می کند، کوتاهی نمی کنند.

آیا شرایط تاریخی ایران دچار تغییری اساسی شده بود؟

تذکری ملال آور میرزا همچون يك ميهن پرست تسليم ناپذير، ميهن پرستی که هر چند هم که دکناره گیری، از امور، و یا انتظاری هوشیارانه را شیوة روز خود قرارداد داده است، مع هذا اوضاع و احوال را از نظر دور نمی کند و خصوصاً از یادآوری و ذکر اشکالات کار و عملیاتی که به تفرق ناصحیح می آید، طفره نمی رود به لنین نامه می نویسد. میرزا نامه خود را به لنین این طور آغاز می کند:

بعد العنوان

هنگامی که قشون فاتح کارگران و دهاقین روسیه دشمنان شان را شکست داده، مظفرانه به قلب لهستان پیش می روند و نیروی سرمایه داری انگلیس در برابر دستجات متحد ایران و روس تعقب می نشینند، بسیار متأسفم که از کار کناره گیری کرده، مطلبی را متذکر می شوم که ملال آور است، لیکن از ذکرش خودداری نمی توان نمود، چرا که همه در ایران واقع شده است.

این شیوة آغاز مطلع چه معنی می دهد؟ آیا مقصود میرزا این نبوده است که بگوید بدیختی است که من، منی که بنیان گذار و پرچمدار صلاحیت دار انقلاب ایران هستم، درست در زمانی مجبورم «از کار کناره گیری» کنم که ارتش سرخ در سراسر شوروی حاکمیت پلاننازع خود را تثبیت کرده است و ضمن درهم شکستن قوای دشمنانش، پیروزمندان «به قلب لهستان پیش می رود» و در ایران نیز در جوار انقلابیون جنگل، قوای انگلیس و دولت ضد انقلابی ایران را از منطقه گیلان عقب نموده است؟ آیا مقصود میرزا این نبوده است که ضمن توجه دادن به موفقیت های فوق، این نکته را یادآور شود که خصوصاً به جای این که همین پیروزی های داخلی و جهانی شوروی باعث تقویت و پشت گرمی عناصری همچون من در ایران شود، به عکس باعث کناره گیری این گونه عناصر از کارها شده است؟ و آیا مقصود میرزا این نبوده است که بدین ترتیب تأسف خود را از چنین استحاله ای اعلام کند و ضمناً این سؤال را مطرح سازد که پس صمیمیت اترناسیونالیستی مورد ادعای شوروی را کجا و چگونه

۱ - این نامه کلاً در صفحات ۲۷۹ تا ۲۸۳ کتاب سردار جنگل درج شده است.

ایران میهن من است میرزا هم چون هر رجل سیاسی و انقلابی مسموم و تسلیم ناپذیر، هر چند
کناره گیری از کار و ایامقام معینی را به معنی پست خو کردن ، از
لحاظ تاکتیکی اساسی تشخیص می‌دهد، مهذا هرگز یک چنین شیوه‌ای را مؤید ترک هر گونه
میدان و ترک هر گونه مبارزه‌ای به حساب نمی‌گذارد و پیوسته خود را نسبت به سر نوشت میهن
و ملتش متعهد می‌داند . ولذا خصوصاً یاد آور می‌شود : چون حرکات و اقدامات «علال آوری»
که از طرف شوروی و عمله اکراهش در ایران سر زده است ، دیر یا زود انقلاب را یا بین پست
مواجه خواهد ساخت ، این است که به هیچ وجه نمی‌توانم خود را به سکوت بخوانم، و چرا
که همه این حرکات در ایران واقع شده اند ، و ایران میهن من است . چرا که همه این
حرکات عنقریب نتایج جان بازی‌ها و مبارزات چندین ساله انقلاب ایران را به بار خواهد داد
و انقلاب جان من است . سپس نامه میرزا به لنین چنین ادامه می‌یابد .

توقع جنگل از
ارتش سرخ
«پیش از ورود ارتش سرخ به آنزلی ، من و همکارانم در جنگل‌های
گیلان به ضد مظالم انگلیس و دولت سرمایه داری
ایران^۱ می‌جنگیدیم و تنها قدرت واقعی و ذی صلاح

ما بودیم که توانستیم مافوق تصور ، به نام آزادی ایران پرچم سرخ را
برافرازیم و به تمام جهان آرزوی آزاد شدنمان را از قیود سرمایه داری
اعلان کنیم . من بدون هیچ شك و تردید ، وسیله فرمانده کشتی‌های جنگی
بحر خزر و نماینده کمیته اجرائیه مرکزی فرفا اشتراکی روسیه رفیق ارژو نیکدزه
اطمینان کامل خود را از ارتش سرخ ابراز کردم. قرار شد ارتش
مزبور در ایران بماند و قشون سرخ جوان ایران (را) که هنوز آماده جنگ
نشده است کمک کند .»

جالب است که وظایف ارتش سرخ و هدف از ابقاء آن را در ایران ، به هیچ وجه
جنگیدن به خاطر خلق ایران ، یا قرار گرفتن در صف اول میدان مبارزه و یا جای گرفتن

۱ - ظاهراً پیش کشیدن حرف‌های کلی از طرف روس‌ها و عدالتیون ، در میرزا نیز مؤثر
واقع شده است ، به ملوری که میرزا را وادار کرده است دولت ایران را دولتی سرمایه داری ،
نمذاد کند . ای هوچی‌گری‌های احمق !

درجوار پیش‌قراولان انقلاب تعیین نکرده‌اند ، بلکه تربیت‌کادرها و نیروهای جنگی انقلاب ، این است وظیفه‌ای که برای ارتش سرخ درایران تعیین شده است. تربیت کادرها و نیروهای که بتوانند سازمان و دیسپلین ارتش سرخ شوروی را بیاموزند و ارتش انقلاب ایران را چون ارتش سرخ شوروی سازمان دهند .

اما هرچند ارتش سرخ آن قسمت از قرارداد را که عبارت ازعدم اشغال سفوف مقدم جبهه و جنگ با ضدانقلاب بوده باشد ، محترم داشت ، درعوض به جای تربیت و ترتیب کادرها و سازمانی نظیر تشکیلات ارتش سرخ ، علیه انقلاب دست به کودتایی خائفانه و ضدانقلابی زد . یعنی تقریباً همان وظیفه‌ای را انجام داد که ارتش سازمان دول در جریان حوادث کنگو انجام داد : نه جنگ با تجزیه طلبان و نه جنگ با کودتاچیان ، بلکه فشارت و همکاری سمیانه در حرکات خائنانه ، جانیان ، و مزدورانی که علیه خلق کنگو و جان رهبر آتشین آن شهید پاتریس لومومبا ، به هر درتخته‌ای می‌زدند . همکاری بااستعمار !

لژیون انقلاب و متعاقب این قرارداد ، من آماده شدم که باشما متحد
متحد گردم ، تاملت ایران و ملل دیگر آسیا را برای
پارهای مطالب یک جنگ آزادی دعوت و حاضر نمایم . «

هرچند تجزیه و تحلیل جملات فوق باآب و هوای فعلی سازگار نیست ، مهذا بحثی مختصر دراین باره بی‌فایده به نظر نمی‌رسد :

تامت‌ها پس از انقلاب اکثراً نیز همچنان مابین اسل و همزیستی مسالمت‌آمیز ، لنین ، که محتوی آن زندگی مسالمت‌آمیز سوسیالیسم درجوار امپریالیسم (هرچند موقتی) بود ، بااسل و انقلابات پیوسته ، مارکس که سوسیالیسم را نه دریک کشور ، بلکه درسراسرجهان ، و نه بایک انقلاب ، بلکه بایک دوره انقلابات مداوم و پیوسته عملی می‌دانست ، کشمکش‌های ثوریک و فلسفی و سیمی درشوروی جریان داشت . و هنوز در شوروی کسانی بودند که امید تقویت و حتی ایجاد انقلاب را خصوصاً درشرق ، و ازآن خصوصی‌تر در هندوستان ، دردل می‌پروراندند و کوشش داشتند تا سیاست شوروی را بدین سوی جهت دهند . وقتی که ژنیف می‌گفت :

راهی که به سوی انقلاب جهان می‌رود ، بیشتر از شرق می‌گذرد
تا غرب .

در واقع علاوه بر یک پیش‌بینی تاریخی و علاوه بریک روشن‌بینی انقلابی ، ضمناً به

خودی خود هشداری بود به اثر ناسیونالیسم .

این قضیه که چگونه می‌توان ستون فقرات امپریالیسم متفوق زمان را شکست و در نتیجه پاهایش را قطع کرد ، مسأله‌ای بود که اذهان انقلابی جهان را به شدت مشغول ساخته بود. امپریالیسم متفوق چه کسی بود ؟ بریتانیا ! ستون فقرات این استعمار کجای امپراطوری قرار داشت ؟ هند ! ولذا موج وسیعی از احساس و شوروی در شوروی راه افتاد ، که محققی آن توصیه برای قتیله کثی انقلاب به هند بود که می‌بایستی به وسیله آن نخاع امپراطوری انگلیس را پراند .

اگر هر گونه روح سازشکاری و سیاست بازی را از موضوع خارج کنیم ، بایستی بگوئیم که در واقع میرزا ضمن جمله فوق در حیطه يك چنین مسائل و مقایمیی قرار داشته است. یعنی چه ؟ بدین معنی که در جریان مذاکراتی که بین جنک و نمایندگان سیاسی نظامی شوروی به عمل آمده بود ، شوروی‌ها کتابی از انقلابات جهانی ، ستم جهانی امپریالیسم ، و وحدت انقلابی ملل در زنجیر برای میرزا خوانده‌اند و میرزا هم به خاطر روحیه سودائی و حساسیتی که خصوصاً موقعیت تدافعی و انقلابی او بدین روحیه دامن می‌زد ، این فکر را پسندیده است که به سایر ملل نیز در مبارزه با استعمار و تحصیل آزادی کمک کند . و به همین دلیل میرزا می‌نویسد : «من آماده شدم که تا با شما متحد گردم تا (دروغله اول) ملت ایران و (مپس) ملل دیگر آسیا را برای يك جنگ آزادی دعوت و حاضر نمایم .»

اما در اینجا میرزا بیچیز مین خودش ، دقیقاً از کشور معینی نام

نجات دهند

نمی‌برد ، و فقط به طور کلی کلمه آسیا را عنوان کرده است .

ولی همان طور که قبلاً بیان داشتیم در میان ملل آسیا ، چه برای انقلاب و چه برای ضد انقلاب ، برای هر دو ، ملت و سرزمین هند جای خاصی را اشغال کرده بود . به طوری که جای به جا شدن و زنده هند در این یا آن کفه ترازوی استعمار - ضد استعمار ، عامل پس سنگین کننده‌ای به حساب می‌آمد . و لذا شوروی‌ها خصوصاً با میرزا مذاکرات توافق آمیزی در باره افتتاح هندوستان به عمل آورده بودند . یهوده نبود که سرپازان ارتش سرخ سرو و خوانان خطاب می‌کردند :

منجیل داغی بل و ریزه بز گدروخ هندوستانا .

ای کوه منجیل راه بده ، ما به هندوستان می‌رویم .

به اضافه میرزا در نامه‌ای که برای دوستش یوسف ضیاءیک می‌نویسد ، ضمن درد دل‌های مختلف ، از جمله یاد آور می‌شود که در دوند مذاکرات خویش با شوروی‌ها ، قانع می‌شود که

قراری برای تعیین انقلابی سرنوشت هند پیئند .
میرزا دراین نامه خود اصول توافق و قراردادهای جنگل و شوروی را بدین‌صورت
جمع‌بندی می‌کنند :

- عظایات خودمان را بر روی دوسه پایه بگذاریم :
- ۱- اخراج انگلیس‌ها از ایران .
 - ۲- لغو کاپیتولاسیون و قراردادها .
 - ۳- تجزیه کامل ایرانیان برای مهاجمه به هند^۱ .

قله سیاسی ولی آبا قضا یا تا چه حد فقط به همان اصول و جناح‌بندی‌های
تئوریک و فلسفی در شوروی مربوط بود که شوروی‌ها هنوز از
کرد واء نرسیده طرح «مهاجمه به هند» را برای جنگل می‌ریزند ، امریست جداگانه^۲ !
ولی این که چقدر شوروی در تنظیم چنین استراتژی وسیعی با جنگل صمیمیت انقلابی داشته
است ، موضوعی است که هیچ‌چیز بهتر از واقعیات ، واقعیاتی که فقط چند هفته پس از عقد
چنین قراردادی ، به‌سورت کودتا علیه جنگل ، میرزا ، و انقلاب تظاهر کردند ؛ واقعیاتی
که فقط پنج روز پس از پیاده‌شدن ارتش سرخ به انزلی ، زیرکانه به فرماندهان شوروی
دستور می‌رسد که حرکات و تمایلات میرزا کوچک «با کمال احتیاط تحت نظر گرفته شود»^۳ ؛
واقیاتی که فقط نه روز پس از پیاده‌شدن ارتش سرخ در انزلی ، به فرماندهان شوروی در
ایران امر می‌شود که از هر گونه دخالتی به نام روسیه در امور ایران خود داری نمایند^۴ ،
و در همان حال که شوروی بامیرزا قرارداد بقاء نیروهای دوهزار نفره ارتش سرخ را در
ایران امضاء می‌کند ، به فرماندهان محلی خود «اخراج واحدهای مسلح روس از ایران ،

۱ - سردار جنگل ص ۳۱۰

۲ - درباره این که عناصر مدافع جنگل و عناصر کودتاجی شوروی ، در جناح بندی‌های
درونی شوروی هر یک وابسته به چه جناحی بوده‌اند ، دلائل اولیه‌ای که تاکنون به‌دست آمده
است ، این است که اغلب مدافعین جنگل از یاران «اسالین» و کودتاچیان اغلب از یاران
«تروتسکی» بوده‌اند . ولی چون هنوز نتوانسته‌ام جدول دقیق و کاملی از این عناصر تهیه بکنم ،
این است که در این زمینه فقط به همین یادآوری اکتفا می‌کنم . بدیهی است تفسیر دقیق علل
این قضیه فقط هنگامی به خوبی میسر است که جدول مورد نظر سحت نتایج اولیه را به اثبات
برساند .

۳ و ۴ - سردار جنگل ، ص ۲۶۰

و کشتی‌های جنگی سرخ^۱ را دستور می‌دهد: واقعیاتی که سفیر شوروی چندماه پس از قرارداد با میرزا، شاه ایران را از «تصفیه مسأله گیلان» مطمئن می‌سازد و راحت کردن رژیم فاسد ایران را از دست انقلاب جنگل، جزو وظایف خود قلمداد می‌کند. روشنگر حقیقت نباشد. و بدین ترتیب است که معلوم می‌شود شوروی نه تنها حمله به هند، و نه تنها عدم دخالت در امور انقلاب و ضدانقلاب را در ایران در زمره وظایف خود قرار نداده بود، بلکه قربانی کردن انقلاب را در مقابل پاهای بی‌رحم ضدانقلاب، وظیفه دیپلماتی تشکیلی قرارداد داده بود که با پلیدی تمام برای آن نام انترناسیونالیسم کارگری را گذاشته بود. اگر عاطفه و سمیمیتی درباره هند بود مربوط به پاره‌ای عناصر بود، نه دیپلماتی شوروی.

با توجه به واقعیات سمج و بی‌رحم تاریخ، حال این سؤال پیش می‌آید که آیا مقصود شوروی از طرح مطالبی مانند «مهاجمه به هند» و «نجات آسیا» و همچنین موافق کردن میرزا با یک چنین استراتژی وسیعی، این نبوده است که انگلستان را به دلواپسی و تشویش بیشتری بیندازد، تا او را برای کم کردن امتیازطلبی‌های خود از یک طرف، و توافق کردن با مقاصد و امتیازات شوروی از طرف دیگر، مجبور کند؟

چه عاملی باعث شد که دیپلماتی شوروی چند هفته پس از توافق با میرزا درباره «فتح هندوستان» علیه وی کودتا راه بیندازند؟ چه پدیده جدیدی دیپلماتی شوروی را وادار ساخت که چندماه پس از عقد قرارداد با انقلاب ایران مبنی بر نجات هندوستان و سراسر آسیا از زیر ستم امپریالیسم، معیذاً انقلاب را تا آنجا رها کند که راحت کردن ضدانقلاب را از مبارزات انقلابی و جنبش خلق در سرلوحه وظایف خود در ایران بنویسد؟ چه پدیده‌ای سیاست شوروی را بدان‌سو هل داد که یکی دو ماه پس از تشویق انقلاب ایران مبتنی بر تشکیل جمهوری موقتی و غیره، به جای شناسائی رسمی این حکومت به نام حکومت حقیقی ملت ایران، با دولت فاسد وقت طرح دوستی بریزد و رژیم ارتجاعی - وابسته حاکم را به رسمیت بشناسد و با خیانت به انقلاب ایران، شناسائی چنین حکومت منفوری را برای خویش بخرد؟

این‌ها و سؤالاتی نظیر این‌ها، پرسش‌هایی هستند که نه‌ما، بلکه شوروی است که می‌بایستی دفاعیه خود را به تاریخ ارائه دهد. ادعای دامن‌زنی انقلاب چیست؟ خیانت!

ادامه دهیم

و آنگاه میرزا در نامه خود به لنین می‌نویسد:

ملت ایران بدون شك از عملی شدن مواد یادداشت دقیق پیچچیرین در

ژوئیه ۱۹۱۸ که دو بار از طرف نمایندگان روسیه سوسی در تهران (رفیق براوین) و فرمانده جهازات بحر خزر (راسکولینکف) تکرار شده بود، خوشوقت و ضرورت انعقاد يك اتحاد جدید را تجویز نمی نمود.

از آنجا که منافع فوق مربوط به تلاش شوروی در نزدیکی پادستگاه متحظ ایران و کوشش در راه تنظیم قرار داد فی مابین و نیز مربوط به قرارداد خائنانه ۱۹۲۱ می باشد، و ما بنیاً فعلی جدا گانه در این باره خواهیم گشود، این است که فعلاً بررسی این قسمت از ناممیر زارا کلا به خود خوانندگان عزیز محول می کنیم و به بقیه آن می پردازیم.

تندروی، خیانت و پروپاگاندهای اشتراکی در ایران عملاً تأثیرات سوء می بخشد، به انقلاب است زیرا پروپاگاندهای از شناسائی تأییدات ملت ایران عاجزند. من به نمایندگان شما در موقعش گفتم که ملت ایران حاضر نیست بر نامه و روش بالتویزم را قبول کند. زیرا این کار عملی نیست، و ملت را به طرف دشمن سوق می دهد. نمایندگان شما با من هم عقیده شده، از سیاست من پیروی کردند. زیرا تشخیص دادند که فقط ... اتخاذ این سیاست است که می تواند ما را به وسول به متاصمدان در شرق کامیاب سازد. و نیز با تعقیب همین سیاست است که تسلط انگلستان از شرق دور، و نفوذ شاه محو می شود.

کمان می شود که تاکنون تا اندازه ای در این باره مطالبی را نوشته ام، مع هذا آنچه در این جا لازم به استناد است، اعلامیه دولت شوروی است خطاب به «مسلمانان مشرق».

بی احترامی نکردن به اسلام به مثابه عاملی جهت مبارزه با استعمار - ارتجاع در «مشرق».
از آن جا که مذهب در میان ملل «مشرق» دارای آن چنان نفوذ و قدرتی بود که بی گدار به آب زدن در برابر آن به معنی جدا ماندن از توده محسوب می شد، لذا دولت شوروی دریافته ای که در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ برابر با ۲۵ آذر ۱۲۹۶ به اعضای لنین و استالین انتشار داد، رسماً طرف خطاب خود را «مسلمانان مشرق» انتخاب کرد:

رفقا، برادران، وقایع عمده ای در خاک روسیه در جریان است؛ خاتمه

مجازات خونینی که از برای تقسیم کردن ممالک دیگران شروع شده بود، نزدیک می‌شود. سلطنت وحشیانه که زندگی ملل عالم را بنده خود قرارداد داده بود، مقهور گردید. عمارت کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می‌شود..... حکومت مملکت در دست ملت است..... در این مقصود مقدس روسیه تنهاست..... و آن هندوستان دور دست که قرون متمادی در تحت ظلم و فشار درندگان متمدن اروپا واقع شده بود، بیرق انقلاب برافراشته... سلطنت غارت و زور سرمایه‌داران منقرض گردید.

مسلمانان مشرق! ایرانیان، ترکها، عربها، هندوها و تمام طوایفی که سیاح حریص اروپا زندگی و دارائی و آزادی آنها را در قرون متوالی مال الاجاره از برای خود قرارداد داده و غارت گران جنگجو می‌خواهند ممالک آن را تقسیم کنند!

ما اعلام می‌کنیم که عهدنامه سری راجع به تقسیم ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت قشون روس از ایران خارج می‌شود و حق تعیین مقدرات ایران به دست ایرانیان تأمین خواهد گردید..... در این موقع که حتی مسلمانان هند که تحت ظلم و فشار یگانه کوبیده و فترده شده‌اند، بر ضد ستم‌کاران شورش می‌کنند، نباید خاموش نشست. فرصت را با غنیمت و غامبین را از اراضی خود دور اندازید. ما زیر پرچم‌های خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می‌دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در راه تجدید حیات عالم، ما از جانب شما انتظار هم‌عقیدگی و مساعدت را داریم.

کمیسر امور ملی، اسنالین - رئیس شورای کمیسرهای ملی، لنین.

این عمل، حرکتی حساب شده و ضروری بود. اسلام در میان مردم «مشرق» دارای ریشه‌ها و بنیان‌های قوی و عمیقی بود. پیروده نمی‌شد با آن وارد جنگه شد. به مثابه یک عمل فوری، اعلان جنگ به اسلام، در واقع آن قدر که به سود ضدانقلاب تمام می‌شد، سدها برابر کم‌تر از آن نیز به نفع انقلاب نبود. گرمی میدان مبارزه، در دستور بودن قیام مسلحانه، و رو در رو بودن مسلحانه انقلاب و ضدانقلاب ایجاب می‌کرد که انقلاب خصوصاً قبل از هر چیز به تاکتیک‌ها و وسائل پیندیشد که توازن قوا را به نفع خود و به زیان ضدانقلاب

برهم بزند . برای چنین عملی ، ضد مذهبی‌ترین سازمان‌ها نیز موظف بودند که مبارزه همه‌جانبه و مستقیم و علنی با اسلام را در مشرق زمین، در دستور روز خود قرار نهند. و این نکته‌ای نبود که دولت شوروی درباره آن هیچ گونه پیش‌درستی نداشته باشد . دولت شوروی قبلاً در این زمینه آگاهی خود را اعلام کرده بود . پس مخالفت بدی شوروی با اسلام و هجوم تبلیغاتی ضد مذهبی در ایران را نمی‌توان به حساب اشتباه و نادانم‌کاری گذاشت . این عملیات نیز عملیاتی هوشیارانه و مبتنی بر برنامه‌ها و حساب‌هایی روشن بودند ؛ قرونی انقلاب و خرید دومن قندق .

تاریخچه

«من یادوستانم به شهر آمده، حکومت سوییتی تشکیل دادیم و پرچم انقلاب سرخ را برافراشتیم. لیکن موفقیت ما تا هنگامی بود که رفیق راسکولینکف در مرزهای ایران بود، و همین که عازم مسکوشند، عقیده‌ها برگشت و نظر نمایندگان روسیه به همان صورت اول ظاهر نمود. نتایج این تغییر عقیده عبارتند از :

۱- دولت آذربایجان (شوروی) علیرغم همه اعتراضات جمهوری ایران، بدون داشتن کمترین حقی، تمام کالاهای بازرگانی اتباع ایران را تصرف نمود. در صورتی که قول داده بود برای رفع حوایج قشون سرخ به ملت ایران برگرداند. و حتی اطمینان داده بود که چنانچه اجناس و مال التجاره‌های مزبور به مصرف رسیده باشند، عوض آن را اجناس و مال التجاره‌های دیگر بدهند. ولی دولت آذربایجان (فصلا) به ما پیشنهاد می‌کند قرارداد را با امضاء کنیم که بموجب آن تمامی حقوق ملت ایران محفوظ بماند.

۲- دولت آذربایجان (شوروی) دستور داده است که اتباع ایران قفقازیه را تخلیه نموده ، به ایران بازگردند .

۳- بر طبق یادداشت رسمی رفیق براوین که از طرف رفیق راسکولینکف نیز تأیید شد ، تمام اختیارات روسیه در ایران به ملت ایران برگشت، اما همین که جمهوری ایران خواست از این امر استفاده کند، دولت آذربایجان شروع به مخالفت نمود.

۴- قراردادهای با نمایندگان روسیه این بود که مصلک احتراکی بین اهالی پروهاکاند نشود. ولی رفیق ابوکف که خود را گاهی نماینده روسیه و زمانی

نماینده کمیته عدالت معرفی می کند، با چند تن از اشتراکیون ایرانی که از روسیه آمده اند و از اخلاف و عادات ملت ایران بی اطلاعند، به وسیله متینگو و نشر اعلامیه، در کارهای داخلی حکومت مداخله و آن را از اعتبار ساقط و زیرپایش را خالی می کنند، و بدین طریق عملاً قواء نظامی انگلیس را تقویت مینمایند. حتی من و ورقایم را آلت دست سرمایه داران معرفی و کار انقلاب را به تخریب کشانده اند. از تمام نقاط ایران علیه تبلیغات اشتراکی اعتراض شده و اظهار داشته اند که هیچ گونه مساعدتی به انقلاب نخواهند نمود. مخصوصاً اهالی گیلان که تا چندین پیش حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند، از عملیات اشخاص من بورا اظهار تنفر نموده و حتی حاضرند به ضد انقلاب اقدام کنند. من می دانم که در تمام ممالک آزاد، برنامه هرفرقه سیاسی آزادانه نشر و طبع می شود، ولی برنامه ای که در ایران پروپاگاندا می کنند علیه مردم است، و تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت شدن افکار ضد انقلابی است.

۵ - فرماندهی نیروی سرخ (رفیق کازانت) بر طبق دستور تلگرافی رفیق تروفسکی، تحت اختیار جمهوری ایران درآمد. و بر طبق همان دستور تا بیعت ایران را قبول نمود، برای این که بتواند عضو کمیته انقلابی بشود. لیکن در نتیجه اقدامات ابوکف که می خواست جای او را ورشو را بگیرد، از ایران احضار و به روسیه حرکت نمود. هر چند دولت انقلابی ایران به عزیمت وی معترض بوده و هست. و مداخلات نامشروع در کارهای داخلی سبب شده که انقلابیون ایرانی از خود سلب مسئولیت کنند و سربحاً اعلام دارند که کار کردن باین وضع به هیچ وجه امکان ندارد. ما منتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم. لیکن خطر از جانب دیگر به ما روی آورده است. یعنی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود، معنی این است که هیچ وقت به مقصود نخواهیم رسید. زیرا به جای مداخله یک دولت خارجی که تاکنون وجود داشته، مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است. »

زیر و رو کردن اعتراضات و مطالب فوق، هر قدر هم سریع و جزئی، به هر حال مفید

است:

کک

بدواً لازم است يك بار ديگر توجه خوانندگان گرامی را به جانی
که در تلگراف مسخرمانه کمیتر جنگ شوروی به فرماندهی نیروی
دریائی بحر خزر نهفته است ، معلوف داریم . حتماً فراموش نشده است که چگونه تنها نه روز
پس از اشغال آنزلی توسط ارتش سرخ ، کمیتر جنگ شوروی به فرماندهی زیر فرمان خود در بحر خزر
دستور داد :

۱ - هیچ گونه دخالتی در امور ایران ، به نام روسیه .

.....

۶ - به میرزا کوچک باید (قطط) به نام آذربایجان شوروی کمک کرد
(نه روسیه شوروی .)

که البته ما قبلاً فقط ماده اول آن را به جای خود آوردیم و اکنون با منظم کردن
ماده ششم به آن می توانیم ادیک لحاظ نیز متوجه شویم که چرا میرزا از دولت آذربایجان شوروی ،
و نه از خود دولت مرکزی شوروی شکایت می کرده است .

در واقع دستورات اکید شوروی برای عدم بستن ریش سیاسی خود به حوادث ایران
دارای دوجنبه کلی بود ، که یکی مربوط به حقوق (۱) بین المللی در روابط دیپلماتیک جهانی
(که خصوصاً فقط ضعیفاً موظف به محترم شمردن آن می باشند) و شوروی نیز در آن دوران به هر حال
در زمره قدرتهای درجه اول نبوده است .) می باشد . و ظاهراً غرض از آن خلع سلاح بریتانیادر
محاقل بین المللی علیه اقدامات مداخله جویانه و یا تهاجمات شوروی به کشورهای دیگر بوده
است . و بدیهی است که اگر واقعیات دیگری که در حقیقت صفحه بعد کتاب می باشد ،
نبود ، ما نیز کلاً آن را موجه می دانستیم . و اکنون هم همچنان این وجه قبحه را به عنوان
حیله ای اساسی موجه فرض می کنیم . و دیگری مربوط به این ریاکاری رذیلانه ای می باشد که
شوروی بدین ترتیب بار مسئولیت حرکاتی را که خود مستقیماً در انجام آن ها تصمیم می گیرد ،
از دوش خود پائین می اندازد و به کرده دولت آذربایجان انبار می کند ، تا نتیجتاً بتواند
سمبیت و اصالت خود را به محیلا نه ترین وجهی محفوظ دارد . این رندی ضد انقلابی تا آنجا
مؤثر واقع می شود که جنگل به تسور اینکه روح حکومت شوروی از اقداماتی که دولت آذربایجان
و ارتش سرخ در ایران به عمل می آورند بی اطلاع است ، تازه اندست آنها به خود شوروی
شکایت می برد و در قضاوت خویش خیانت دیپلماسی خود شوروی را به تمام اصول و ادعاهای

اتر تاسیو نالیستی، همچون يك واقعیت، با قاطعیت وارد نمی‌کند. این است که در باره تصرف کالاهای بازرگانی اتباع ایران در شوروی، جنگل اعتراضات خود را فقط متوجه دولت آذربایجان می‌کند و از جهاتی چند ارتباطی در پیوند این قشیه با سیاستی که به طور کلی شوروی در ایران در حال تعقیب بوده است، نمی‌نویسد. وحتى پیشنهاد دولت آذربایجان را که به موجب آن (به يك باره) تمامی حقوق ملت ایران محو می‌شود، نه به عنوان اصلی در سیاست شوروی که به جای وحدت یا ملت ایران، راه وحدت با دولت منحظر ارتجاعی... وابسته حاکم را می‌پیمود، تفسیر نمی‌کند، بلکه آن را روی هم رفته به عنوان عدول دولت آذربایجان از آن اصولی بر آورد می‌نماید که گویا دولت شوروی سیاست خارجی خود را سببانه بر آن بنیاد استوار کرده بود. آن اصل چه بود؟ آن اصل عبارت بود از: احترام به حقوق و آزادی تمام ملل.

بر همین مبناست که جنگل مسئولیت دستورات حکومت آذربایجان را در اخراج اتباع ایرانی مقیم قفقازیه، منحصرأ متوجه همان حکومت می‌داند. و هر چند هم که در ارزیابی خود به درستی متوجه شده باشد که غرض از این امر فرستادن افرادی ناباب بدون انقلاب جهت سنگین کردن کفه عناصر اپورتونیست و ضد انقلابی است، معیناً باز هم يك چنین کجبینی را نه در خط کلی سیاست خود شوروی، بلکه در حرکات بی‌رویه و غیر اصولی دولت آذربایجان مورد مطالعه قرار می‌دهد.

البته در تمامی این موارد می‌بایستی برای تجاقل سیاسی خاصی که معمولاً در این نوع مکاتبات دیپلماتیک به عمل می‌آید، نیز فرجه‌ای ویژه گشود.

مبارزه با مداخله **قرء دوم شکایت میرزا از حرکات مداخله جویانه و نا محج**
حزب عدالت و آذربایجان شوروی در امور انقلاب، افشاگر این

حقیقت است که چون دولت شوروی قرار گرفتن مستقیم و رسمی فقط ارتش سرخ را در مقابل انقلاب مغایر پرسنیز مزورانه خود می‌دانست، و ضمناً بدون ارتش سرخ و مأمورین رسمی و توطئه گر شوروی، جبهه مخالف میرزا قدرت کافی برای مانور و تحرکتی کشنده را در درون انقلاب نداشته‌اند، لذا دولت مزبور کوشیده است تا با فرستادن افراد ایرانی از قفقاز، سفوف جناح ضد میرزا را نه فقط از چهره‌های روسی، بلکه خصوصاً از چهره‌های ایرانی، ولی تحت کنترل روس‌ها پر کند، تا بدین وسیله بتواند با قدم گذاشتن در رد پای تاکتیک‌های استعمار پنهانی، ظاهراً از قرار دادن علنی خود، در دسپه‌های که مستقیماً می‌چیند، خودداری ورزد.

علل نه دول

ولی سومین قمره از شکایت و اعتراض انقلاب ایران از شوروی،
پرده در چه چیزها که نمی تواند باشد.

وقتی که حکومت انقلابی شوروی با مخالفت دول امپریالیستی و
وابستگان آنها مواجه شد و همه دول جهان از شناسایی دولت انقلابی شوروی خودداری
کردند، لنین با عنوان کردن اصل نه دول، بلکه این ملتند که می بایستی شوروی را به رسمیت بشناسند،
موج تبلیغاتی وسیعی را علیه امپریالیسم برای انداخت و همراه آن و به بسیاری دلایل دیگر، الحق
نیز ملل جهان تا آنجا که برایشان عملی بود، در حمایت از حکومت جوان بلشویک ها کوتاهی
نکردند. بیهوده نیست که هرگز تواریخ و ادبیات شوروی از قدردانی نسبت به جانبداری ملت ها
از بلشویک ها در مقابل دول خویش در این دوران حای نمانده است.

اما این سخن هر چند از نظر شوروی مانوری سیاسی بود، مع هذا از لحاظ سوسیالیستی اصلی
از سیاست خارجی کشوری بود (و هست) که خود را اتر ناسیونالیست می خواند. بدین معنی که یک
سیاست اتر ناسیونالیستی صمیمی، پیوسته ایجاد میکند که بین دولت ها و ملت ها، نه دولتها،
بلکه ملت ها را مورد تأیید قرار دهد. و خصوصاً در شرایطی انقلابی، تنها انقلابیون را
نماینده ملت بداند و در نتیجه حمایت خود را از آنان اعلام دارد.

وقتی که فیدل کاسترو انقلابی پیرو زیند کوبا فریاد می زند حداقل توقع ما از کسی
که خود را اتر ناسیونالیست می داند این است که به رژیم هائی که پارتیزان ها را می کشند،
اسلحه ندهد، معامله نکند، و کمک نرساند، در واقع به گوشه ای از همین اصل اتر ناسیونالیستی
چسبیده است.

نماینده ملت ایران از لحاظ یک سیستم و یک رژیم سوسیالیستی که از اتر ناسیونالیسم
به مثابه معیار سیاست خارجی خود الهام می گیرد، هر دولتی

نماینده ملتی نیست که بر آن حکومت می کند. و لذا این گونه دولتها به خاطر جان جهانی
و اتر ناسیونالیستشان، پیوسته می کوشد تا با روشن بینی و هوشیاری تمام، بین دول رسمی روز
و قدرت هائی که به حق نمایندگی ملت خود را دارند، هر چند هم که نه تنها هنوز پایتخت را
فتح نکرده باشند، بلکه حتی هنوز نتوانسته باشند توازن قوا را به نفع خود تغییر دهند، به هر
حال، نه دول رسمی روز، بلکه مبارزین خلق را انتخاب کنند.

در شرایط آن روزی ایران، ملت در مقابل رژیم منحط و وابسته به استعمار، از خود نماینده‌ای ساخته‌ای بود. این نماینده انقلاب جنگل بود. و دولت شوروی توسط نمایندگانش انقلاب را به تشکیل دولت مستقلی تشویق کرد. این دولت مستقل تحت عنوان جمهوری موقتی شکل گرفت و استراتژی انقلابی وسیعی را برای خارج کردن قدرت از دست ارتجاع استعمار درآین، اعلام داشت.

در چنین وضعی چه می‌بایستی می‌شد؟ دولت شوروی می‌بایستی دولت انقلابی را به عنوان نماینده حقیقی ملت ایران به رسمیت بشناسد و روابط و مذاکرات خود را نه با دولت مرکزی و وابسته به استعمار، بلکه با دولت انقلابی و مترقی جنگل انجام دهد. و طبقاً بر مبنای همین اصل بوده‌است که میرزا پیوسته شناسائی حکومت انقلابی را به نمایندگی ملت ایران از طرف شوروی تقاضا می‌کرده‌است.

راه عملی سوسیالیزم اما باید دید سوسیالیزم چگونه می‌تواند بین ملتها و دولت‌ها، در ارتباط با ملل، در نه دولت‌ها، بلکه ملت‌ها را برگزیند؟ این سئوالی است که بدون مقابل دول ضد ملی. حل آن، سوسیالیزم قادر نخواهد بود آن‌چه را که در تئوری بیان می‌کند، در عمل به اجرا درآورد.

موقیت انقلابی کشورهای مختلف جهان پیوسته در يك سطح نمی‌باشد، بلکه ملتها از لحاظ انقلابی نیز نسبت به هم دارای اختلاف سطح کم و زیادی می‌باشند. در حالی که پاره‌ای از ملتها آثار ضعیفی از مبارزه خویش در راه آزادی و استقلال نشان می‌دهند، ملتهائی نیز هستند که مستقیماً از آغاه‌ها و کومه‌های خویش به خیابان‌ها ریخته‌اند و با مشت و فریاد، علیه مظالم استعمار ارتجاع اعتراض می‌کنند. و در حالی که پاره‌ای از ملتها هنوز در آن سطح از مبارزه ملی و طبقاتی قرار دارند که جزء جزی از اعتراض و یا حرکتی غیر قاطع و ناکافی نمی‌توانند به جریان‌اندازند، در عوض توده‌ها و طبقاتی نیز وجود دارند که برای حاکمیت مستقل وزندگی آزاد و سر بلند خویش به آخرین حربۀ مبارزه، یعنی قیام مسلحانه و انقلاب رسیده‌اند و مردانه در این میدان، فداکاری و کارزار می‌کنند. روشن‌است که درین گونه ملل اختلاف کمی و کیفی تاریخی، و عینی و ذهنی چشم‌گیری وجود دارد. ملتهائی که با قیام و مبارزات استقلال طلبانه خویش موجودیت انقلابی خود را به جهانیان به اثبات رسانیده‌اند، دیگر مانند ملتهائی که اغلب ناله‌شان نیز بگوش نمی‌رسد، فاقد نماینده رسمی نیستند. انقلاب نماینده خلق‌هاست. انقلاب نماینده توده‌ها در مقابل دول وابسته به استعمار، در مقابل ارتجاع، در مقابل استعمار، و در

مقابل پیوند منحوس و کثیف ارتجاع - استعمار می باشد . در این حالت سوسیالیزم در ارتباط با چنین مللی ، دارای هیچ گونه دغدغه خاطر و هیچ گونه گمگشتگی عملی نباید بشود . سوسیالیزم انقلاب را به مثابه نماینده خلق به رسمیت خواهد شناخت . در چنین وضعی زمینه برای روشن بینی سوسیالیزم بسیار صاف و همواره است . و اگر در چنین اوضاعی نیز سوسیالیزم کلاً بین انقلاب و ضد انقلاب ، که اولی نماینده توده و دومی دشمن توده می باشد ، راهی جز ارتباط اساسی و جدی با انقلاب در مقابل ضد انقلاب ، و حمایت از خلق در مقابل دولت برگزیند ، در واقع سوسیالیزم نیست ، کلاً است . دیگر اترناسیونالیزم نفی خواهد شد . خصوصاً در چنین مرحله ای است که دولمدعی سوسیالیسم می بایستی با رعمه امکانات جهانی خویش به کمک و مدد این ملل بشتابد . و نه تنها با تمام امکانات مخفی و پنهانی بین المللی خود ، چه بساهم با کلیه امکانات علنی و مستقیم خویش .

بدین ترتیب در شرایطی که انقلاب موجودیت خود را عملاً به اثبات رسانیده است ، زمینه برای روشن بینی و عدم گمگشتگی سوسیالیزم به شدت مساعد است . ولی ظاهراً گرفتاری سوسیالیزم برای ارتباط با ملل در برابر دول خصوصاً آن جاست که توده ها باقیام قاطع خویش نماینده خود را معرفی نکرده باشند . در این صورت یک سیاست سوسیالیستی - اترناسیونالیستی باید چگونه عمل کند ؟ آیا اترناسیونالیزم موظف است اصولاً با هر دولت استعمارگری ، و یا با هر دولت ارتجاعی - وابسته ای رابطه نگیرد ؟ رابطه نگیرد تا سرانجام توده ها و طبقات استثمار شده و ارتجاع - استعمار زده آنها دست به انقلاب بزنند و آن گاه سوسیالیزم انقلاب را به مثابه نماینده خلق به رسمیت بشناسد ؟ آیا سوسیالیزم موظف است انقلاب را به این گونه معامله صادر کند و سپس با همین انقلاب سادراتی خویش ، به عنوان نماینده آن ملل ارتباط برقرار سازد ؟ آیا می توان چنین کرد ؟ در چنین اوضاعی چگونه می توان یک سیاست اترناسیونالیستی را پیاده کرد ؟ وظیفه سوسیالیزم چیست ؟ و بالاخره سوسیالیزم پیروزمند چه باید بکند ؟

بی شبهه سوسیالیزم قادر نخواهد بود بدون ارتباط با همه جهان ، ولو این که این جهان جهانی استعماری و امپریالیستی باشد ، چرخ های زندگی خود را بگرداند . یک دولت سوسیالیستی نیز همچون همه دول ، و از جمله امپریالیزم ، مجبور است آن چه را که نیازمند است و خود قادر به تهیه آن نیست ، از خارج وارد کند و در عوض کالاهائی را که دیگران نیاز دارند و او می تواند تولید کند ، تهیه بپسند و به کشورهای دیگر صادر نماید . این معامله ای است که سوسیالیزم می تواند با جوامعی که توانسته اند نماینده توده ای خود را معرفی کنند ، برقرار سازد . این یک معامله اقتصادی موجه و اجتناب ناپذیر است . و این معامله اقتصادی نیز تازه امری نیست که فقط سوسیالیزم بدان محتاج باشد ، و لذا مجبور باشد که برای برقراری آن به باج گذاری امپریالیزم و ارتجاع گردن نهد .

وقتی که لنین اعلام می کرد:

ما به تجارت محتاجیم، آن‌ها هم محتاجند. ما دلمان می‌خواهد تجارتی که می‌کنیم به نعمان تمام شود، آن‌ها هم دلمان می‌خواهد به نعمان تمام شود. بنابراین نتیجه مبارزه تا حدود زیادی بسته به مهارت دیپلمات‌های ماست.^۱

درواقع چه حقیقتی را بیان می‌کرد؟

لنین در واقع خود بدین ترتیب هشدار می‌داد که «تجارت» امری نیست که مطلقاً مورد علاقه‌ما باشد و متقابلاً امپریالیزم به آن هیچ‌گونه علاقه‌ای نداشته باشد، تا در نتیجه چنین وضعی ما مجبور شویم که از سوسیالیزم و واتر ناسیونالیزم دست بکشیم، تا بتوانیم به تجارت مورد علاقه خود برسیم. نه، چنین نیست. استعمار و جهان نیز به همان صورت که ما محتاج تجارت می‌باشیم، نیازمند آن می‌باشند. پس هر دو با شرایط تقریباً مساوی در پشت میز مذاکرات می‌نشینم.

شاید در این جا مقصود لنین از «ماء همان» شوروی، است. ولی طبیعی است در صورتی که بخواهیم شوروی را در سیمای سوسیالیزم و واتر ناسیونالیزم بررسی کنیم، این «ماء و سست» بیشتری خواهد یافت. یعنی قسبه به همین جا ختم نمی‌شود که در رابطه تجارتی بین شوروی و دول صنعتی، همین که شوروی منافع بیشتری کسب کرد، موضوع مطلقاً به درستی خاتمه یافته است، بلکه ضمناً می‌بایستی دید که علاوه بر منافع خود شوروی، منافع جهانی سوسیالیزم، و همچنین منافع همان ملت چگونه به حساب آمده است، آیا منافع ریخته شده به جیب شوروی به بهای هر چه بیشتر تمهید پیچ شدن آن ملت، و پایه عکس خاتمه یافته است؟

لازم به یاد آوری است که رابطه یکتا دولت سوسیالیستی با دول دیگر جهان نمی‌تواند در حیطه روابط اقتصادی ناب‌میخ‌کوب‌شود. طبیعی است که روابط فرهنگی و غیره نیز به آن منضم خواهند شد. و هر اندازه که سوسیالیسم در رابطه اقتصادی می‌بایستی متوجه عواقب و نتایج آن باشد، با وضعی سدها برابر بیشتری می‌بایستی در روابط فرهنگی خود، مروج فرهنگ و دانشی انقلابی باشد. سوسیالیزم می‌بایستی در روابط فرهنگی خود بر ریشه‌هایی اتکال کند که جوانه‌ها و درخت آن، سایه افکن دانش و شعور ملل در زندگی اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - انقلابی بوده باشد. سوسیالیزم می‌بایستی در چنین مرحله‌ای به ملت‌ها شور و حرارت انقلاب، و آگاهی و مهارت سیاسی را پیشکش کند، نه این که تازه به متادیان مرگ و نیستی مبدل شود و انسان، این یگانه موجود مقدس عالم بشری را نیز به زباله‌ای تبیبا خورده، و از زباله‌ای تبیبا خورده نیز معارودتر کند. جای آن است که نشان دهیم «نشریه‌ها خانه انجمن فرهنگی ایران و شوروی» که به نام

۱ - لنین. آثار. ج ۲۷ ص ۲۳۶. نقل از تاریخ دیپلماتی ص ۱۳۶

«پیام‌نوین» منتشر می‌شود چه آموزش‌هایی را به‌ملت ایران تلقین می‌کند و ناشر چه فرهنگ و
بشارتی است:

این دل تنگ

بی دلیل گریستن و بی دلیل خندیدن را من دوست داشتم.

من دوست داشتم باغ آلبالوم را

که هر سال

سه یار شکوفه می‌آورد سه یار میوه،

و گنجشک‌ها آن را دوست داشتند، نه کرم‌ها.

من دوست داشتم آلبالوهای جفت را

که با آن گوشواره درست می‌کردم،

و آفتاب را

که با آن

به روی مزه‌هایم

قوس و قزح می‌ساختم.

من پشت حیاط را دوست داشتم، (چرا؟ مگر پشت حیاط چه خیر بود؟)

و گل‌های ابریشم‌را و ما میران‌ها

که به روی دیوارهای شکسته بودند،

و سنگ‌های رودخانه‌را

که رویشان می‌نشستم و پاهایم در آب

بخ می‌کرد،

و از خرچنگ می‌ترسیدم.

من همهٔ حیوانات زشت را دوست داشتم.

و گل‌های زنگوله‌را.

من دوست داشتم دستم را به دیوار بکشم،

و نونک درخت‌های بلند را تماشا کنم، که می‌شکست.

و بیش از همه باران را دوست داشتم،

و برف را که می‌نشست.

من فراموش مکن‌ها را دوست داشتم.

کنگره‌ها که تیغ داشتند ،
 تمسک‌های کال و خار غم‌انگیزشان ،
 واسم روی درخت‌ها را ، دوست داشتم .
 من شیرهٔ مورچه دوست داشتم
 و چتر زلف عروسک‌ها را .
 من
 همه چیز را
 دوست داشتم ،
 من آدم‌ها را هرگز دوست نداشتم .

مریم زندی

این است نتایج حاصل از روابط فرهنگی شوروی با ایران : دوست نداشتن انسان و دوست داشتن همهٔ حیوانات زشت . زشت‌ترین این حیوانات چه نام دارد؟ دیپلماسی شوروی.

چگونه باید کرد؟
 ضمناً بد نیست همین اصول را از جهت منفی مورد بررسی قرار دهیم . یعنی بگوئیم که يك حکومت سوسیالیستی - انترناسیونالیستی چه‌ها نمی‌بایستی انجام دهد :

اگر سوسیالیزم به بهانهٔ ضعف انقلاب ، ضدانقلاب را کمک کرد ؛ اگر سوسیالیزم به بهانهٔ کم‌بود نیروهای انقلابی ، ارتش ضدانقلاب را مسلح کرد ؛ اگر سوسیالیزم به بهانهٔ نبودن نمایندهٔ علنی ملت ، با نمایندهٔ علنی ضدملت چنان ازدواجی کرد که فرزندی به نام دیکتاتوری منحط و سلح و خون‌آشامی از آن‌ها متولد شد ؛ اگر سوسیالیزم به بهانهٔ قلت تحرک ملی ، به‌همان جزئی جنیش نیز به‌خاطر دریافت پاره‌ای امتیازات گداستفانه خیانت ورزید ؛ اگر سوسیالیزم به جای این‌که از کلیهٔ امکانات علنی و پنهانی خویش جهت رونق و تقویت قوای ملتی که دوزیرسهمناک‌ترین یورش‌های رژیم‌های استعماری و پلیدانه با یکدیگر مرتبط می‌شوند ، استفاده کند ، درعوض با دولت‌های ضدملی چنان پیوند بخورد که نه تنها آن ملل را بی‌کمک رها سازد ، بلکه احیاناً در تقویت رژیم‌های مزبور نیز برای یافتن و مصلوب کردن مبارزین خلق کوشش‌ها کند ؛ اگر سوسیالیزم به جای این‌که از ارتباط خویش با دولت‌های فاسد ، این مقصود را دنبال نماید که از این طریق با ملت‌های اسیر این ممالک روابط انقلابی برقرار کند ، فقط دارای آن هدف باشد که ضمن این ارتباط ، فقط حجم بازرگانی

خویش را با این سرزمین‌ها بالا برد؛ اگر سوسیالیزم در جهانی که فرزندان توده در زیر چکمهٔ ظلمیان ضدانقلابی در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها کوبیده می‌شوند، و به‌جای کوشش در راه سامان و کمک برای جمع‌وجورشدن نیروهای ملی، در عرض مدّال طلا برای جلا دهنده پفرستند؛ اگر سوسیالیزم مسیر سمبل ضدانقلاب را که خون شهدای انقلاب تا رانش دلبسته است، تنها به‌خاطر تراکم حجم معاملات تجارتنی سخت‌بار چرکینی کل‌باران کند؛ اگر سوسیالیزم انقلاب را در مقابل ضدانقلاب، «خلع‌سلاح» برانگیزی، و دعا کردن قیام نشوین و داد سازد؛ اگر وابستهٔ نظامی سوسیالیزم به‌دانشایان ارتش ضدانقلاب برای درهم‌کوبیدن ارتش انقلاب میل گردد؛ اگر سوسیالیزم با وعده‌هایی که خود نیز نسبت به دیپلمات‌ها بودن آن‌ها وقوف دارد، انقلاب را گول بزند؛ اگر سوسیالیزم از احترام خویش سوءاستفاده کند و ملت‌ها را به تسلیم در برابر سیاست تقابلی خویش دربارهٔ همان مال زادار نماید؛ اگر سوسیالیزم هر وقت که دلی خواست و عشقش کشید کلاه‌ها و اسلحه‌های خود را از انقلاب بازستاند و به‌سرزمین خویش ببرد؛ اگر سوسیالیزم به‌جای گسترش فرهنگی انسانی، اشاعهٔ دهندهٔ فرهنگی ضدانسانی و مبلغ نفرت از انسان و عشق به حیوان باشد، آری در چنین صورت‌هایی است که دیگر سوسیالیسمی در کار نخواهد بود. دیگر سوسیالیسم تألیف خشکیده‌ای است که هیچ گونه‌جانی از اثر ناسیونالیسم در آن نیست، آری در چنین صورت‌هایی است که چنین سیاست و حکومتی، حکومت سوسیالیستی - اثر ناسیونالیستی نمی‌باشد، بلکه ضدانقلابی، طمع‌تار، و استعمارگر خواهد بود که فقط سوسیالیزم را قرقره و سپس تدمی کند، همان‌گونه که امپریالیزم آزادی را پرچم بندگی قرار می‌دهد، و بدیهی است که با قرقره کردن سوسیالیزم، هیچ‌کس و هیچ رژیم سوسیالیستی نخواهد شد، اگر رژیمی همهٔ این کارها را کرد و باز هم خود را اثر ناسیونالیست خواند، در واقع حاشیش و بی‌بی‌تمیز بهائی شده است که هیچ‌گونه عملی را باطل نکند؛ و شو نمی‌داند.

تکرار کنیم

سوسیالیسم خصوصاً در مواقعی که ملت‌ها از خود نماینده‌ای به جهان معرفی نکرده‌اند، مجبور است و باید که با دولت‌های

ضدملی، روابط دیپلماتیک و اقتصادی و فرهنگی برقرار کند، اما نه برای این که بر طبق قراردادها و عهدنامه‌های مودت، حاصل از این ارتباط، نهضت‌های ملی و جنبشی آن‌ها را کت‌بسته تعویل ضدانقلاب دهد و نه برای این که بر طبق عهدنامه‌های مودت، ناشی از این روابط، اصول خود را نقی کند و به‌یک‌باره دول را به‌جای ملل بشاند و نه برای این که بین ملت اسیر و دولت زندانبان، نه ملت اسیر، بلکه دولت زندانبان را برگزیند، بلکه

به این دلیل که بتواند ضمن چنین روابطی به نیازمندی‌های اقتصادی و سیاسی خویش سروسورت بدهد؛ بلکه بدین دلیل که بدین وسیله بتواند در درون دولت‌ها نفوذ کند، از چم و خم حرکات آن‌ها و ارتباطاتشان با دیگران آگاه شود، به اوضاع و احوالشان پی ببرد، شبکه اطلاعاتی خود را گسترش دهد، در میان جناح‌های مسلط اجتماعی تشدید نفاق کند و از همه این طرق زیر پا ملت‌ها را بگیرد؛ بلکه بدین دلیل که بدین وسیله با وارد شدن در کشور بتواند مسیری جهت ارتباط بیشتر و مستقیم‌تر با ملت تهیه ببیند و از این مسیر به نفع خفقان گرفته مردم مدد برساند؛ بلکه بدین دلیل که بدین وسیله بتواند دولت‌ها را به پلی برای رسیدن به ملت‌ها مبدل کند و خانه سیاست خود را در آن طرف دل، و نه بر روی آن، برپا سازد. بالاخره این ارتباط نمی‌بایستی بدان صورت باشد که نتیجه آن قهراً اضافه شدن بر ضخامت و ارتفاع سد ضد انقلاب در مقابل توده باشد. بلکه به عکس، این ارتباط می‌بایستی دارای آن چنان خاصیتی نیز باشد که از مزایای آن مردم بتوانند به جای خاموشی، به ناله، به جای ناله، به فریاد، به جای فریاد، به مشت، و به جای مشت به اسلحه برسند. و این در صورتی میسر خواهد بود که سوسیالیسم نیز هم چون امپریالیسم به سودجویی‌های آنی و به تجارت‌های پربهره روز اقتداء نکند.

اگر قرار باشد که در روابط بین سوسیالیسم و دولت‌های ستم‌گر و ضد ملی، سوسیالیسم «قبول» کند که «نیاید در مقابل دولت از هیچ‌یک از اهالی دفاع» کند، و به چنین تمهیدی نیز قاطعانه وفا کند، این دیگر نفی اصول است. کدام اصول؟ اصول سوسیالیسم. اصول اترناسیونالیسم. اصولی که سوسیالیسم یا تکیه به آن‌ها ملت‌ها را در مقابل دولت‌ها به رسمیت می‌شناسد. و آری به این که علاوه بر قبول عدم دفاع از هیچ‌یک از اهالی، مواد دیگری را نیز «قبول» کند که محتوی آن «تصفیه مسئله انقلاب و راحت کردن دولت از انقلابیون و عملیات آن‌ها» بوده باشد. این دیگر، دگرگونی نجاست بار مشتمل کننده‌ای است که به نفی سوسیالیسم کشیده است.

سگی که در نمک زار نمک شده، مجدداً به سگ استحاله یافته است. چه استحاله نجسی!

با توجه به همه مطالب فوق، می‌دانیم که ملت ایران در زمان جنگل سرپا نماینده خود را معرفی کرده بود: جنگل. و جنگل نیز تا آستانه اعلام حکومت موقتی انقلاب نیز پیش رفته بود. مهم‌تر از همه این که دولت شوروی نیز اصولاً ارتباطی با دولت مرکزی ایران نداشت که یا رشد نهضت انقلابی حتی مجبور به

جمهوری موقتی.
انقلاب جنگل
نماینده ملت
ایران است.

قطع آن شود ، بلکه از ابتدا با همین انقلاب بود که مرتبط شده بود . و از این مهم‌تر آن که حتی دولت شوروی خود در اعلام حکومت موقتی انقلابی ، جنگل را تشویق و راهنمایی کرده بود . لذا اگر شوروی خیلی خفیف‌تر از آن‌طور که ادعا می‌کرد ، یعنی تنها یک‌رنگ از اترناسیونالیسم در همهٔ هیکلش وجود داشت ، هرگز بین رژیم فاسد و وابستهٔ مرکزی ، و جمهوری انقلابی جنگل ، جمهوری را رها نمی‌کرد و رژیم را در آغوش نمی‌گرفت . از کم‌بود مطلب و یا از روی پرگوئی نبود که «میرزا کوچک جنگلی در نامه‌ای که برای احسان‌الله‌خان و خالوقربان می‌نویسد ، یادآور می‌شود که :

حکومت سویت روسیه ، جمهوری ایران را به رسمیت نشناخت ، حتی جواب تلگراف را نیز نداد .

در واقع میرزا متحیر است از این که حکومتی را که خود شوروی در ایجاد آن به شدت سهیم بوده است ، خود به رسمیت نمی‌شناسد . و این قنبه در حقیقت جداسدن از اصول بوده است . و این قنبه در حقیقت آغاز گزینش ضدانقلاب به جای انقلاب توسط شوروی بوده است . و میرزا متحیر نمی‌شود وقتی مشاهده می‌کند که حکومت کودتائی رشت : «آخر از همه به وسیلهٔ ابلاغیه ، الغاء جمهوریت» را اعلام می‌کند . چرا ؟ زیرا شوروی علناً بین انقلاب و ضدانقلاب ، با ضدانقلاب به وحدت رسیده بود .

و از آنجا که در یادداشت‌های شوروی ، و نیز در تمام مراحل اصول قی می‌شوند انقلاب اکتبر ، شوروی‌ها پیوسته از بخشیدن تمام طلب‌های تزاری به ملت ایران ، دم می‌زدند و پیوسته اعلام می‌داشتند که حاضرند کلیهٔ اختیارات و توسعه‌طلبی‌های استعماری تزاری را در اختیار دولت ایران بگذارند ، این است که انقلاب جنگل که خود را نمایندهٔ ملت ایران می‌دانست (و شوروی‌ها نیز قبلاً به آن اذعان کرده بودند) به نمایندگی از طرف خلق ، به دست گرفتن کلیهٔ اختیاراتی را که شوروی‌ها وعدهٔ بازگشتش را به مردم ایران داده بودند ، (لااقل در حیطهٔ فرمانروائی جنگل) و نظیفه خویش تعیین می‌کند .

اما در واقع شوروی به جای نزدیکی بیشتر به انقلاب ایران ، پی‌درپی در روابط و پیوندهایش با دستگاه مرکزی فاسد ایران پیش می‌رفت . و از آنجا که می‌دانست می‌بایستی هرچه زودتر انقلاب را پیونان کوفتند ضیافت این وحدت و همکاری با ضدانقلاب قربانی کند ،

۱ - سردار جنگل ص ۳۲۰

۲ - ، ، ص ۳۲۱

این است که پیوسته در اعمال انقلاب، و از جمله در اقدامات جنگل که در جهت به دست گرفتن حقوقی از ملت که تزاریسیم تصاحب کرده بود و اکنون دودست شوروی‌ها بود بافتاری می‌کرد، اخلال می‌کرد. منتها در این زمینه نیز دولت آذربایجان را بلاگردان ساخته، و به اسکورت مفاسد و سازش‌کاری‌های ضد اترناسیونالیستی خود مبدل کرده بود.

میرزا بالاخره در باره وحدت و همبستگی انقلابی شوروی دچار بازهم تصور
توهمانی اریده‌آلیستی نیز بود. او نتوانسته بود با واقعیت مابین عواطف خود و سیاست جاری، تضاد عقلی و پردامی را که برقرار بود، دقیقاً رگلا حل کند. ولذا نسبت به اتحاد، دوستی، همکاری انقلابی با شوروی نیز در حلقه همان توهمات ذهنی و مذهبی خویش تا حدود زیادی اسیر باشد.

در حالی که شوروی اخلاقیات اترناسیونالیستی را همین‌که بی‌سرنه (۱) دید و همین که دوره‌ای فداکاری‌های جهانی را بدان وابسته یافت، با پلیدانه‌ترین اخلاقیات شیطانی که همانا خیانت به انقلاب بوده باشد، معاوضه می‌کرد، میرزا همچنان اصرار داشت تضادی را که بین دولت‌های حاکم یا ملت‌های محکوم موجود است، رخود شوروی‌ها نیز بدان و قرف قلبی و تاریخی داشتند، مجدداً برای خود آن‌ها بازگر کنند، تا بلکه شوروی‌ها را نسبت به عدولشان از ستم‌نشان و وعد‌ها را اصول انقلابیشان مشدار دهد.

میرزا می‌کوشید به شوروی‌ها بیاموزد که روش را خط نسل، ملت ایران نماینده اسیل و حقیقی خود را در سپای انقلاب جنگل به جهانیان عرضه داشته است. و لذا شوروی‌ها با توجه به اترناسیونالیسم کارگری نمی‌بایستی با دولت ایران که منافع توده‌ها را در بازار سیاه ارتجاع - استعمار به فروش می‌رساند، بدو قبحا، ترین سازش‌کاری‌ها و وحدت‌ها بپرسند. بلکه اگر وحدتی در ایران برقرار است، وحدت اترناسیونالیسم کارگری با انقلاب جنگل است، نه با رژیم منحط و وابسته حاکم.

اما دیگر شوروی به سودت دیگری فکر می‌کرد. او به سرعت راه خریش را در جهت خلاف منافع انقلاب و در جهت خلاف
اسول اترناسیونالیسم کارگری می‌پسود. و تلخ‌تر غم‌تلاش‌های
انقلاب ایران، مطابق با منافع مودت مابین ایران و روسیه،
کلبه امتیازات تزاری در ایران را، نه به انقلاب که سابقه حقیقی ملت ایران بود، بلکه به

دولت ارتجاعی ایران
نمایند ملت ایران
می‌شود!

دولت خائن ایران واگذار کرد . و هرگز فراموش نشود که به کوری چشم انقلاب ایران در فصل دوازدهم عهدنامه مزبور اعلام دارد :

تمام امتیازات مذکوره را ، ام از آن که به موقع اجرا گذارده شده باشند و یا گذارده نشده باشند به دولت ایران که نماینده ملت ایران است واگذار می نماید .

و بدین ترتیب معلوم ساخت که شوروی بین انقلاب و ضدانقلاب ، بین آن‌ها که برای حفظ حقوق ملت از یمن‌گیری‌های استعمار - ارتجاع مبارزه می‌کنند ، با آن‌ها که ملت را در مسلخ استعمار - ارتجاع پوست می‌کنند ، کدام یک را نماینده ملت می‌داند: ضدانقلاب را ، استعمار را ، و ارتجاع را .
این است سیمای سیاسی شوروی ، آن هم در بجهت طراوت و شباب آن .

و آی که چه از آب
درخواستی آمد!

«چارلز دیکنس» نویسنده توانای انگلیس در کتاب «آرزوهای بزرگ» خود ، وقتی که دوفر زندانی منلوك زنجیر بسته را از زندان فراری می‌دهد و در میان گنداب‌ها و قیرها و باتلاق‌ها مخفی می‌کند ، و وقتی که «پیپ» کوچولو را سحرگاهان برای دفن به سرزمین مادرش به سوی گورستان می‌فرستد ، آن گاه پیپ را با آن دوزندانی نکبت‌بار و معروف بر خورده می‌دهد و زندانیان او را می‌گیرند و پس از پاره‌ای سحدها بالاخره از وی می‌خواهند که چون منزلی نزدیک است قدری نان و غذا برای آن‌ها بیاورد . و پیپ هم قول می‌دهد که با همه خطرات قلمی ، معیضای آن بینوایان گرسنه را عملی کند . و عملی هم می‌کند . آن گاه هنگامی که پیپ کوچولو با هزاران ترس و دلهره غذائی را به آن‌ها می‌رساند ، یکی از آنان از او می‌پرسد :

— نکته به کسی گفته باشی که دنبالت بیاد ؟

— نه

— خوب ، باور می‌کنم ، (اما ای بیچه) اگر در این سن وسالت آدم بیچاره و فلک‌زده‌ای مثل من را که داره توی زباله‌ها جون می‌کنه لو بدی ، آن وقت آیم پست و بی‌رحمی هستی^۱ . (و آن وقت اگر بزرگ پشی‌چندری شرف و رذل که از آب درخواستی آمد !)

۱ - جزوه شماره ۲ مجموعه قراردادها - وزارت امور خارجه - تهران ۱۳۳۸ ص ۸۸

۲ - آرزوهای بزرگ . ترجمه ، ابراهیم یونس . مرداد ۱۳۳۸ ص ۲۰

و جداً هم وقتی در نظر گرفته شود که شوروی در آن برو بروی شباب انقلابی این سان خائن و پست بود ، به انقلاب سرب زده و جام و دکای خود را به سلامتی ضد انقلاب نوشیده است ، آن گاه می توان فهمید که چرا اکنون چنین سیمای تشکین و پلیدی را در سیاست جهانی ، از خاور میانه و خاور دور گرفته ، تا آفریقا و آمریکای لاتین و غیره پیدا کرده است .

سیاست شتر مرغ ولی فقره چهارم اقتادات اعتراض آمیز میرزا ، چه چیزها را می رساند ؟

وقتی که میرزا با تراکت جاری در مکاتبات سیاسی و پاره ای تصورات ناشی از باور به سیمیت انقلابی رهبری شوروی ، معیناً از بیان حقیقت طفره نمی رود و رسماً می نویسد که « با و کف که (علیه تاکتیک های صحیح انقلاب دست به اقدامات منهدم کننده ای می زند) گاهی خود را نماینده روسیه و زمانی نماینده کمیته عدالت معرفی می نماید » ، در واقع چه چیز را می خواهد بگوید ؟ در واقع می خواهد رسماً از خیانت های وی و شاید هم سیاست های وی پرده بردارد . میرزا می خواهد بگوید که چگونه نمایندگان شوروی که مستقیماً خلاف مصالح خلق ایران توطئه می چینند ، هنگامی که علیه حرکات بی رویه و ضد انقلابی شان مورد بازخواست قرار می گیرند و به آن ها ایراد می شود که بنا به قرارداد مابین انقلاب ایران و شوروی شما حق ندارید که در امور داخلی انقلاب دخالت کنید ، فوراً به این ریسمان که نماینده حزب عدالت و نیروهای داخلی میباشند ، آویزان می شوند و به آن طرف استدلال تاب می خورند . و به عکس ، همین که گفته می شود که خوب ، اگر شما خود را در زمره نیروهای داخلی می دانید ، پس به خاطر اعمال ضد تشکیلاتی و خود سرانه تان می بایستی محاکمه شوید ، و یا فلان و بهمان مسئولیت را به عهده بگیرید و پاسخگوی مسئولیت های خویشتان باشید ، مجدداً به همان ریسمان کذائی می چسبند و به این طرف دره استدلال که نماینده شوروی می باشند تاب می خورند و اعلام می دارند که از مسئولیت مبری هستند .

از این آکر باسی چه نتیجه ای به دست می آید ؟ این که طرف به ناصواب بودن و ناصحیح بودن اعمال خویش واقف است . و لذا چون به حساب مأموریتی که دارد ، خود را موظف به انجام آن کارها می داند ، پس هر بار برای این که بتواند خود را از دام حریف نجات بخشد ، پرچم مخصوصی را بالای سر خود بلند می کند و خود را در امان اعلام می دارد . بی گفتگوست که این گونه حرکات را فقط فرهنگ امپریالیسم که همه چیز را در جهت غارت ملت ها موجه تلقی می کند ، می تواند تجویز نماید . هر چند هم سوسیالیسم و انترناسیونالیسم هر عملی را برای رسیدن به هدف خود مجاز بداند ، معیناً آنچه بدیهی است این است که

چنین هدفی هرگز نمی بایستی نابودی این یا آن نهضت انقلابی و پراکندگی این یا آن این جبهه ضد استعماری ، به خاطر لاس زدن با استعمار ، و سیب و گلابی ملت ها را با امپریالیسم به ایش کشیدن بوده باشد . اگر دولتی سوسیالیستی برای خود چنین هدفی را تبیین کند ، در واقع فراموش کرده است که کلمه «ناسیونال» را در ابتدای نام خویش اضافه نماید^۱ .

بی شبهه وقتی که میرزا فریاد خود را اذ دست مهاجرین روسی - ایرانی ای بلند می کند که می خواهند زمام امور نهضت و ملت ایران را در دست بگیرند ، و حال آن که «از اخلاق و عادات ملت ایران بی اطلاعند» ، در واقع نه تنها اذیک و اقصیت روز که به شدت دست به گریبانش بوده است صحبت می کند ، بلکه همچنین حقیقتی

هر نهضتی می بایستی
خود مستقلاً در باره
مبارزات خویش
تصمیم بگیرد .

را بیان می دارد که «اثر ناسیونالیسم» قبل از هر چیز فقط بر مبنای آن می تواند در صحنه عمل به پیروزی نزدیک شود و بالاخره پیروزی را تصاحب کند ؛ بلکه همچنین حقیقتی را بیان می کند که «استعمار» را قبل از هر چیز بر بنیاد آن است که می شود در این یا آن سرزمین شقه شقه کرد و به دروازه های کشور جهت تقویت قدرت ضد استعماری دیگران و دشمنان نیروهای منطقه ای و جهانی استعمار آویزان نمود . آن حقیقت چیست ؟ آن حقیقت این است که هر نهضتی از لحاظ درونی در تعیین خط مثنی ها ، تاکتیک ها ، و شیوه های مبارزه خود علیه امپریالیسم و علیه ارتجاع آزاد باشد . زیرا صلاحیت داورین افراد جهت تشخیص اوضاع سیاسی و انقلابی يك ملت ، قبل از سایر ملل ، خود همان ملت است . کدام افراد؟ همان افرادی که نمایندگی عملی ملت را در چارچوب حزب و سازمانی انقلابی ، و با نهضتی ضد استعماری و دموکراتیک عهده دار شده اند ، نه آنها که در خارج از این ملت قرار دارند ، ولو این که به واقع دلسوز و علاقمند به آزادی آن ملت نیز بوده باشند . این دلسوزی و علاقه اگر عاقلانه و مبتنی بر اصول و پایه های است ، فقط از يك طریق ، آری فقط از يك طریق است که می تواند تجلی کند ؛ جلوه گری این مهربانی ها تنها از يك راه مؤید اسالت محبت هاست ، و آن کمک جدی بدون قید و شرط و بی دریغ به آن نهضت و خصوصاً بر مبنای نقاشی های آن نهضت می باشد . حتی این نهضت داخلی است که با درخواست این یا آن همکاری و این یا آن کمک ، می بایستی در واقع به هادی کشور خارجی ای که مدعی حمایت از هر گونه نهضت ضد استعماری و ترقی خواهانه است درآید ، نه به عکس .

۱- «پیشرو حزب ناسیونال آلمان به دلایلی خود را «ناسیونال» سوسیالیست» معرفی می کردند .

کشورهائی که مدعی اجرای سیاسی اترناسیونالیستی در روابط خویش با همه ملت‌ها و دولت‌های جهان می‌باشند، ضمناً با کف توطئه‌های امپریالیسم و استعمار، و آگاهی‌دادن ملت‌ها و نهضت‌ها از سببهائی که علیه‌شان سورت می‌گیرد، می‌توانند به انقلابات و جنبش‌های درونی کهورها کمک برسانند، نه با دخالت در امور داخلی آن‌ها، نه با تضمین خطمشی برای آن‌ها، نه با دستور صادر کردن برای آن‌ها..... هر گونه روشی خلاف این گونه اصول، به بهانه اترناسیونالیسم و برادری ملل، در واقع نفی اخوت و نفی اترناسیونالیسم خواهد بود. اما شوروی چه کرد؟

عده‌ای بدون تجربیات درونی، بهانه دستور کثوری که به ناسحق خود را ستاد کارگران جهان معرفی می‌کرد، برخاسته‌اند و آمده‌اند به درون ایران، و حالا به جای این که لاقلاً تا مدت‌ها ادعای و انقلابیون داخلی تجربه و دانش انقلابی - اجتماعی بیاموزند، به یک باره می‌خواهند یا زست و افاده خود را به سروری آن‌ها برسانند و برای آن‌ها تعیین تکلیف کنند. بی‌حیائی را بنگر: نه تنها خود را در میراث انقلابی نهضت و همه آن‌هایی که مسیما نه و با هزاران درد و مشقت بر بنیاد شرافت و عشق به مردم و آزادی خلق پیکار کرده‌اند، شریک می‌سازند، بلکه اصولاً جمع‌کنندگان این ثروت انقلابی و ضد استعماری را نیز دالت دست سرمایه‌داری، و بیگانه معرفی می‌کنند.

ای بی‌شرمی تو مربوط به چه طبقه‌ای هستی؟!

هشدارها

این‌ها با این حرکات خود چمنی‌کنند؟ دعلاً قواء نظامی انگلیس را تقویت می‌نمایند. «ا» این است واقیستی که میرزا با الهام از آن بزرگترین پیشوای انقلاب و دولت شوروی را هشدار می‌دهد. هشدار می‌دهد که چگونه نمایندگان شوروی، تود را از انقلاب جدا می‌سازند و انقلاب را در برابر ضربات خشم زخم‌پذیر می‌کنند! هشدار می‌دهد که چگونه تجاوز شوروی از قرارداد که در همان نخستین مراحل روابط انقلاب ایران و شوروی بین طرفین بسته شد، باعث شده است که دیگر مردم انقلاب را از آن خود ندانند و در جنگ میان انقلاب و ضد انقلاب لاقلاً بی‌تفاوت گردند؛ و از این بالاتر، هشدار می‌دهد که به علت پروپاگاندی بی‌حساب درباره مسائل که فضا را گنجایش ذهنی مردم به شدت خارج است، حتی داهالی گیلان که تاجندی پیش حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند..... (تا انقلاب را به پیروزی برسانند، دیگر) اظهار تنفر نموده و حتی حاضر شده‌اند به ضد انقلاب اقدام کنند؛ و هشدار می‌دهد که همه این نتایج ناشی از رفتار مأمورین و رفقای شامت، یعنی آن‌ها که دازاخلاق و عادات ملت ایران بی‌اطلاعتند.

و مبعدها فراموش نمی‌کند و همان‌جا یادآور می‌شود که آزادی عقیده ، آزادی فکر ، آزادی فرق سیاسی ، و آزادی تبلیغات ، این‌ها هستند آنچه و ممالك آزاده می‌بایستی محترم بدارند ، و طبعاً من نیز در اصول به چنین مفاهیمی اعتقاد دارم ، احترام می‌گذارم ، و در راه تحصیلشان مبارزه می‌کنم . ولی احزاب و اندیشه‌ها نیز برای این که بتوانند به مقاصد و هدف‌های خود برسند لازم است شیوه‌ها و تاکتیک‌هایی را برای قنریات خود در نظر بگیرند . می‌بایستی قدم به قدم پیش روند . اگر اظهار این یا آن نظر ، و بیان این یا آن فکر عملاً باعث جدائی جریان از توده شود و نهجت را در زیر جنگال استعمار بی‌پناه سازد ، آن وقت حتی بی‌آن که قرطینه‌ای نیز برای آن افکار از خارج تعیین کرده باشند ، خود آن بشارت‌دهندگان و احزاب می‌بایستی آن قرطینه را به وجود آورند . و اگر به وجود نیاورند ، آنکاه نباید انتظار اتفاق و همکاری از کسانی را داشته باشند که به غلط بودن شیوه‌هایشان اعتقاد یافته‌اند . و بدبختانه دبرنامه‌ای که ، ابوکف‌ها و همپالکی‌هایش در ایران پرو پا کاند می‌کنند ، علیرغم نمایلات مردم است ، تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت ضدانقلاب است .

مسلماً حتی اگر هم در درون نهضت انقلابی ایران عناصر و پا جناح‌هایی یافت نمی‌شدند که شوروی‌ها را نسبت به تندروی‌های مأمورین‌شان هشدار دهند ؛ و همچنین اگر کسانی پیدا نمی‌شدند که مأمورین شوروی را نسبت به این اصل متوجه کنند که چون دهان باز شد ، ضرورتاً نباید هر چه که در دل‌جای دارد از آن بیرون بریزد ، باز هم این وظیفه خود آنها بود که برنامه و تبلیغات خود را مبنای ارزیابی شرایط عینی مبارزه و اجتماع تنظیم کنند . اما آنها نه تنها به وظائف خود توجه و عمل نکردند ، بلکه هر اندازه هم که عناصر شریف و جناح‌آب دین انقلاب آنها را راهنمایی و هدایت کردند مبعدها هرگز به زیر بار نرفتند . چرا ؟ آیا اشتباه کردند ؟ آیا ضمن داشتن همه گونه سببیت و علاقه‌ای معذالك باز هم نتوانستند با ارزیابی صحیح مواضع و امکانات و شرایط عینی جامعه ، انقلاب و راه درست را پیش گیرند ؟ یا این که نه ، اشتباه نکردند ، بلکه خیانت کردند ، و با تکیه بر وظائف و برنامه‌هایی که از قبل تعیین شده بود دست به چنین حرکات هلاکت باری زدند ؟

به طور کلی از دستور العمل‌های انقلابی یکی هم این است که وقتی نیروهای حرفه‌ای انقلاب می‌خواهند وارد منطقه می‌نویسند که

معمدین معالی

آن منطقه دارای معتمد و یا معتمدینی محلی است که مردم نسبت به آنها احترام می‌گذارند و آنها نیز به سهم و شعور خویش برای مردم فعالیت می‌کنند، واجب است که نیروهای حرفه‌ای انقلاب به درستی و با هوشیاری تمام، حرمت آن عناصر را نگاه دارند، و خصوصاً با آن عناصر تماس بگیرند (حتی در بسیاری موارد پیش از مهاجمه) و از آن‌ها راهنمایی بخواهند و به آنها امکانات بیشتری برای کمک بیشتر به توده‌های تحت نظرشان بدهند. و از این بالاتر؛ نیروهای انقلابی موظفند برای آشنا شدن با روحیات، خصوصیات، آداب، و تمایلات مردم آن منطقه از این گونه عناصر درس بیاموزند و متقابلاً با دانش انقلابی خویش به رشد اندیشه و بینش معتمدین مزبور کمک کنند.

هیچ واحد، هیچ نیرو، و یا هیچ حزب انقلابی و پیش قراولی نمی‌تواند به یک باره از آسمان‌ها نازل شود و با توده‌ها تماسی بگیرد، تا ضمن این تماس‌ها اعتماد مردم را به خود جلب کند، تا بدین وسیله انقلاب را توده‌ای نماید، مگر این که از اهرم معتمدین محلی استفاده ببرد.

لازم به تشریح نیست، در صورتی که این معتمدین خود تمایلات شورانگیزی نسبت به انقلاب داشته باشند، وظیفه انقلابیون حرفه‌ای تاجه اندازه ظریف‌تر و در عین حال روشن‌تر می‌شود. و هیچ گونه توضیحی لازم ندارد که اگر انقلابیون حرفه‌ای اصولاً خود همین معتمدین محلی باشند و عناصر و نیروهای از خارج وارد آن منطقه شوند، تاجه اندازه می‌بایستی به آنها حرمت بگذارند و از تجربیات و هشدارهایشان مستفیض گردند.

اما شوروی‌ها چه کردند؟ درست علیرغم همه این اصول و دستورالعمل‌ها، در برابر رهبری انقلاب ایستادند و با ایستادگی در مقابل محبوب‌ترین و مورد اعتمادترین عنصر انقلاب و خلق، انقلاب را به نابودی گشادند.

تمام احزاب انقلابی و هوشیار، پیوسته به کادرها و افراد خود هشدار و دستور می‌دهند که از معتمدین توده‌ای آموزش بگیرند، به آنها احترام بگذارند، در مقابل مردم از آنها بخوبی یاد کنند، و حتی اگر سخنان نادرستی هم گفتند، بی‌محابا به مقابله برخیزند و خصوصاً در برابر مردم آنها را خط نکنند، بلکه به عکس تا آن جا پیش روند که چنین تصور شود که نیروهای انقلاب حتی در زیر فرمان آن‌ها قرار گرفته‌است، بدین معنی که گویا انقلاب به هیچ وجه وظیفه‌ای در جهت قبضه کردن امور و خارج کردن کارها از دست این عناصر مورد اعتماد خلق، برای خود تنظیم نکرده‌است.

این دستورالعمل احزاب انقلابی داخلی است. یعنی احزابی که به درستی اوضاع و احوال جامعه خود را بررسی کرده‌اند؛ یعنی احزابی که خود بومی می‌باشند؛ یعنی احزابی که خود

پیشتر اولی خلق را به عهدہ دارند! یعنی احزابی که بادقت و فراست، و همچنین از نزدیک و با وسائلی علمی توده را شناخته اند و از کم و کیف، از خصائص و روحیاتش باخبرند. ولی حضرات شوروی‌ها از آنجا که خود را خیلی زود مافوق احزاب و نیروهای داخلی تصور کردند، لذا خیلی زود این لوجه‌های انقلابی را سائیدند و به جای آن‌ها زعامت همه احزاب و نیروهای انقلابی و همه ملل و طبقات انقلابی را برای خود حاکم کردند.

ای اربابان انقلاب!

سپیل از شمال و اما آخرین هشداری که میرزا به لنین می‌دهد خطر مرگ آفرین و نابود کننده سیلی است که نه از جنوب، بلکه از شمال انقلاب را تهدید می‌کند. میرزا به روشنی یادآور می‌شود که این بار خطر نه از طرف یرقانیا و اردتاج، و نه از طرف دولت تزاری و اردتاج، بلکه از طرف دولت شوروی است که انقلاب را تهدید می‌کند. آیا میرزا نمی‌دانست که این بار چه تثلیث تنگینی برای انهدام و انحلال انقلاب به وجود آمده است؟

شوروی - اردتاج - انگلیس.

رفع مسئولیت میرزا قاطعانه اعلام می‌دارد: هر چند که او و یارانش ضمن مشقات و جان فشانی‌های بسیار بنیاد نهضت انقلابی ایران را چیده‌اند، و هر چند که او و یارانش ضمن پیکارها و از خود گذشتگی‌های فراوان و قدم اول را برای آزادی ایران، برداشته‌اند و طبیعتاً مسئولیت نیک و بد این دوره را به عهدہ می‌گیرند، ولی از این پس، از این پس که دخالت‌های شوروی بدون هیچ گونه دلیل موجه و قابل گذشتی عرصه را به شدت تنگ کرده است، به عنوان یک عمل تاکتیکی کنار می‌کشند و مسئولیت پیش آمده‌های آینده و کارهای حال را، چه خوب و چه بد، به هر کیفیت، به عهدہ شوروی می‌گذارند.

میرزا فراموش نمی‌کند که قاطعیت انقلابی خود را در ذمینه رسوائی شوروی، حتی با کلماتی نزاکنبار و آرام هم که شده، نشان ندهد. و درست به همین مناسبت است که همین‌جا اضافه می‌کند: و خطر از جانب دیگر به ماروی آورده است. کدام‌جانب؟ اتحاد شوروی.

انقلاب در اتحاد شوروی استحاله می‌یابد!

نطفه لوئ شدن اکبر در روسیه است که سیمای خود را در ایران به صورت شد انقلاب

نشان می‌دهد.

جهت‌استحالة نفرت انگیزی!

انقلاب استقلال میرزا در این مکاتبه ، و در اینجائیز همچنان از استقلال و آزادی
طلبانه ! ملت ایران بدون کمترین تردیدی دفاعی می‌کند و همچنان به -
جانی که از انقلاب در هستیش جریان داشت ، وفاداری خود را ابراز می‌دارد . میرزا که هدف
انقلاب را استقلال ایران و قطع هر گونه دخالت خارجی در امور داخلی کشور میدانست ،
در مقابل دخالت‌های شوروی و نمایندگانش رسماً به‌لش می‌نویسد :

اگر از مداخله (هر) خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود .

مضمونش این است که هیچ‌وقت به‌مقصد نده ایم رسید .
زیرا مقصود از انقلاب ایران ، نه جانشین کردن دخالت این بیگانه به جای آن
بیگانه ، بلکه ریشه‌کن کردن تجاوزات و دخالت‌های هر بیگانه‌ای در امور داخلی ایران
بوده‌است . و اکنون شوروی نه تنها همچون هر بیگانه و امپریالیستی دخالت در امور داخلی
ایران ، بلکه حتی دخالت در امور داخلی خود انقلاب را که برای دفاع از استقلال و آزادی
ایران و دشمنی با اجنبیان توسعه طلب دخالت جو قیام کرده‌است . در سر لوجه اقدامات و حرکات
خویش قرار داده‌است . این است که ما و کلیه میهن پرستان ایران نمی‌توانیم زیر بار این گونه
تجاوزات برویم .

آیا شوروی می‌خواهد و درست در همین جاست که باطرافت : به‌پلمات متشانه‌ای اضافه
جانشین ترازیسم می‌کند :
شود ؟

به جای مداخله یک دولت خارجی که تاکنون وجود داشت ، مداخله
دولت خارجی دیگری شروع شده‌است .

کدام دولت خارجی جدید مداخلات خود را به جانشینی مداخلات خارجی قبلی آورده‌است ؟
دولت شوروی ! آن دولت خارجی دیگری که قبلاً مداخله می‌کرده‌است که بود ؟ آیا مقصود
میرزا دولت بریتانیاست ؟ مسلماً نه ! زیرا به‌طوری که مفهوم می‌شود دولت خارجی جدید در
واقع به جای دولت خارجی‌ای مداخله می‌کند که فعلاً مداخلاتش به پایان رسیده‌است . و چنانچه
می‌دانیم دولت بریتانیا هرگز دخالت‌هایش خاتمه نیافته‌است و همچنان به مداخلات خود در سراسر

شئون اجتماعی ایران ادامه می‌دهد. و تنها يك دولت خارجی بوده است که تجاوزات و مداخلاتش به پایان رسیده بود: دولت تزاری روسیه. و اکنون با نابودی دولت مزبور، حکومت به‌دست شوروی‌ها افتاده است. و این دولت شوروی، همان دولت خارجی جدیدی است که مداخلات خود را به‌جای مداخلات دولت تزاری که اکنون دیگر وجود ندارد، به‌ملت ایران و به انقلاب ضداستعماری خلق ایران تحمیل می‌کند.

میرزا بدین ترتیب غریف و ماهرانه چه‌چیز را برای پیشوای شوروی تشریح می‌کند؟ میرزا می‌گوید: دولت جدید روسیه، هرچه برای مردم روسیه و هرچه برای سایر ملل جهان به ارمغان آورده باشد، بالاخره آنچه محرز است این است که برای ملت ایران هیچ‌چیز جز همان سیاست مداخله‌گرانه و ضدانقلابی تزاری همراه نیاورده است. این حشداً است به توای لنین که عمری را در راه دفاع فلسفی و تئوریک و مبارزات سیاسی و انقلابی از اترناسیونالیسم کارگری و برادری ملل صرف کرده‌ای. ای لنین: برادری و دوستی دولت شوروی با انقلاب ایران به آنجا کشیده است که انقلاب به صدای بلند فریاد برداشته است:

خداوند! مرا از شر دوستانم حفظ کن، من خود از صدها دشمنانم

برمی‌آیم.

میرزا محال نمی‌کند و برای این که نشان دهد که تسلیم شدن، سکوت کردن، و قبول کردن مداخلات شوروی برای وی، و برای کلیه انقلابیون امیل ایران به‌چه معنی است، فوراً اضافه می‌کند:

مانمی‌توانیم اختراعات انقلابی خود را که طی چهارده سال کوشش و

فداکاری به دست آورده‌ایم، يك باره معترکتیم و به حقوق ملت ایران

خیانت ورزیم.

یعنی چه؟ یعنی اینکه مداخلات شوروی در حقیقت به‌زیان حقوق ملت ایران می‌باشد. و ما که پس از سال‌ها جان‌بازی و مبارزه، افتخاراتمان را همانا دفاع از حقوق مردم مفلوک این سرزمین تشکیل می‌دهد، نمی‌توانیم با تسلیم شدن و عسای دست مداخله‌گران شدن، به همه آرم‌ها و به همه حقوق خود که چیزی جز آزادی و استقلال ملت ایران نیست، خیانت کنیم. تسلیم در برابر مداخلات تجاوزگرانه بیگانگان، خیانت به مصالح خلق ایران، و مغایر آمال هر انقلابی شرافتمند و جانبازی است. حتی اگر این بیگانه با لباس سرخ و با شعار برادری ملل مزین شده باشد.

1 - این جمله را از روی حافظه نوشته‌ام. فکر می‌کنم که از وایتر باشد. ولی از آنجا که به ضمیمه مقدم، اطلاع‌یابی نمی‌دهم.

فقط جوابی موافق

بالاخره میرزا خارج شدن خود را از دشت و پناه بردن مجددش را به جنگل، رسماً اعلام می‌دارد. سپس چهارقره پیشنهاد نیز برای عادی کردن روابط آشلاپ و دولت شوروی ارائه می‌دهد:

من اکنون دشت را ترك کرده، به پناهگاه سابقم جنگل رفته‌ام. و در آنجا به انتظار جواب موافق نیست به نظریات زیر خواهم نشست.

۱- عملی ساختن قول نمایندگان روسیه سویتی که به ملت آزاد ایران داده‌اند. همچنین منع مداخلات آذربایجان سویتی در امور داخلی ایران بر طبق یادداشت رفیق چیچرین.

۲- شناختن اختیارات جمهوری ایران، چنانچه شوروی عملیات فرقه اشتراکی را تأیید می‌کند، در آن صورت لازم می‌آید در برنامه کار بر طبق شرایط سیاسی ایران و ممالک مشرق تجدیدنظر نمود.

۳- رد اموال و دارائی اتباع ایران که در آذربایجان سویتی مصادره شده.

۴- احضار ابوکف و اعزام مجدد رفیق کازائف. زیرا وجود شخص اخیر از نظر تخمین نظامی کمال اهمیت را حائز است. و عملیات درخشانش این ضرورت را به وجود آورده است.

به زودی که ملاحظه می‌شود، در پیشنهادات فعلی میرزا هیچ گونه تقاضای مواد جدیدی گنجانیده نشده است. جعلی عبارتند از محترم داشتن «قول»هایی که از ابتدا داده شده‌اند، و رعایت مفاد و اسوسی که «نمایندگان» خود شوروی از ابتدا امضاء کرده‌اند. بدیهی است علت این امر آن است که همه خواسته‌های جنگل از شوروی عبارت بوده است از حفظ استقلال و آزادی انقلاب، احترام به اختیارات حکومت موقتی انقلاب، عدم مداخله در امور داخلی انقلاب، سازش نکردن با ارتجاع حاکم بر ایران.... دادن کمک‌های مختلف ممکن به انقلاب، و جابجا کردن افراد روسی، آن هم نه خودسرانه، بلکه بنا به درخواست رسمی انقلاب.

به نظر می‌رسد که سراحت و روشنی مفاد فوق، باب هر گونه تحلیلی را ببندد. و خصوصاً با توجه به این که نکات مستفرد درخواست‌های مزبور قبلاً به صور مختلف مورد بحث واقع شده است و قبلاً به امضای نمایندگان شوروی نیز رسیده است، لذا بررسی مجدد آن‌ها ضرورتی ندارد و مناسب‌تر است که به بقیه نامه بپردازیم.

بازهم تصور میرزا نامه خود را به لنین چنین ادامه می‌دهد :

بالاخره دقت شمارا دريك مسأله ديگر جلب، و می‌گویم
که ملت ایران از مأمورین دولت تعدیات فراوان دیده و از
آنها بیزارند. ممکن است تسلط شاه محو شود، ولی غیرممکن
است بتوان احساسات ایرانی را خفه کرد. تاریخ نشان می‌دهد که
چندبار سیاست دول بیگانه در کشورمان نفوذ کرد، اما همین که خواستند
احساسات ملی و آزادمنشی ایرانی را منکوب کنند، مساعیشان عقیم ماند.
اکنون که ملت ایران به خوبی لذت آزادی را درک کرده، دوساختن از
این نعمت غیرقابل تصور است.

قسمت اول مطالب فوق نشان می‌دهد که هنوز میرزا به درستی از سیاستی که شوروی
در ایران تعقیب می‌کرده، آگاهی نیافته است. به‌طوری که تجسم این که شوروی در حال
سازشکاری ضد انقلابی و انقلاب براندازی با ارتجاع - استعمار بوده است، دودهن میرزا
شکل منظم، قطعی و روشنی نگرفته است. میرزا ضمناً خیال می‌کرده است که کودتاچیان
(چه شوروی و چه عمله اکراه) (علاقه‌مندانۀ علیه تسلط دولت مرکزی و تجاوزات استعمار
انگلیس پیگار می‌کنند، منتها چون خط مشی، جهان‌بینی، و دید اجتماعیشان با جنگل مغایر
است، کار انقلاب و کودتا بدین جا کشیده است. درحالی که حوادث و عملیاتی که علیه وحدت
انقلاب، علیه قراردادهای منتهی بین انقلاب و شوروی، و علیه زندگی و آزادی رهبری
هوشیار و اسبل جنگل از طرف شوروی صورت می‌گرفته است، همگی در آخرین تحلیل
همان جانی را داشته‌اند که مسبب روتشین آن را به‌عنوان «تصفیه جنگل» نام‌گذاری کرد،
نفاق و اختلاف سابقه درچگونگی سلطۀ انقلابی و انهدام نهائی خصم.

نه تزار، بلکه
تزاریسم را بکشید
معهدا ضمن چنین تصویری و علیرغم همه حیاهوهای که شوروی
علیه تعدیات تزاری به‌پا ساخته بود؛ و همچنین علیرغم این که
شوروی دائماً فریاد الناء هرگونه قرارداد يك‌جانبۀ تزاری را
که با دولت‌های مترجع و وایسته ایران بسته شده بود، بلند می‌کرد؛ و علیرغم ادامه
هجوم‌های سنگین تبلیغاتی‌ای که شوروی جهت بنیان‌گذاری يك سیاست اثرناسیونالیستی،
که محتوی آن روابط برادرانه و منسای پاکلیۀ ملل عالم و از جمله ملت ایران بود، می‌کرد،
یعنی در بروی دوران انقلاب شوروی و در همان زمان‌ها که خون رحمتکشان، کارگران،
سربازان، دهقانان و روشنفکران انقلابی خلق روس که علیه هرگونه استعمار انسان از انسان

وعلیه هرگونه تمدی جمعی برجسته دیگر، بر سرزمین‌های سرد و دوری هنوز کاملاً نمانیده بود، میرزا با ندائی صاف که قریب پنجاه سال بعد از ابلی همه عاقل‌های ناهنجار کلاغان شوروی ملین خود را به گوش‌ها رسانید، به بزرگ‌ترین رهبر شوروی یادآور شد:

من به وسیله این نامه، رؤساء ملت آزاد روسیه را مخاطب قرار داده، از آن‌ها می‌خواهم که به آثار عظام و تمدنات دولت جبار تزاری که رهبری وقت به نحوی به وسیله اعمالش جلو، گرفته، خط بطلان بکشند و قراردادهای منحوسه را لغو، و لشکرشان را یک باره اعلام نمایند.

این سخنان چه چیز را می‌رسانند؟ می‌رسانند که هنوز خط جلالی بر منالام و تمدنات رژیم تزاری به ایران کشیده نشده است؛ می‌رسانند که هنوز همان قراردادها که عین سارت ملت دردمندان ایران و درهم شکستن نهضت‌های ملی و داخلی است، به قوت خود باقی است؛ می‌رسانند که هنوز همان جنابان لیاخوف‌ها و شاپال‌ها، متنها تحت نام حضراتی چون ابو کنگ‌ها و مدیوانی‌ها و روتشین‌ها و ظالمان ضد انقلابی خود را انحصار می‌دهند؛ می‌رسانند که هنوز بی‌احترامی نسبت به حقوق خلق و زیر پا گذاشتن قراردادهایی که قبلاً به امضاء رسیده است و توطئه علیه وحدت انقلاب، مقام ارجمند خود را در سیاست دولت جدید روسیه نیز حفظ کرده است؛ می‌رسانند که هنوز نه تساوی ملل، بلکه عدم تساوی ملل، این است عینکی که از تزارسم به سیاست خارجی شوروی به ارث رسیده است؛ و می‌رسانند که هنوز علیرغم همه حرف‌ها و جنجال‌هایی که نسبت به لغو کلیه قراردادهای نامتساوی تزار - شاه که علیه ملت ایران بسته شده است، این قراردادهای منحوسه همچنان جان‌گداز و توانا به عمر خود ادامه می‌دهند و در عمل لغو نشده‌اند. زیرا مادام که مداخله در امور داخلی ایران و انقلاب ایران، این است سیاست خارجی شوروی، به هیچ وجه نمی‌توان باور داشت که شوروی جان تزارسم را گرفته باشد؛ زیرا مادام که سازشکاری با دولت ارتجاعی - وابسته ایران و جدائی از ملت و نمایندگان انقلابی آن، این است خط مشی دیپلماتی شوروی، در این صورت ابلهانه است اگر تصور کنیم که شوروی تزارسم را معذور کرده است.

بالاخره میرزا ضمن تعارفات و نزاکت‌های دیپلماتیک، یکبار دیگر

همان تصورات ساده لوحانه خود را نسبت به صمیمیت انقلابی دولت

شوروی این طور تکرار می‌کند:

من و رفقایم اطمینان کامل داریم که ملت آزاد روسیه، به تمام

ملت‌های خواهان آزادی کمک لازم را خواهد نمود، تا به ضد دشمن مشترکشان

قیام کنند. و انتظار آن را داریم که افراد ناسالمی را که با تانکهای ناصواب، از آزادی ملت ایران جلو گیری می کنند ، از صحنه انقلاب دور سازند .
نکته جالب اینجاست که این بار میرزا نسبت به سلامت افراد مورد نظر اعلام شک می کند و رسماً حرکات آن ها را در زمره اقداماتی قلمداد می نماید که و از آزادی ملت ایران جلو گیری می کنند .

بی شبهه این قسمت اخیر ، با آن قسمت از نامه مورد بحث (اگر تفسیر ماصحیح باشد) که ضمن توجه به اقدامات کودتاجیان ، محو تسلط شاه را محتمل می دانست مغایرت دارد. اگر ما در برداشت های خود اشتباه نکرده باشیم ، می بایستی این تغایر را مبتنی بر تردیدها و حتی ناپختگی های ذهنی همه انقلابیون و منجمله میرزا دانست که بیش و جهان بینی دقیقی برای یک ارزیابی قطعی و یک جانبه نداشتند. این هدف که خصوصاً از خصائص خرده بورژوازی است ، اگر نگوییم در سراسر ، لاجرم بایستی بگویم در بیشتر برداشت ها و محاسبات جنگل به چشم می خورد .

از مشخصات خرده بورژوازی ندادن یک ملاک گذاری برای شناختن خویش است . البته همین ندادن معیاری قطعی برای شناختن ، خود محك شناسائی خرده بورژوازی است .
خرده بورژوازی که به يك تغییر ، معیاری قطعی برای شناختن خود به دست نمی دهد ، معیاری قطعی برای تعیین تکلیف خود ندارد . خرده بورژوازی در قطعی ترین ارزیابی هایش مردد و سرگردان است .

پایان

و سرانجام نامه میرزا با جملات زیر خاتمه می یابد :
من تادسیدن جواب مساعد به این نامه ، بهرشت برنخواهم گشت ،
و به منظور حفظ ارتباط حتمی و لازم ، دوتن از رفقا : میر صالح
مظفرزاده و هوشنگ را خدمت شما فرستادم .
کوچک

جنگل همه راه های
صمیمیت را
می پیماید

بدین ترتیب میرزا و جنگل برای حل اختلافات انقلاب ایران با
نمایندگان شوروی در ایران ، بی آن که هیچ گونه حرکت تند
و خشن از خود نشان دهد ، کلیه راه های سیاسی و مسالمت آمیز
را بازمی کند . و خود ابتدا در آن ها گام می گذارد :

- ۱ - با خارج شدن از دشت ، ضمن عقیم گذاشتن توطئه قتل خود ، از بر خورد مستقیم و جنگی قوای خود و کودتا پیش گیری و سپس جلو گیری می کند .
- ۲ - با شکایت بردن به لنین ، ضمن تجدید اعتماد خود به شوروی ، جاده های حل مسالمت آمیز اختلافات را غلطک می زند .
- ۳ - با افشاء پاره ای انحرافات و تجاوزات نمایندگان شوروی به انقلاب و تجدید اتکاء به قراردادی که فقط کمتر از دو ماه و نیم پیش بسته شده بود ، دیپلماسی شوروی را راه نمائی می کند .
- ۴ - و با اعزام نمایندگانی از طرف خود به نزد شخص لنین ، می کوشد تا شفاهاً و وسیعاً لنین را در جریان امور بگذارد ، تا حسن ارتباطات انقلاب و شوروی را که « حتمی و لازم » تشخیص می داده است ، « حفظ » کند .

شوروی دهن کجی
 حال بینیم دولت شوروی در مقابل این شیوه جنگل کدامین
 روش را انتخاب می کند :

- ۱ - علیرغم این که میرزا نامه اش را به طور خصوصی برای شخص لنین نوشته بود ؛ همچنین علیرغم این که میرزا باد آورده بود که نمایندگان خود را « خدمت شتافر ستادم » ، مقامات شوروی ظاهراً به مسئولیت خودشان ، اجازه ملاقات و مذاکره حضوری با لنین را به نمایندگان جنگل نمی دهند * و گویا فقط نامه میرزا را به وی می رسانند .
- ۲ - تازه :

اتخاذ تصمیم قطعی در این باب را واجد جنبه فوریت ندانسته ...
 و به آینده موکول ساختند^۱ .

سردار جنگل می ۲۸۳

* جالب است اگر توجه کنیم در تمام مدتی که قریب دو ماه نمایندگان جنگل در شوروی بودند ، هر گونه تلاش آن ها برای ملاقات با شخص لنین بی نتیجه ماند . و با این که میرزا رسماً تقاضای ملاقات حضوری برای نمایندگان خود کرده بود ، مهذا امکان چنین ملاقاتی در اختیار سفرای انقلاب ایران گذاشته نشد . اما در عوض قریب دو ماه بعد که آقای علی قلی خان انصاری (مشاور الممالک) به عنوان سفیر فوق العاده دولت ایران ، در نوامبر ۱۹۲۰ وارد مسکو می شوند و پس از پاره ای مذاکرات که در جهت نزدیکی دولت ایران و شوروی صورت می گرفت ، به علت سقوط کابینه مشیرالدوله مذاکرات مزبور از طرف خود مقامات شوروی قطع ...

۳ ... اعلام نظر خود را به «اعزام بازرس و انجام تحقیقات» محول کردند .
 ظاهراً قسمت اخیر که همانا عبارت از موکول کردن قضاوت به بازرسی محلی است ، امری بسیار منطقی و اساسی به نظر می‌رسد . بدین معنی که ظاهراً دولت شوروی نخواسته است ؛ اولاً تنها با شنیدن سخنان یکی از طرفین دعوا ، نظر داورانه خود را اعلام کند ، و ثانیاً تمایلی به این که از خارج ازشصحه و بدون رسیدگی محلی دست به قضاوتی بزند ، از خود بروز نداده است . البته همان‌طور که بیان شد ظاهراً هر دوی این‌ها منطقی و اساسی به نظر می‌رسد . اما آیا باورداشتن به این را که در واقع تمامی این حرکات نیز توطئه‌ای در جهت وقت گذراندن و خیانت به انقلاب ایران بوده است ، می‌توان به بدبینی متهم کرد ؟ آخر چگونه ممکن است درحالی که نمایندگان شوروی در ایران دست به شیوه‌های گوناگونی می‌شود ، نازد ،

در خلال این مدت ، یعنی هنگامی که باب مذاکرات منقطع بود ، از طرف کارخان قائم مقام کمپرس خارجه شوروی ، وقت ملاقات داده می‌شود که هیأت اعزامی ایران به حضور لنون پیشوای انقلاب معرفی گردند
 این ملاقات در اوایل ماه دسامبر ۱۹۴۰ برابر اواسط تیر ۱۳۹۹ خورشیدی صورت می‌گیرد . در این ملاقات که در محل کار لنون جای آن تعیین شده بود ، مشاور الممالک انصاری و حمید سباح نایب اول سفارت ایران و قلامرضا نورزاد نایب سفارت ایران ، و کمیسر خارجه شوروی حضور داشتند . یک‌دیگر را ساده و بدون آلاش و گرمی به عمل می‌آید . در پایان ملاقات سفیر فوق‌العاده ایران قلع باب مذاکرات را به اطلاع پیشوای انقلاب می‌رساند . لنون در جواب می‌گوید ، دستور می‌دهم که مجدداً شروع نمایند .
 بنابراین مذاکرات از نو شروع می‌شود .

(نقل از ، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار)

(نوشتۀ ، حسین مکی . تهران آذر ۱۳۲۳ ص ۲۲۷)

و خصوصاً اگر در نظر داشته باشیم که در خلال اوایل همان ایامی که نمایندگان جنگل به شوروی فرستاده می‌شوند ، کابینه وثوق‌الدوله سقوط می‌کند و به جای وی کابینه مشیرالدوله (حسن پیرنیا) به روی کار می‌آید ، آن وقت بهتر می‌توانیم بفهمیم که چرا از طرف دولت شوروی اجازه ملاقات نمایندگان انقلاب با لنون صادر نمی‌شود . اگر از پاره‌ای ریزه کاری‌ها بگذریم ، علت آن را می‌توان در این امر دانست که مشیرالدوله فوراً برای گشودن باب مذاکره و تنظیم عهدنامه مودت رژیم منحل ایران با شوروی ، مشاور الممالک را به سوی مسکومأموریت می‌دهد و این خود اگر نشان ندهد که شوروی‌ها در حوادث پشت پرده ایران دست داشته‌اند ، لافان نشان می‌دهد که از حوادث مزبور مطلع بوده‌اند .

- حتی کودتا علیه انقلاب ایران - می‌زدند ، و در حالی که خود شوروی علیرغم اعتراضات دولت انقلابی ایران ، پاندهای افراد خود را از ایران خارج و در عوض افراد دیگری را که مورد نفرت جنگل می‌باشند به انقلاب تحمیل می‌کند ، خبری از چگونگی اوضاع و احوال قشایا نداشته باشد ؟

عدالت شوروی ! اما شصده بازی بازرسی :

در حقیقت جریان کار هیأت بازرسی شوروی وقیحانه‌تر از سایر حرکات خیانت‌آلود سیاست شوروی است . چنانچه گفته شد :

ملاقات نمایندگان جنگل با زمامداران شوروی در مسکو به آنجا

رسید که قرار شد «البوا» عضو کمیته اجرائی حزب که گرجی‌الصل بود ،

برای بررسی اوضاع گیلان و تحقیق از علل بروز اختلاف ، همراه نمایندگان

مزبور (یعنی نمایندگان جنگل) به گیلان بیایند . اما نمایندگان جنگل در

مراجعت تأخیر می‌کنند . و علش نفاقت هوشنگ بود . البوا به تنهایی قدم

به خاک ایران می‌گذارد و لدی‌الورود اقدام به بررسی می‌نماید . و چون از

طرف جنگل کسی نبود که او را با توضیحات کافی به جریان آشناکند ،

لذا اعضاء فرقه عدالت تنها به قاضی می‌روند و میرزا را درگیر و درحوادث

مقرر قلمداد می‌کنند . به همین جهت نمایندگان جنگل که پس از پیبود

کالوک (هوشنگ) عازم مراجعت می‌شوند ، به مجرد ورود به

انزلی دستگیر و بازداشت می‌گردند و تمام اوراق و اسناد

همراهشان ضبط می‌شود^۱.

شاید يك چنین قضاوتی در عهد بربریت و در قاموس «اتبلا» و «آمورباتی پال» نیز

مطروود بوده است . تاریخ داوری از قدیم‌ترین ایام پیوسته قضاوت را موقوف به بررسی و

تحقیق درباره دلائل طرفین کشمکش کرده است . اگر سوسیالیسم نوع شوروی برای داوری ،

شدن استدلالات یکی از طرفین را (البته طرف مورد نظر) کافی می‌داند ، از عجبائی است

که نمونه‌های فراوان در شوروی دارد . ولی از زمان زرتشت و موسی گرفته ، تا عصر مارکس

و ستار ، هر مکتبی لااقل ظاهراً قاموس قضاوت خود را بر بنیاد تحقیق حجت‌های طرفین استوار

ساخته است ، ولو این که در عمل اغراض و حساب و کتاب‌های معینی مطرح شود . به همین دلیل

حتی از لحاظ تشریفات هم که شده ، در همه جا و در همه وقت قاضی به دلائل طرفین هر قدر

سرسری و سریع، لاقابل و نامود به گوش دادن می‌کند، نه این که صرفاً با شنیدن سخنان یکی از طرفین (که مورد نظر است) آنرا حکم صادر کند و طرف دیگر را محکوم سازد. البته فراموش نشده است که ظاهراً دولت شوروی به بهانه این که برای رأی صحیح می‌بایستی اوضاع را از نزدیک مطالعه کرد و سخنان طرفین دعوا را شنید، از اظهار نظر درباره نامۀ میرزا و همچنین نظریات و پیشنهادات نمایندگان جنگل طفره رفت. ولی این بار که سر جنگلی‌ها را دور دید، بدون معطلی بساط قضاوت را پهن کرد و لایحه محکومیت حق و حاکمیت ناحق (اگر مناسب‌تر است: محکومیت انقلاب و حاکمیت ضدانقلاب) را به تصویب رساند.

جداً خیلی مسخره است: کسی از دست کسی شکایت داشته باشد، ولی هنگام قضاوت، دادگاه حضور خود شاکی را ضروری تشخیص ندهد و ضمن شنیدن استدلال‌ات طرف شکایت، رأی خود را به نفع وی صادر کند. این است مفهوم عدالت سوسیالیسم نوع شوروی! بدیهی است اگر مریض شدن نمایندگان جنگل در شوروی برای تأخیر مسافرت هیأت تحقیق و داورى امر موجهی نبوده است، در عوض عدم دعوت جنگلی‌ها به دادگاه (۱) و عدم ارتباط با شاکیان اصلی، امر پلیدانه‌ای محسوب می‌شود.

سپر باز جالب استجاست که نمایندگان جنگل و همچنین یکی از اعضاء هیأت داورى شوروی که نسبت به جنگل و حقانیت پیشنهادات میرزا عواطفی داشته است، از قبل نسبت به سرنوشت این هیأت و دستوراتی که داشته‌اند ابراز نگرانی می‌کنند: باید دانست از جمله عناصری که هیأت بازرسی و داورى شوروی را تشکیل داده بودند، یکی هم «رفیق کازائف» معروف است که نسبت به جنگل و نظریات میرزا نظر موافقی داشت و میرزا نیز علاوه بر این که پیوسته از او بخوبی یاد می‌کند، ضمناً در هر فرصتی که توانسته است از دولت شوروی بازگشت او را به ایران و در عوض احضار ابوکف را از ایران تقاضا کرده است.

اما سندی در دست است که کازائف از وظائف ضدانقلابی و توطئه‌گرانه‌ای که به هیأت مربوط داده شده بود، دل‌تنگی شدیدی داشته است. به طوری که حتی علیرغم اصول رازداری و اطاعت از فرامین حزبی، معذراً به نمایندگان جنگل در شوروی سرنخ‌هایی را رسانیده است. زیرا نمایندگان جنگل در نامه‌ای که به تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۲۰ در پاسخ تلگراف راسکولیتکف برای وی می‌نویسند، ضمن بازه‌ای شکایت‌ها و ددندل‌های افشاگرانه، بالاخره به داستان هیأت بازرسی و داورى اشاره می‌کنند و سرانجام نامۀ خود را بدین ترتیب به پایان

می‌رساند :

رفیق کازائف همراه ایلیاوا (الیاوا) نماینده کمیته مرکزی حزب، به ایران رفته . ولیکن کازائف مطلع نیست با وی چگونه سلوك خواهد شد . و از ما خواهش کرده است جریان کارش را به شما اطلاع دهیم^۱.

این که کازائف چه صحبت‌هایی را سرِ صحنه و یا ضمناً با نمایندگان جنگل کرده است، و این که شخصاً در جریان این شعبده‌بازی بازرسی و داوری چه اقدامات منفردانه‌ای بروز داده است ، مطالبی است که اطلاعاتی از آن‌ها نداریم . ولی همین سند، رسواگر دسیسه‌هایی است که شوروی علیه انقلاب ایران می‌چیده است .

با توجه به دوزخ کلک‌های ردیلائے مختلفی که پیوسته از طرف دول توسعه‌طلب جهان زده می‌شود ؛ و با توجه به جریان بازرسی و قضاوت حیات داوران شوروی، می‌توان فهمید که اصولاً خود این که کازائف را به هیأت مزبور ضمیمه کرده‌اند، توطئه مزورانه و شرارت آمیزی بوده است مبنی بر این که به خاطر ارادت جنگلی‌ها به نامبرده، دهان انقلابیون اسپل ایران را نسبت به قضاوتی که از قبل تعیین شده بود ببندند . شاید هم علاوه بر مراتب فوق ، غرض شوروی از منظم کردن کازائف به حیات مزبور آن بوده است که پس از اعلام رأی هیأت الیاوا، دندان جنگل را از چسبیدن به کازائف نیز بکند ، تا دیگر انقلاب نتواند به جای ابوکف تقاضای اعزام کازائف را بنماید .

به هر حال چنانکه گفته شد، هیأت تحقیق و داوری شوروی رأی تاریخی خود را صادر کرد ؛ حق با خائن است !

آنچه پیوسته طردی
شود انقلاب است

جنگلی‌ها برای پیمودن همه راه‌های دیپلماتیک و مسالمت‌جویانه، دست به اقدامات دیگری نیز زدند . نمایندگان جنگل در شوروی به طرق مختلف کوشیدند تا توجه شوروی را نسبت به نظریات خویش و همچنین نسبت به انقلاب ایران به شکلی مثبت و ویژه جلب کنند . ولی همه تلاش‌هایشان بی‌نتیجه ماند .

در خلال مدتی که نمایندگان جنگل در شوروی بودند ، گنگره‌ای به نام « گنگره ملل شرق » در بادکوبه تشکیل شد که به جای نمایندگان انقلاب حقیقی ایران، نمایندگان گان کودتای رشت به آن گنگره اعزام و شرکت داده شد . و به همین مناسبت نمایندگان جنگل در شوروی،

یعنی حاملین نامه میرزا ، علیه شرکت نمایندگان کودتا به مثابه نمایندگان انقلاب ایران ، ملی نامه های اعتراض آمیزی به کنگره ملل شرق شکایت بردند . واز جمله در ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰ مترضانه نوشتند :

هیأت اعزامی فوق العاده دولت انقلابی ایران ، ضمن نامه مورخ ۱۸ ماه جاری ، تحت شماره ۷۳ به آن هیأت مدیره رسماً اعلام کرد که هیأت وارد از اتزلی برای شرکت در کنگره ملل شرق به سمت نمایندگی از ایران ، نمایندگان حقیقی دولت انقلابی ایران نبوده و نیستند ^۱ .

و در ضمن نامه مزبور خصوصاً توجه کنگره را به حالت استثنائی ایران جلب کردند . و تقابیح تأسف باری را که از حضور نمایندگان غیر واقعی انقلاب ایران در کنگره پیش خواهد آمد ، یاد آور شدند . و پس از این پیشنهاد که « کمیونی برای شور و مطالعه »^۲ در این بابت تشکیل شود ، خصوصاً تقاضا کردند که « ایران را پیش از سایر کشورها در نظر بگیرند »^۳ . و سرانجام هم نوشتند :

هیأت اعزامی فوق العاده پیشنهاد می کند مسأله ایران از مسائل دیگر

جدا ، و دقت مخصوصی در این موضوع به عمل آید^۴
البته به هیچیک از تقاضاها و پیشنهادات مزبور بدل توجهی نمی شود . همه تلاش های سیاسی جنگلی ها نیز بی نتیجه می ماند .

در مقابل همه این تاکتیک ها ، کودتاجیان برنامه قشادر چه بیشتر نظامی را بر قوای انقلابی در دستور روز می گذارند و به جنگلی ها حمله می کنند . با این همه میرزا دائماً به تمام نقرات خود فرمان می دهد که از مقابله با قوای کودتاجی خودداری کنند . میرزا عقب نشینی را به جای مبارزه و مهاجمه متقابل ، تاکتیک انقلاب تبیین می سازد ، تا بلکه باز هم بتواند از راه های مسالمت جویانه دشمنی ها را بر طرف نماید . و لسی مایه تضاد روز به روز بیشتر قوام می آمد و تلاش های میرزا در عدم برخورد نظامی بی نتیجه می ماند .

۱ - سردار جنگل ص ۲۸۹

۲ - « و » ص ۲۹۰

۳ - « و » ص ۲۹۰

۴ - « و » ص ۲۹۰

www.iran-archive.com

ولا تطع كل حلاف مهين.
وامعات مكن هر سو گند خورده دروغ را.
سوره القلم - قرآن

www.iran-archive.com

گرداب

پیکار قلمی جنگل و شوروی

سه سند جناب «مدیوانی» که به همراه «میکویان» وارد گیلان شده بود، همان کسی است که بافتخار ورودش کودتای ۹ مرداد ۱۲۹۹ (برابر با ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۸) در پشت‌علیه میرزا کوچک و همهٔ انقلابیون مستقل و آزادی خواه ایران به وقوع پیوست.

از این شخص و میرزا جمعا سه نامه در کتاب «سردار جنگل» آورده شده است (صفحات ۳۰۲ تا ۳۰۴) که دوتای از آنها، یعنی اولی و آخری مربوط به میرزا و یکی وسط از آن جناب مدیوانی است.

با بررسی این اسناد و اسناد دیگری که بعداً پیش کشیده خواهد شد، ولو هر قدر هم مختصر، به حال بی‌پیرایه‌تری توان اسالت میرزا و نهضت جنگل را که در پیرایه‌رگونه تجاوزی به آزادی و استقلال و شرافت ملی ایران قهرمانانه استقامت می‌کردند، و همچنین وجدان و خصلت فساد انگیز و مدعش دولت شوروی را که برای چند گونی کشش، ملت‌ها را در بازار مکارهٔ سیاست جهانی امپریالیسم مورد معامله قرار می‌دهد (از اکنون صحبت نمی‌کنیم، زیرا امروزه مدعیان انقلابی بسیاری علیه سیاست نفرت انگیز شوروی، از آمریکای لاتین گرفته، تا آسیا و آفریقا و اروپا و بالاخره سراسر جهان برخاسته‌اند که برای رسوایی سیاست پلیدانه میهن‌فروشی پرولتاریای جهان، واقعیات ریشه انگیزی را افشاء می‌کنند. آیا جد* بدین دلیل است که از اکنون صحبت نمی‌کنیم؟) مشاهده کرد.

نورافکن‌های قوی واقعیات، حقایق را بر ملا می‌سازند. و ما اکنون به شیوهٔ خویش، همراه نامه‌های سه گانهٔ مزبور پیش می‌رویم.

توضیحی شاید
اضافی!

نامه اول میرزا که تاریخ ۱۵ ذیحجه ۱۳۳۸ (۱۰ مرداد ۱۲۹۹)
یعنی يك روز پس از کودتای ضد انقلابی ارتش سرخ در رشت (را
برپایای خود دارد ، این طور آغاز می شود:

رفیق مدیوانی ، چون مایل نیستم رفقای خود را درمجامع
عالم بدنام ببینم ، از این جهت لازم دانستم به تشریح اقدامات تحجیر آورتان
مبادرت ، ضمناً شما را متذکر سازم که این گونه اقدامات در مقابل دشمنان
ما و شما چه انعکاسی دارد.

این گونه شروع کردن نامه ، نمایان گر روحیه و عواطف میرزا نسبت به کلیه کسانی است
که به خاطر آزادی و علیه مظالم دیکتاتوری های ملت فروشانه مبارزه می کنند. میرزا هر چند
به زعم آقایان انقلابیون ناز پرورده ، خرافی فال گیری بیش نبوده است ، معذراً همین خرافی
فال گیر خیلی بیش از این گونه ماتریالیست های گویا علمی دارای شرافت انسانی و خصائص
اخلاقی - انقلابی بود . و از آنجا که هر یک کارگر انقلابی و هر مبارز سمجی را که برای
تحصیل استقلال و حقوق بشری خود می جنگید ، قهرمانانه می نمود ، این است که خود را
«رفیق» و دوستدار نهضت انقلابی شوروی، نهضت ضد تزاری، و نهضت کارگری سراسر روسیه
احساس می کرد. او معتقد بود که همان مظالم و یبادهائی که خود جهت انهدام و نا بودی
آنها اسلحه به دست گرفته است ، با کم و بیش اختلاف ، عامل قیام سرخ نیروهای انقلابی
شوروی شده است و به همین دلیل برادری و پیوندی رفاقت آمیز و جدی نسبت به آنها در خود
احساس می کرد . رفاقت و پیوندهائی که ساده دلانه تصویری کرد که در دیپلماسی جلت شوروی
نیز هست . و لذا به خاطر همین پیوند مادی و معنوی بود که نه تنها به علت منافع خلق خویش ،
بلکه همچنین به علت حفظ اصالت و محبوبیت انقلابی رفیقش ، مایل بود نظریات انتقادی خود
را به سمع شوروی برساند تا شاید خیرخواهی های صادقانه اش باعث هدایت دوستش شود و شرافت
و اصالت انقلابیش که لک برداشته بود ، به مرور زمان ننگند.

میرزا به خاطر این که همچنان میزان عواطف خود را نسبت به مدیوانی و شوروی نشان
دهد، احتراماً نام برده را به عنوان «رفیق مدیوانی» مورد خطاب قرار می دهد تا بدین وسیله نیز
شاید بتواند رشته پوسیده ارتباطات انقلاب و شوروی را تعویض و استحکام بخشد. ولی در عوض
جناب مدیوانی در پاسخ نامه میرزا ، با اولین کلمه ای که بر می گزیند گسستگی شوروی و
خویش را از چنگل و شخص میرزا بدین ترتیب اعلام می نماید: «جناب میرزا کوچک خان».

۱ - میرزا در نامه ای که برای یکی از دوستانش می نویسد ، در باره کودتاچیان رشت
که خود را انقلابی و جنگلی ها را مامشات گر و غیر قاطع می نامیدند ، سؤال زیر را مطرح می سازد ،
« آیا انقلابی ها همین موجودات نازنین و در دانه هستند ؟ » به ص ۳۱۰ کتاب سردار جنگل
مراجعه شود.

ممکن است عده‌ای تصور کنند که ما یهوده مته به خشخاش می‌گذاریم و آنچه را که در واقع خود طرفین برایش حساب و کتابی جزئی نیز باز نکرده‌اند، ما دفاتر و کتاب‌های قنادی دمی‌گشاییم. درحالی که به هیچ وجه این طور باشد. زیرا خصوصاً در سیاست هر کلمه و هر حرف اجباراً برای بیان مقصد و هدفی سیاسی به کار گرفته می‌شوند و تازه آن هم با ظرافت و دقت بسیار. تصادفی نیست که میرزا در پاسخ نامهٔ مدیوانی این بار کلمهٔ «دقیق» را از جلوی اسم او برمی‌دارد و کلمهٔ «آقا» را جانشین آن می‌کند: «آقای مدبرانی».

البته مقصود ما از طرح این قضیه بیشتر این است که نشانی از شخصیت و استقلال میرزا به دست دهیم. شخصیتی که در مقابل هر نزاکت و عدم نزاکتی، متقابلاً پاسخی مناسب ارائه می‌دهد. میرزا چون یگانه تکیه گاه اصلی خود را ملت ایران میداند و نیز خود را به حق نمایندهٔ تاریخی مردم ایران می‌بیند، لذا هر گونه توهین، بی‌ادبی، و یا تحقیری را به خود، مستقیماً توهین، بی‌ادبی، و یا تحقیری نسبت به ملت و نهضت خویش می‌گیرد و با جسارت تمام در مقابل آن ایستادگی می‌کند.

ضمناً امید است طرح این گونه مطالب، هر قدر در حاشیه، به هر حال دارای این مزیت باشد که کسانی را که می‌خواهند در فعالیت‌های سیاسی میهن میرزاها و ستارها شرافتمندان و هوشیارانه دخالت کنند، توجه دهد که با دقت و ظرافت بیشتری به اسناد و مدارک سیاسی که گاه در کالبد یک سخنرانی و گاه در کادر یک مکتبه و گاهی نیز در سیمای یک اعلامیه و غیره خود نمائی می‌کنند، بپردازند و آنچه را که گاهی برایشان بسیار عادی و پیش پا افتاده بنظر می‌رسد بازبررسی و فراست بیشتری مورد تحلیل قرار دهند.

لازم به یادآوری جدی است که ما هرگز مدعی نیستیم که جنگلی‌ها پیوسته در مکاتبات خود با دقت بسیار کلمات را به استخدام گرفته‌اند و در نتیجه مکاتبات و اسناد باقی‌مانده از آن‌ها از لحاظ سیاسی و احیاناً فلسفی، مکاتباتی بی‌خدشه و دقیقند. خیر! چه فراوان است جاعائی که انتخاب کلمات و حتی ترکیب جملات فاقد ظرافت لازم می‌باشند و از زیرکی دیپلماتیک نامه‌ها به شدت می‌گاهند. با این همه در بسیاری موارد و خصوصاً در بسیاری از اصول، جنگلی‌ها با فراست و لطافت ارزنده‌ای نامه‌های خود را تنظیم کرده‌اند که هنوز هم ارزش آموزشی آن‌ها محفوظ است.

میرزا در نامهٔ اول خود، برای نشان دادن اسالت داخلی مبارزات انقلابی مردم ایران، بادی از پیکارهای پانزده سالهٔ خود و سایر یارانش می‌کند و می‌نویسد:

توقع مساعدت

پانزده سال است هر یک از ما... در انقلاب ایران زحمت کشیده ایم .
 با هجوم سربازان نیکالووشون انگلیس وقواء دولت ایران مقاومتها نموده، مساف
 داده ایم و مصائب بی شماری را تحمل نموده که کسب حریت کنیم . و
 تمام استقامت ما به این بود که احرار دنیا به ما کمک خواهند نمود . به
 این جهت ورود شمارا به ایران توجه غیبی فرستادیم و با آغوش باز شمارا
 پذیرفتیم و نجات خود را از جنگال انگلیس و مستبدین ایران به مساعدت
 شما تصور کردیم .

مع الاسف تصور آتمان به عکس نتیجه داد .

البته چنان که می دانیم ، در واقع میرزا با ورود ارتش سرخ به ایران هرگز موافقتی
 نکرد ، از تدارک حمله نالوگان روسی بحر خزر به اتزلی اطلاعی نداشت ، و حتی اقداماتی نیز
 جهت جلوگیری از تهاجم آنها به ایران کرد . معذالك پس از پیاده شدن ارتش سرخ در اتزلی ،
 جهت مشخص کردن خط مشی انقلاب با این میهمانان ناخوانده ، با آنها تماس برقرار کرد ،
 که پس از باره ای، مذاکرات ، به خاطر توافق هایی که شوروی نسبت به نقلیات جنگلی ها از خود
 نشان داد، عهد و پیمانی در میانشان به امضاء رسید که فوراً از طرف شوروی ها مورد تجاوز واقع شد.
 لذا در حقیقت بکار بردن «آغوش باز» جهت استقبال از ارتش سرخ ، از بسیاری جهات چیزی
 جز تماد فی ضرورت آمیز نمی باشد .

ولی آنچه در این حاد قیق و جالب تراز همه به نظر می رسد و در حقیقت جان کلام و تأکید شده
 تاریخ و عمل نیز هست ، این است که می نویسد: در واقع نهضت انقلابی جنگل در مبارزه ای که
 علیه انگلیس و مستبدین ایران انجام می داد، از شما (شوروی) حداکثر فقط توقع مساعدت
 و همکاری را داشت . همکاری و مساعدتی که ضمن موادی چند حیطه آن تعیین شد و به امضاء طرفین

۱- این کلمه تمام، در زمره همان کلماتی است که می توان به عنوان عدم دقت در نامه
 های سیاسی جنگل به آن توجه کرد زیرا چنان که عمل نشان داده شده است ، تمام استظهار و
 پشت گرمی انقلاب به کمک های خارجی نبود ، بلکه در درجه اول به حمایت و پشتیبانی ملت و
 نیروهای داخلی توجه داشت .

۲- به نظر می رسد که بردن این گونه کلمات توسط میرزا از جمله عواملی بوده است
 که به دست دشمنان نهضت جهت نفی شخصیت سیاسی انقلابی وی مورد استفاده اهریمنانه ای قرار
 می گرفته است همان طور که بیان پای های کلمات توسط «ستاره» که از لحاظ دستوری صحیح نبوده
 باعث می شد که بگوید: «کردی» ، سید دلانی چون جناب تقریباً آن ها را علم کنند و به تفسیر
 سردار مشروطیت بپردازند. در حالیکه هر یک از آنها، چه ستاره چه میرزا، هر دو در عمل انقلابی
 و اسائن آزادی خواهی و شرافت ملی و صحت عمل و مردانگی، بی رقیب و ممتاز بودند.

نیز رسید. موادی که قبل از هر چیز شامل عدم دخالت شوروی در امور داخلی ایران و همچنین
 مبنی بر تساوی حقوق ملل استوار بود؛ موادی که هر گونه حمایت و یا مساعدت شوروی،
 با پرداخت اجر و بهای آنها از طرف انقلاب همراه بود؛ موادی که هر گونه همکاری
 و کمک شوروی، به تقاضا و به قرارداد های مشخص شده فی مابین بستگی داشت؛ و بالاخره
 موادی که لا اقل عدم حمایت شوروی از مستبدین و انگلیس ها، از آنجا که دیگر ضرورتی برای
 تنظیم شان به نظر نمی رسید، در خلال آن ها گنجانیده نشده بود.... این ها بودند «مساعدت» هائی
 که شوروی می توانست به بهت انقلابی و ملی ایران و مالا به پروتازیای ایران بکند که
 «مع الاسف» هیچ کدام از آنها را که نکرد، هیچ، درست «به عکس» به دشمنان خلق ایران، به
 انگلیس و به مستبدین، «مساعدت» های لازم را رساند تا بهتر بتوانند ریشه های درخت انقلاب
 را از جنگل و در نتیجه ایران بیرون بکشند و بهتر بتوانند جنگل های سرو را به جنگل های
 بید مجنون مبدل کنند.

شوروی با استعمار - ارتجاع پیوند یافت. شوروی متفق ارتجاع - استعمار شد.

بهای توقع
 نهضت ملی و انقلابی ایران از شوروی حتی تقاضای مساعدت
 يك جانیهای را که در بسیاری موارد بر مبنای اترانسپولیم
 ادعائی شوروی استوار بود، نداشت، بلکه در همه جا همکاری ها و کمک های شوروی را در
 چارچوب معاملاتی با پای پای و متقابل قرار می داد. بدین معنی که در مقابل اسلحه، پول آن
 را متعهد می شد؛ در مقابل مستشار، حقوق آن ها را می پرداخت؛ در مقابل به جای ماندن نفرات
 ارتش سرخ در گیلان، کل حقوق و احتیاجات شان را به عهده می گرفت؛ و در مقابل دوستی
 شوروی نیز رفاقت خود را عرضه می داشت. با این همه شوروی از ساده ترین نوامیس انقلابی
 عدول کرد و با خیانت و مخافتی افسانه ای، در کالاهای خویش زنجیر اسارت نهضت انقلابی
 ایران را گذاشت. زنجیر شوروی پای انقلاب را بست، و سلاح انگلیس سر آن را برید.

علت العمل همه مدیوانی جهت پاسخ دادن به میرزا و بیان کردن این امر که در
حوادث ناباب حقیقت شوروی «مساعدت» های خود را به انقلاب ایران کرده
 است، ولی فقط و فقط این شخص میرزا کوچک بوده است که باعث نده کمک های مزبور عامل
 و باطل وی نتیجه بماند، می نویسد:

قبل از پیش آمده های اخیر که علت بزرگ آن خودتان

بودید و شهر را بی سرپرست گذاشتید (و) به جنگل رفتید، میرزا اسماعیل همشیره زاده شامراجست سیمدین فدائی روس و پانصد نفر مجاهد ایرانی که با وسائل و افزار جنگی به اتزلی آورده بودم تأیید می نمود. در این خصوص به شما نامه نوشتم، متأسفانه جواب نرسید. ناچار به ملاقات میرزا اسماعیل شدم. مشارالیه دو روز مرا برای جواب نامه و ملاقاتمان معطل کرد که بی نهایت اسباب تححیر و تعجب بود. آیا برای پیشرفت انقلاب و خارج نمودن دشمن، قوا و لوازم جنگی لازم نیست؟

از این رفتار تعجب آوردان معلوم می شود سر کار در پیشرفت انقلاب و اخراج دشمن قائل به مسامحه هستید.

جناب مدیوانی با آغاز نامه خویش همان طور که سیاست شوروی اقتضاء می کرد تمام کاسه کوزه ها را به سرشخص میرزا می شکند و علت بزرگ تمام پیش آمد های اخیر را خود، میرزا اعلام می کند. بچه مفهوم؟ به مفهوم آن که این خود میرزا بود که علیه قرار دادی که بین انقلاب و شوروی بسته شد، اقدام کرد؛ این خود میرزا بود که به شوروی رفت و علاوه بر دو هزار نفر نیرو که مطابق قرار داد می بایستی از ارتش سرخ در گیلان باقی بماند، نیروهای جدیدی را به ایران کشید؛ این خود میرزا بود که علیرغم تمایلات خودش دست به تبلیغات ایدئولوژیکی ضد مشعبی زد و بدین ترتیب باز هم علیه عهد و پیمان های خویش با شوروی عمل کرد؛ این خود میرزا بود که کالا های تجارت ایرانی را در شوروی که طبق قرار داد می بایستی به نهضت انقلابی جنگل سپرده شود، تسپرده و در دست شوروی ها نگهداشت؛ این خود میرزا بود که دستور داد رفیق کازائف، «رفیق راسکولینکف» و «رفیق ارژنیکندزه» و غیره را که از خودش و از نظریاتش و از جناح اسبیل انقلاب ایران پشتیبانی می کردند، طبق فرامین مستقیم مقامات شوروی از ایران احضار و در عوض همین جناب مدیوانی، جناب ایوکف، و غیره را طبق دستورات مستقیم دیگری به ایران اعزام داشت، تا با خودش، با نظریاتش، و با جناح اسبیل انقلاب مخالفت کنند و علیه مصالح همه آنها دست به اقدام بزنند. آری همه این کارها و ده ها و ده ها عمل دیگر از این قبیل را قبل از هر کسی خود میرزا علیه خودش، علیه خط مشی و معتداتش، علیه جنگل و دولت جمهوری سرخ گیلان به راه انداخته و سرانجام هم علیه خویشتن دست به کودتا زد، یاران وفادار خود را اسیر ساخت و در به در به دنبال دستگیری پاکشتن خویش نیرو گسیل کرد!

ایوالله! پس در واقع میرزا علاوه بر فال گیر و خرافی بودن، مالیخولیائی و دیوانه هم

منطقی شککننده! جناب مدیوانی ضمن این که به سورتی جداً ابلهانه به يك باره «علت بزرگ» تمام اشتکالات را شخص میرزا معرفي می کنند ، حماقت را به آنجا می کشانند که جهت تکمیل گناهان «سردار جنگل» مقهومی را ارائه می دهند که به يك باره تمام اتهامات مزبور را بی اساس می سازد و دوخت پرونده سازی جنابان را قاطعانه از ریشه می اندازد .

جناب مدیوانی برای برشمردن کبیره ترین گناهان میرزا ، به رفتن وی به جنگل اشاره می کنند و این عمل را «بی سرپرست گذاشتن شهر» فتوی می دهند . از این سخن چه نتیجه ای حاصل می شود ؟ این نتیجه که لااقل تا قبل از عزیمت میرزا به فومن ، مسئولیت سرپرستی شهر به عهده وی بوده است . و اگر این جور است ، پس به ناچار بایستی در تنظیم و ترتیب کلیه امور شهر ، قبل از هر کس و پیش از هر کس به نظریات نامبرده که از مسئولیتش سرچشمه می گیرد ، توجه کرد ، و حال آن که ارتش سرخ - جناح اپورتونیست جنگل ، و رقصانندگان سیاسی در هیچ موردی به مسئولیت وی احترام نگذاشتند و هر کار که مورد سلیقه و علاقه خودشان بود ، انجام دادند .

به اضافه ، اگر صحیح است که میرزا «سرپرست شهر» بود ؛ و اگر صحیح است که بنا به تصمیم کمیته ای مرکب از خود آقایان روس های غیر سفید ، یعنی روس ها سرخ و همچنین انقلابیون ایرانی ، دو مقام عمده انقلاب و دولت انقلابی ، یعنی سرکمیسری و کمیسری جنگ ؛ مجتمعاً به میرزا واگذار شده است ؛ و اگر صحیح است که متمرکز کردن مقامات مزبور در دست يك نفر خود به خود به خاطر لیاقت وی از يك طرف ، فقدان چهره های لایق تر از طرف دیگر ، و توجه به شرایط اجتماعی - انقلابی از جانب سوم بوده است ، پس چه شد که با خروج نامبرده از شهر ، فوراً او را که در این سطح از مسئولیت و لیاقت قرار داشت ، رها کردید و به دم دیگران چسبیدید ؟ پس چه شد که فوراً علیه وی و یارانش دست به توطئه زدید ؟

۱ - اگر این مطلب را با خود شوروی مورد مقایسه قرار دهیم ، به این نتیجه خواهیم رسید که در واقع میرزا هم مسئولیت لندن (سرکمیسری) و هم مسئولیت ترو تسکی (کمیسری جنگ) را جمعاً در ایران عهده دار بوده است . و بدیهی است دادن این مسئولیت های خطیر و اساسی به وی مؤید این بوده است که هیچ کسی صلاحیت دارتر از میرزا برای اشغال مقامات مزبور یافت نمی شد . آیا قابل قبول است که فقط چند روز پس از کسب این مقامات ، کشف شود که همین شخص ، مردی مهمل ، ضد انقلابی ، دزد و نالایق می باشد ؟

تا آنجا که هنوز بیست روز^۱ از غیبت نام برده نگذشته بود که کودتائی روی دستش گذاشتید؛ اگر کمترین سمیتمی در همین حرف که میرزا را به عنوان سرپرست شهر خوانده‌اید، داشتید، نمی‌آمدید علیه‌ش روز و کلک کودتا سوار کنید. و اگر هم کسی دست به چنین دسیسهای می‌زد، لااقل فوراً او را به رسمیت نمی‌شناختید. ولی شما بی‌شرمی را به آنجا رسانیدید که نه تنها لمحهای ازمکاری یا دولت کودتاجی خودداری نکردید، بلکه اصولاً خودتان همین کودتا را برپا کردید؛ بلکه قوا و تجهیزات کافی در اختیار کودتا گذاشتید؛ بلکه اصولاً قوا و نیروهای شما بودند که کودتای مزبور را کردند. و سرانجام نیز علیه نیروهای جنگل دست به تعرض زدید. و هرچه نیروهای انقلابی بنابه دستور میرزا که پیوسته آنها را از جنگ با شما منع می‌کرد، از مقابل شما عقب نشستند، باز هم شما از رو نرفتید. به آنها حمله کردید، توپخانه‌های سنگین به کمک گرفتید. و بالاخره تا بابتك دفاع و حمله متقابل پوزه گفتار صنعتان به خاک مالیده نند، از نفس نیفتادند!

نامه جناب مدیوانی چنان که بعداً تکه تکه خواهم آورد، پر است از اتهامات پلیدانه و جسورانه دزدی، شتابناکی بودن، بدتر از دشمن بودن، از انقلاب طرد شدن و غیره درباره میرزا. و بدیهی است که همه این صفات و کیفیات را میرزا فقط در خلال آن بیست روزی که رشت را ترك کرد و به جنگل پناهنده شد، تحصیل نکرد، بلکه از قبل نیز داشت، و معیناً تا قبل از آن، بنابه نظر جناب ایشان، میرزا هم چنان به حق سرپرست شهر بود، به طوری که ترك این مسئولیت باعث پیش آمدن حوادث اخیر شد. و گویا به همین دلیل هم هست که علت بزرگ تمام پیش آمدهای اخیر، خود میرزا معرفی شده است. خوب اگر میرزا از قبل به چنان چهره‌ای مبدل شده بود، پس چرا شما بنابر قبل وضع او را افشا نکردید؛ اگر بگوئید کردیم. ما هم خواهیم گفت پس چرا از این که چنین سارق شتابناکی شهر را ترك کرده است، ناراحت شده‌اید و این عمل او را علت بزرگ پیش آمدهای دیگری معرفی کرده‌اید که جبراً می‌بایستی پسندیده نباشند؟ و حال آن که نه تنها می‌بایستی ناراحت نشوید، بلکه حسن استقبال نیز بکنید. اما اگر بگوئید نه، بعد از ترك شهر بود که میرزا چنین چنان شد، گذشته از این که بایستی خود ترك شهر علت و انگیزه‌ای داشته باشد، آن وقت این سؤال پیش می‌آید که پس چرا از اول علیه نظریات وی و قرارداد فی‌مابین توطئه کردید؟ آیا این که همه فضا یا را به بدك خروج میرزا از شهر بسته‌اید، جز به این دلیل است که هیچ گونه دلیل ویرانه‌ای برای موجه جلوه دادن حرکات خود نداشتید؟ آیا جز این است که در ردای پرونده‌سازی‌های رذیلاانه امپریالیستی گام گذاشته‌اید؟ آیا جز این است که علنی نداشتید که

۱ - میرزا در ۱۸ تیر ۱۲۹۹ به قومن می‌رود و کودتای رشت در ۹ مرداد ۱۲۹۹ صورت می‌گیرد.

بترائید ؟ آیا جزاین است که ولتان ازاین که میرزا با همین حرکت خود اصل توطئه‌هایتان را عقیم گذاشت ، کباب شد ؟

دلش از کجا
می‌سوزد ؟

درواقع ناراحتی جناب مدیوانی از رفتن میرزا به جنگل مطلقاً ازاین بابت است که چرا وی درجای خود نماند تا یا گفته شود و یا به اسارت کودتا درآید و قاتله بخوابد .

هوشیاری میرزا درپناه بردن به جنگل ، خود باعث شد که در نقشه‌های شوروی - انگلیس - ارتجاع ، و یا به قول مسیو روتشتین در « تصفیه نهضت جنگل ، گرفتاری‌های جدیدی پیدا شود . زیرا آنچه برای شوروی و انگلیس - ارتجاع ، برای همه خطرناک بود ، استقلال رای میرزا بود . چه استقلال رای ؟ استقلال رأیی که فقط از کند زندگی و آزادی ملت ایران رمق می‌گرفت . میرزا در مرحله‌ای که قرارداد داشت خصوصاً به منافع و استقلال و آزادی مردم کشورش می‌اندیشید . و لذا به هیچ وجه حاضر نبود که ملامت دست این یا آن سیاست قرارگیرد ، ولو این که آن سیاست خود را به قول میرزا با « کلمات قالب‌زده » سوسیالیسم و اثر ناسیونالیسم و برادری ملل و غیره آذین بسته باشد .

مسلماً خود این کیفیت باعث می‌شد که هر گونه مذاکره جهانی شوروی و انگلیس که منافع ملی ما باشد ، توسط میرزا غیر قابل قبول قلمداد شود و در مقابل آن ایستادگی به عمل آید . درحالی که حزب عدالتیون ، خالو قربان‌ها ، احسان‌الله خان‌ها ، و غیره به هیچ وجه در این مرحله از اسالت و پیوند ملی نبودند . این است اگر میرزا و چهره‌هایی مانند آوازیان می‌رفتند ، دیگر انقلاب ایران چون مومی در دست شوروی قرار می‌گرفت تا بسته به نقش‌های سیاسی خود ، هر طور که دلش می‌خواهد آن را فرم دهد و خطوط دستکش و یا چکمه‌اش را بر روی آن بیندازد ، زیرا آن‌ها در واقع وظیفه پادو ، آن هم پادوهائی توسری خور و گدا سفت را انجام می‌دادند . در صورتی که میرزا به هیچ عنوان نمی‌توانست پاسوی دیگران شود .

شوری پادو
می‌خواست
(و می‌خواهد)

بی‌گمان در مذاکرات کلی انگلیس و شوروی ، و همچنین در مذاکرات دولت ارتجاعی - وابسته ایران و شوروی ، آن وقت دست شوروی پرتر بود که قیاله یازتون انقلاب ایران مطلقاً در جیبش باشد . و گر نه اگر انقلاب ایران در زمره چپ‌های شوروی به حساب نمی‌آمد و استقلال و خودسری مشخصی داشت ، آن گاه شوروی نمی‌توانست در قمار

خویش ، به اعتبار آن چك بكشد ، چكي كه به سادگي در بازار امپرياليسم - ارتجاع قابل خرد کردن باشد . اين است كه توجه اصلي شوروي بر روي ازين برون ميرزا و مثاشي كردن هسته اصلي انقلاب متمرکز شده بود . بقيه فاسدكشائي بودند كه با فوت اين با آن كودك نيز به هر طرف رانده مي شدند .

اين است جان دلخوري جناب مديواني و شوروي از رفتن ميرزا به جنگل .

ميرزا خود علل رفتن خویش را به جنگل در نامه دومي كه در پاسخ همين نامه جناب مديواني مي نويسد ، اين طور بيان

حقايق

مي دارد :

نمايندگان سويت روسيه به ايران وارد شدند به اين عنوان كه باما كمك كنند تا انگليس ها را كه دشمن مشتركمان مي باشند ، از ايران بيرون كنيم و دست خائنين و مستبدان را کوتاه نماييم . و اين مساعدت را چنانچه مي دانيد مطابق موافقت نامه به دوجيز منحصر نموديم : يكي آن كه از روسيه به ما اسلحه داده شود و در عوض قيمت بگيرند ، دوم : نفقات به قدری كه ما تعيين كنيم و بخواهيم . دادن اسلحه را قبول ، ولي گرفتن قيمت را قبول نكردند .^۱ چند روزي از امضاء قرارداد نگذشت كه

۱ - از جمله وظائف انقلابي رژيمها و قدرت هاي انقلابي جهان ، كه خصوصاً خود را از نوع طراز نوين و انترناسيوناليسم مي خوانند ، اين است كه پيوسته بسته به وضع خود به نهضت ها و رژيم هاي انقلابي ديگر ، از كليۀ طرق ممكن و با كليۀ امكانات خود كمك برسانند . از جمله اين كمك ها عبارت است از رسانيدن اسلحه و مهمات به انقلابات و جنبش هايي كه در برابر امپرياليسم ، ارتجاع وغيره ، صف آرائي کرده اند و در پيكر هاي مرگ و زندگي درگيرند . ولي از آنجا كه بنا به مفاهيم ماركسيسم ، فروش هرگونه اسلحه ، به هر عنوان ، در واقع « سوداگري مرگ » محسوب مي شود و در زمره خصائص رژيمها و انقلابات استعماري و سرمايه داري به حساب مي آيد ، اين است كه كشورهاي متكي به فلسفۀ ماركس ، هرگز اسلحه را همچون كالاهاي ديگر در نظر نمي گيرند و معاملات بازرگاني را بر روي آن مجاز نمي دانند . ولذا هرگاه كه پاي رسانيدن اسلحه به نهضت هاي انقلابي درميان مي آيد ، تجهيزات مزبور را نه به عنوان كالاي تجارتي براي فروش ، بلكه به صورت هديه و كمكي بلاعوض و دوستانه در نظر مي گيرند . اين است كه شوروي نيز در مورد رسانيدن اسلحه به جنگل ، هرچند كه به طرق ديگري بهاي آن ها را برداشت كرد ، مع هذا هرگز علناً حاضر به دريافت قيمت آن نشد .

البته در سال هاي اخير ، شوروي حتي به صورت ظاهري به اين اصل ماركسيستي - لينيني -

زمزمه‌های دیگری شروع شد. یعنی به نام جمعیت عدالت می‌باشند با عدم سابقه و اطلاع از روحیه ایرانی، زمام انقلاب را به دست بگیرند. معایب این کار را گفتم. به تصدیق همه، از اقداماتشان جلوگیری شد. دوسه روزی گذشت، همان عده به نام جوانان کمونیست با دستور و حمایت ابوکف که اکثر این اختلافات از وجود وی ناشی می‌شود، در رشت و انزلی مشغول اقدام شدند. در سورنی که به دلایل عقلی و حسی ثابت کرده بودم که امروزه در ایران هیچ گونه مرام افراطی دارای اثر نیست و سیاست سویت روسیه را از بین می‌برد. به دشمن قوت می‌دهد و مردم را (علیه انقلاب) می‌شوراند. چنان که شورانیده است. باید صبر کرد و به تدریج آمال حقه را رسوخ داد. با این حال حرم و خودسری و ریاست طلبی ابوکف، عده‌ای را مجرب کرد که همه این حقایق و نصایح را فراموش کنند. در آغاز کار به همه ادارات دخالت کردند. به دایره جمهوری دست گذاشتند. به شورای انقلاب دستور غیرقانونی دادند. به اموال مردم تعرض نمودند. قدم‌های ضدانقلاب را با این حرکات ناشایسته کردند. در حالی که در منجیل و طارم و دیلمان اشتغال به جنگ داشتیم، آن‌ها در رشت و انزلی به تهیه مفسده پرداختند. بدون اطلاع حکومت افرادی را به نام «کماک میدان جنگ» وارد نموده و با همان عده به ما تاختند. من دیدم اگر در رشت به نام بایستی با آن‌ها بجنگم. زیرا طمع ریاست و غارت آن‌ها مانع درک حقیقت است. و چون معایب جنگ داخلی را می‌دانستم، بالضروره از شهر خارج شدم. حکومت نیز به همین نظر شیر را تخلیه کرد. رفتای شما به این اندازه قانع نشده به تعاقب ما آمدند و در سپیخان به عده‌ای از مجاهدین بی‌خبر حمله کردند، چنان که در انزلی نیز همین عمل را انجام داده، چند نفر را کشتند و چند نفر را اسیر کردند. قوای را که در منجیل سرگرم جنگ با دشمن بود و به پشت جبهه دشمن فشار می‌آورد، متفرق، افرادی را که در ارزاق کار می‌کردند، اسیر و در شهر گردش داده، به چپاول ارزاق دست زدند. به قومن و سومه‌سرا هجوم، تا بلکه اعضاء حکومت و شخصی مرا دستگیر و با دستگیری

— خود را مقید نمی‌سازد و سوداگری مرکب را نه تنها احیاناً با رژیم‌ها و نهضت‌های انقلابی، بلکه حتی با رژیم‌های ضدملی و نیروهای ضدانقلابی نیز سرافرازانة دنبال می‌کند.

این جمعیت هر گونه اعتراض را خفه کنند من که می دانستم
توسل به این اقدامات از آن جهت است که بیستمان جنگش درگیر
شود و به این دستاویز و عملیاتشان سورت صحت بدهند، جاخلالی نموده
و عقب نشستم تا جنگی روی نداده و وسیله تهمنی به دستشان نیفتد که آرزوهای
جاهلانتهشان را انجام دهند

بدلی ماهرانه به طوری که ملاحظه می شود ، در این نامه میرزا شجاعانه و
شرافتمندانه نقش عهد و پیمانی های شوری و همچنین عمله اکره راست و دروغش ، مانند
عدالتیون را افشاء می کند و خصوصاً دقیقاً توجه می دهد که انجام این شمارهای انحرافی و
حرکات ضد انقلابی از طرف شوری و هم پالکی های مطمئن و نامطمئنش بدین دلیل انجام
می شد که احیاناً میرزا و سایر انقلابیون اسیر ایران ، به حساب نجات نهضت و درهم کوبیدن
دهان پادشاهان و هوچی های انقلابی - قلابی ، پیش قدم شوند و علیه آنها دست به عملیات
نظامی بزنند و آن وقت هیاهو کنندگان و جنجال چیان مزبور ، بلندگو به دست در همه جا
جار بزنند که میرزا کوچک و جنگلی ها در حالی که انقلاب در مرحله مبارزه ای خونین و
مسلحانه با بریتانیا و رژیم وابسته ایران بود، از داخل به وحدت و یک پارچگی نهضت خنجر
زدند و پیوندها و ارتباطات تمیین کننده آن را گسسته و در نتیجه شکست انقلاب را که از این
بابت از خیانت مستقیم شوری در هم کاری و هم طرحی با استعمار - اوتجاع آب می خورد ،
به حساب میرزا و جنگلی ها واریز کنند .

ولی از آنجا که ، سردار جنگل ، با مهارت و دقت هوشمندانه ای توانسته بود دست
حریف حقه باز و فساد انگیز را بخواند، این است که جهت خنثی کردن نقشه های ریاکارانه و
توطئه های شوری و پادوهای بی حیثیت و نوکر مفتش ، به تخلیه شهر و سنگر گیری در جنگل
می پردازد و با این شیوه بهانه جنگ داخلی را از گردن جنگلی ها برمی دارد و مستقیماً به
کردن دسیسه بازان می اندازد .

اما عظیم ماندن اصل مزدانۀ حرکات شوری باعث نمی شود که
توطئه گران از راه خود عدول کنند و با ادامه آن را به تعویق
اندازند . زیرا وجود میرزا در جنگل به عنوان محوری جهت
تجمع انقلابیون اسیر از یک طرف و حرکات بی رویه ای که جزو ذاتی برنامه های شوری

بود ، از طرف دیگر ، باعث می‌شد که دوام این وضع هرچه بیشتر به نفع میرزا و جنگل تمام شود و افراد ساده ایرانی وارد درتوطه ، وراثت اقدامات ناپسند و حرکات نابودکننده شوروی و رهبران اپورتونیست‌شان ، کم‌کم منوف آن‌ها را ترک گویند و به لشکر جنگل ملحق شوند . و از طرفی دیگر ، از آنجا که استقرار منطقه‌های اصلی و معتدرا انقلاب در جنگل باعث می‌شد که عملیات خلاف و ضدانقلابی شوروی و سینه‌زنان بومی سیاست ضدترانسینوالیستی‌اش توسط آنان آفتابی شود و سرانجام پس از بی‌آبرو کردن آن‌ها در میان خلق ایران و احیاناً در سراسر جهان ، میرزا و نهضت جنگل به‌خاطر دفاع از شرافت و میراث انقلاب و به‌خاطر دفاع از حقوق و آزادی ملت ایران و خودانقلاب ، درست زمانی اسلحه خود را به‌سوی شوروی‌ها و پادوهای اپورتونیست و ماجر اجوبیشان قراول بوند که دیگر هر گونه لئه سرخ به‌سرنیزه‌ها کردن و یا هر گونه خطابه اترانسینوالیستی را قرائت کردن ، نتوانند مؤثر واقع شوند ، این است که با توجه به کناره‌گیری میرزا ، با توجه به پناه بردن وی به جنگل ، با توجه به نیمه‌کاره ماندن و یا عقیم‌ماندن توطئه و با توجه به این که ظاهراً کودتاچیان مستقر شده بودند ، دیگر ضدانقلابیون روسی - ایرانی راهی جز حمله به جنگل در مقابل خویش نمی‌دیدند . راهی که همه تلاش کودتا بر آن قرار گرفته بود که میرزا از آن بگذرد . میرزا راه خود را برگزید . شوروی عراده‌های خیانت را در همان جاده به حرکت درآورد .

میرزا و جنگل به‌خاطر انتخاب راهی مستقل ، در جاهی نیفتادند که شوروی و نوکران راست و دروغی در جلوی مسیرشان کنده بودند و در عوض خود شوروی و رکابدارانش ، به خیال اینکه نهضت از همان مسیری که آن‌ها پیش‌بینی کرده‌اند ، رفته است ، به امید این که بر بالای چاه بایستند و انقلاب را در اعماق آن سنگسار کنند ، چارنفل در آن تاختند و در نتیجه خود در چاه افتادند .

چنان که مشاهده شد ، میرزا در این نامه خود که به توضیح علل شوروی می‌کوشد
پنانه‌دگیش به جنگل می‌پردازد ، علناً بیان می‌دارد که تلاش
تا خود تاریخ را
بنویسد !
عمده کودتاچیان به رهبری شوروی - انگلیس - ارتجاع - اپورتونیم برای دستگیری خود وی و یاران وفادارش بوده
است که جمعی دوستان و رفیقان بی‌غل و غش آزادی ملت ایران می‌باشند ، و دلیل شکست
برنامه‌ای نیز آن بوده است که شاید بدین وسیله بتوانند عناصری را که به خاطر استقلال
رای و علاقه‌شان به نجات خلق ، از سازش‌های شوروی - ارتجاع - اپورتونیم - انگلیس
و در نتیجه از خیانت‌های شوروی - حزب عدالت پرده برمی‌داشتند ، از ارتباط با ملت بازدارند ،

تا بلکه با خفه کردن معترضین ، خود اعتراض را خفه کنند و نتیجتاً تاریخ را هرطور که خود مایلند بنویسند . زیرا بدین ترتیب به خیال خود می توانستند کسانی را که امکان افشاء حقیقت را داشته اند ، قبلاً ازسرا راه خود بردارند .

می گویند وقتی که جناب نرون دیکتاتور دژخیم و زبون دم می خواست شهر دم را با همه ساکنین مسیحی و مفلوکش آتش بزند ، یکی از نزدیکانش به وی گفت : «نرون ! تو با این عمل خود را در تاریخ بدنام خواهی کرد .» و نرون بدون معطلی پاسخ داد : « تو چقدر ساده ای ! مگر تاریخ را چه کسی می نویسد ؟ من ! من پول می دهم و فشار می آورم تا تاریخ را هم همانطور که خودم دلم می خواهد بنویسند . و خیال می کنی خود را چگونه جلوه خواهم داد ؟ او ! بسیار خوب و مهربان و عادل ! و بدین ترتیب به آیندگان هم خود را به عنوان زحیمی پاک باز و اسیل معرفی خواهم کرد . و آنها هم که جز این سندی ندارند ، پس طبعاً آن را خواهند پذیرفت . زیرا چنان که می بینی ، پیش پیش مردمی که می توانند علیه من شهادت دهند ، توسط سر بازان من در آتش خواهند سوخت .»

بدیهی است جناب نرون نیز مانند همه هم قطاران و هم سیاست هایش ، مفهوم تاریخ را هم همان مغز علی جلادانه اش می فهمید . خیال می کرد تاریخ درواقع همان است که وی می تواند با پول و زور ، آن را بنویسد تا در آن خود را انسانی مهربان ، بی همتا ، عظیم ، و بشردوست جا بزند . اما تاریخ ، یعنی همان تاریخی که اوتصور می کرد قادر است با پول و زور آن را بنویسد و خود را در آن به شفقت و مردانگی و عشق به بیوایان قالب بزند ، او را به همان صورت حقیقی و پلیدش ، و به همان قیافه بی عاطفه ، خونخوار ، سلاخ ، ظالم ، ترسو ، بزدل ، و نامردانه اش ترسیم کرد .

شوروی نیز می پنداشت که با برداشتن سیماهای اسیل و ملی ایران از مقابل خویش ، و توسط این پان آتش سوزی ضد انقلابی و توطئه خیانت بار کریم ، خواهد توانست با بزرگی که خود از خویش می کند ، همچنان دندانهای خون چکان خود را بیوشاند و همچنان مهربان و «سوسیالیست» و «اتر ناسیو نالیست» و «مارکسیست» و غیره تجلی کند . شوروی نیز چون جناب نرون دچار این وهم و گمان شده بود که تاریخ را خودش ، بادسیس هایش ، با تبلیغات جهمی اش ، با زست ها و پزایه هایش ، و با انتشارات وسیع وی همتایش خواهد نوشت . ولی اکنون به خوبی با چشمانی زل زده و حاج و واج می بیند که چگونه تاریخ شوروی را می نویسد . و نه به عنوان یک «سوسیالیست» ، یک «اتر ناسیو نالیست» و یک «مارکسیست» (آنطور که مایل است و مهر تقلبی اش را بر گوشه پرچم و بالای کلاه خویش زده است) . بلکه به صورت یک

۱ - اگر اشتباه نکنم چنین مقاله ای از فیلمی که به نام «موس های امپراطور» در تهران به نمایش گذاشته شد ، گرفته شده است و خود در تاریخی ننوخته ام .

خائن به حقوق ملت ایران ، به صورت يك دشمن خطرناك و بی‌همتنای نهضت انقلابی جنگل ، به صورت يك شريك امپریالیسم در تقسیم امتیازات ایران ، به صورت يك سیاست‌یاز دآنتی‌اوتر-ناسیونالیسم ، و به صورت يك سیاست‌یاز گدا و بی‌شرم که حاضرات گوهر پربهای نهضت‌های انقلابی را به‌بهای ناچیز بازرگانی بر روی چند جعبه لوله لامپا ، چند سبد خرما ، چند ستر جیت ، چند گونی کتش و چند متر محکمب گاز ، به مسلخ استعمار و استثمار پیکشاند . آری ! علیرغم همه تلاش‌ها و توهمات شوروی در نوشتن تاریخ ، تاریخ شوروی را نوشت .

نرون‌ها همیشه کور می‌خوانند .

در سطوری که فوقاً از نامه دوم میرزا به مدیوای آورده شد ، پاره‌ای نکات به چشم می‌خورد که توجه مجدد هم به آن‌هایی فایده به نظر نمی‌رسد :

پاره‌ای نکات

میرزا در این نامه ، حدود هم‌کاری و وحدت انقلاب ایران را با شوروی بر مبنای موافقت‌نامه‌ای که طرفین امضاء کرده بودند ، مجدداً یادآور می‌شود و جان آن را بر دو اصل مشخص می‌سازد : یکی رسانیدن اسلحه مورد نیاز نهضت توسط شوروی و دیگری فرستادن داوطلب و نیرو به حمایت از نهضت . منتها هر دوی این‌ها قرار و مدارها مشروط است به این که قبلاً از طرف انقلاب تقاضائی در این موارد از شوروی بشود . وگرنه به هیچ وجه نمی‌بایستی متجاوز از دوهزار نفر قوای موجود ، قوای از طرف شوروی به ایران وارد شود . و آن‌گاه میرزا بدون معطلی نقض مفاد مزبور را توسط شوروی حتی فقط دوسه روز پس از تنظیم موافقت نامه مذکور افتاء می‌سازد و عهدشکنی و خیانت شوروی را رسوا می‌کند . و بدین ترتیب ضمناً از فساد اندیشه و پرتامه‌ای که بر مبنای آن جناب مدیوای اعلام داشته بود که «میصد نفر فدائی روس و پانصد نفر مجاهد ایرانی با وسائل و افزار جنگی به انزلی آورده بودم ، پرده برمی‌دارد که اصولاً چه کسی از تو خواست که چنین تحفه‌ای را همراه خود بیاوری ؟ که اصولاً تو غلط کردی که آن‌ها را بدون درخواست جمهوری موقتی انقلاب ، ردیف کردی و به انزلی آوردی . مگر قرار نبود که هر گونه ارسال قوای زائد بر دو هزار نفر موجود مطلقاً بنایه تسمیم و تقاضای انقلاب صورت پذیرد ؟ مگر قرار نبود که میزان و نوع اسلحه ها بنابه درخواست انقلاب تعیین شود ؟ پس این عمل که خود معترف به آن هستی ، سند دیگری است بر خود سری‌ها و دخالت‌های شما در امور داخلی انقلاب و دولت انقلابی . بی‌شبهه يدك كشيدين نیروهای مزبور توسط جناب مدیوای در واقع نه به خاطر کمک به انقلاب ،

بلکه برای تکمیل کردن قوای کودتا بوده است. تصادفی نیست :

که با آمدن مديواني نمابنده بازرگانی خوشنایا و میکویان کمیسر تجارت شوروی بهرشت ، کودتائی در ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۸ مطابق نهم مرداد ۱۳۹۹ رخ داد .۱۰

وشکفت نیست سیاستی که برنامه کودتا را طرح ریزی می کنند ، نسبت به عهد و موافقت نامه های احترامی قائل نشود .

فقط
رهبری
و نهضت
داخلی
به هر حال میرزا علی الخصوص به شدت بر روی دخالت های ناروا و غیر مجاز شوروی در امور داخلی نهضت و دولت انقلابی که نتیجه ای جز زیان ملت ایران و سود استعمار از رجوع بیار نخواهد آورد ، انگشت می گذارد . و نشان می دهد که چگونه اقدامات افراطی و غیر منطقی کسانی که میر تأیید شوروی را دارند و دوش به دوش شوروی رزمی روند و احیاناً بسیاری از آن ها تازه از شوروی مهاجرت کرده اند و به ایران آمده اند و در نتیجه به علت عدم آمیزش زندگی انقلابی - علمی با مردم ایران ، از شناخت شرایط تاریخی و روحیات و خصائص آن عاجزند ، باعث جدا کردن نهضت از تکیه گاه اصلی ، توده شده اند .

بیگانه ای که کنار جان من نشسته است ، نمی تواند دید

اشکالی را که من می بینم ، نمی تواند شنید آواهایی را که من می شنوم ^۲ ،

هنری لائیک فلو

و آن گاه است که میرزا با دلجوئی نسبت به شرافت اکبر که متأسفانه از همان اوان پایان خویش به دست سیاست بازان شوروی در بازارهای جهانی به مزایده گذاشته شد ، می نویسد :

امروز در ایران هیچ گونه مرام افراطی دارای اثر نیست و سیاست سوئیت روسیه را از بین می برد .

ولی بدبختانه دیگر شوروی توجهی به سیاست سوئیتی ، نداشت . آنچه شوروی می خواست ارتباط متقابل بازرگانی ، ولو به وقیحانه ترین صور سود آور بود . شوروی دیگر نه به دنبال

۱- سردار جنگل می ۲۶۹

۲- بهترین اشعار هنری لائیک فلو - نشر به دوزبانی . انتشارات سخن ، تهران ۱۳۳۷

ایده آل‌های انسانی و آرمان‌های بشری، بلکه به دنبال ازدیاد روغن و پیه بر روی دیزی می‌دوید. و حاضر بود که عملاً خود «اترناسیونالیسم» را هم برای چرب کردن آب گوشت خود بفروشد. و فروخت.

مبارزه فرهنگی

آن‌گاه میرزا سطری پس از جملات فوق، جمله‌ای می‌نویسد که نه تنها نموداری از شعور اجتماعی وی را ترسیم می‌کند، بلکه ضمناً بیان‌کننده جهت‌گیری شرافتمندانه او به سوی سوسیالیسم

حقیقی نیز هست:

باید سیر کرد و به تدریج آمال حقه را رسوخ داد. منظور از «آمال حقه» چیست؟ سوسیالیسم و ایده آل‌های بزرگ انسانی که برای تحقق بخشیدن آن‌ها، به همان میزان که آتش انقلابی لازم است، تاکتیک‌های فرهنگی و هژانت‌های فلسفی نیز ضرورت دارد.

مبارزه فرهنگی و ایده‌ئولوژیکی، طولانی‌ترین و کندترین مبارزات تاریخ بشری است. هیچ انقلابی قادر نیست به‌همان سرعت که مواضع سیاسی و اقتصادی خدا انقلاب را اشغال می‌کند، مواضع فرهنگی و اخلاقی آن را نیز تصاحب کند. در اینجا جنگ و پیکارهای طولانی، مداوم، و هوشیارانه‌ای لازم است که چه‌بسا صدها سال به طول انجامد. انقلاب بایستی دارای آن چنان فراستی باشد که بتواند در تماس با خلق، نه‌باعتوان کردن مطالبی که وحدت نهفت را با توده‌ها قطع می‌کند، بلکه با طرح کردن مسائلی که پیوند آن را با ملت استحکام می‌بخشد، قدم به قدم مردم را ابتدا برای شنیدن، سپس برای فکر کردن، بعد از آن برای باور داشتن و بالاخره برای ایمان آوردن، همراه آرمان و ایده‌ئولوژی خود بکشاند. انبار کردن خروارها، حتی جواهر، بر اطراف و سرانسان، باعث انهدام، مرگ، و معدوم شدن وی می‌شود. باید پیوسته آن قدر بار ملت کرد که قدرت حمل آن را داشته باشد. این است هنر رهبری. و این است هنر رهبری.

بین حزب انقلابی و توده فرق است. آنچه را که حزب می‌تواند سریعاً برای خویش مطرح سازد و به بحث و جدل و کتک و تصویب نامه‌های داخلی بکشد، حتماً ضرورت ندارد که سریعاً به میان خلق نیز برساند. حزب باید بداند که چگونه با مردم تماس بگیرد. برای تماس با مردم، حزب نمی‌تواند شق‌شق راه رود و از آسمان‌های خود با مردم مرتبط شود، بلکه موظف است آن قدر به طبقه نزدیک شود که بتواند دست آن را بگیرد و آن‌ها را پله‌پله تا سطح خویش ارتقاء دهد. اگر حزب بخواهد هر دستانی را که به سویی دراز می‌شود،

به بهانه این که زگیل دارد، چرك است، میگری است، و زمخت است، از اتفاق خود
براند، دچار منزله طلبی مخوفی شده است. این وسواس مطهرخواهی، دره جدایی حزب
وملت است. این دره گورستان حزب خواهد بود.

حزب قبل از هرجیز با شمارهای روز، تاکتیکهای روز، و برنامههای روز است که
ملت را به همراه خویش می کشاند. واغلب، شمارهای روز، تاکتیکهای روز، و برنامههای
روز، نمی توانند غایت ایده آلها و افکار حزب را در خود متبلور کنند.

چرا حزب بین شمار نهائی و شمار روز، خصوصاً شمار روز را به توده تقدیم می کند؟
زیرا می داند هرگز قادر نیست که تنها با قوای حزبی بردشمن فائق آید و لذا می خواهد
قوای توده را نیز به خود منضم سازد. و ضمناً با تماس با طبقه و توده جهت به میدان کشیدن و بالا بردن
شور خلق، توده و طبقه را تا سطح خویش بالا آورد و به خود - جانی تاریخی بپسند.

مبارزه ایده نولوژیکی و مبارزه فرهنگی، ظریف ترین، طولانی ترین، دقیق ترین،
و شاق ترین مبارزات تاریخی يك حزب انقلابی را تشکیل می دهد. نمی توان تنها با سوزاندن
کتبی که به نظر توده مقدس می آید، به عنوان نخستین عمل فرهنگی، توده را از گذشته و
رسوبات فرهنگی قرونش خلاص کرد و به آرمان جدید و علمی پیوند داد. نمی توان تنها با
آوردن چند گیله شیر برای مادران، مادی بودن روابط مادری - فرزندی و مادی بودن شبهای
بی خوابی و شیر دادن های دوران کودکی را به مادران اثبات کرد و آن را به راههای خویش
کشاند. نمی توان تنها با کثافت کاری در مکان هایی که توده مقدس می پندارد و بسا توهین
بی محابا به همه منویات و ایده نولوژی های خلق، ولوپوسیده، ارتجاعی، مخوف، و در نهایت
ضد انقلابی، مردم را به صفوف انقلاب کشانید. برای مبارزه با هر پدیده و هر مکتبی، راه و
روشی حساب شده و دقیق لازم است. و علی الخصوص در شرایطی که انقلاب متکی به این یا آن
حزب نمی باشد، بلکه با تکیه بر جبهه های از کلیه نیروها و احزایی که برای هدفی مشترک
می جنگند، تشکیل شده است، دیگر نمی توان از مردم و جمعیت های مختلف پرسید: کدام
ایده نولوژی، کدام حزب، کدام آرمان، و کدام فرهنگی را قائلند؟ فقط باید دید که
آیا با استعمار مبارزه می کنند، یا خیر. اگر پاسخ مثبت بود، می بایستی از آن ها استقبال
کرد، ولو این که «خرافاتی»، «فال گیر»، و «موهوم پرست»! هم چون میرزا کوچک جنگلی
بوده باشند!!

بی شبهه چنین وحدتی هرگز به معنی این نیست که این یا آن حزب
از تلاش و کوشش پی گیر خویش در به دست گرفتن رهبری انقلاب
و رهبری جبهه انقلابی خودداری کنند: هرگز! اما چگونه

جگونه باید
پیش قراول شد؟

می‌توان به رهبری نهضت ارتقاء یافت ؟ یا کودتا؟ درحالی که نهضت حتی نتوانسته است درمقابل دشمن وضع نه‌اجمی قاطعی بگیرد وازشرایط تدافعی خود خارج شود ؟ باتجاوزبه عهده‌نامه‌ها و اصولی که وحدت ، خود برپایه آن‌ها استوار است ؟ درحالی که هرگونه تجزیه و پراکندگی قوای انقلابی ، در واقع نه به يك دست‌کردن مثبت انقلاب ، بلکه به تحلیل‌بردن خطرناك قوای انقلاب منجر می‌شود ؟ باعنوان‌کردن شعارها و دست‌زدن به حرکاتی که نهضت را ازتکیه‌گاه اصلی خود ، همچون مائو ازدیریا ، بیرون می‌اندازد و بر روی‌شن‌های ساحل‌شدن‌انقلاب آن‌قدر می‌کوبد تا جان‌دهد و برای سرخ‌شدن در تابهٔ ارتجاع - استعمار آماده شود ؟ یا چه‌چیز ؟ آری باچه‌چیز وازچه طریقی می‌توان در کوران يك مبارزهٔ جبهه‌ای و يك انقلاب آزادی‌بخش ، رهبری نهضت را به‌دست آورد ؟ از طریق مبارزهٔ شجاعانه و فداکاری‌های بی‌دریغ در راه توده . از راه ارائه شعارهای عملی روز . از راه تنظیم برنامه‌هایی که بتوانند خواست‌های مبارزه و مردم را در خود مجسم کنند . از راه سمبیت و علاقهٔ جدی و علمی به انقلاب . از راه انتخاب و ارائه تاکتیک‌های صحیح و محاسبه شده انقلابی . از راه تردیکی فروتنانه به مردم و به همهٔ انقلابیون و راه‌نمائی‌های اصولی آن‌ها . از راه نشان‌دادن شخصیت خود و حزب ، به‌مثابه یگانه شخصیت قابل برای رهبری نهضت . از راه افشاء انقلابی ، سمبانه ، و عینی این یا آن تاکتیک‌کننده و خطرناك این یا آن متفق . از راه هوشیاری در گرفتن مج این یا آن گروه متفقی که کم‌کم با بالادفتن شعلهٔ انقلاب ، راه خود را از آن جدا می‌بیند و به‌صغوف خندا انقلاب می‌پیوندد . و از راه

و وقتی که میرزا می‌دید که مدعیان و آمال حقه ، برای پیاده کردن و پیروز کردن آدمیان‌های خود در اجتماع ، بذری می‌باشند که محصولی جز خار و خاشاک و روت‌نخواهند کرد ، جگرش می‌سوخت . تاکتیک‌های غلطشان را برایشان تشریح می‌کرد . و راه‌های اساسی پیروزی را نشان می‌داد . آخرین خارها قلب انقلاب را نیز می‌شکافتند .

انعطاف

بسیار آموزنده است که انسانی مذهبی و مؤمن به اصول اسلام ، از سوسیالیسم و ... تحت عنوان و آمال حقه یاد کند . در واقع میرزا به خاطر عمقی که در شرافت و دل‌سوزیش نسبت به مردم و اجتماع وجود داشت ، پیوسته جویای حقیقت نیز بود . زیرا اعتقاد داشت که اتکاء به حقیقت بهتر از هر اصل و مرام خشکی می‌تواند يك بنیان انسانی ، انقلابی ، و نجات‌بخش بوده باشد . و چه‌بسا که اگر روزی عملاً می‌دید بین‌مذهبی با ملتشی تنادی تخلص‌ناپذیر وجود دارد ، نه مذهب ، بلکه ملت را برمی‌گزید . آید درست است که بگوئیم : میرزا کاستروئی بود که گوارا بازندگیش پیوند نیافت . جنابان مذبوانی ،

روشن بین ، میکویان ، پشه‌وری ، ابوکف ، وحتى سیمای محبوبی چون حیدر عموغلی ، هیچ کدام نمی‌توانستند وظیفه‌ای را که گوارا در تربیت کاسترو انجام داد ، در پرورش میرزا انجام دهند . طول زندگی با ارز نیکیدراه ، داسکولینکف و کازانف نیز بسیار کوتاه بود .
با این همه ، میرزا از آن‌ها آموزشی بسیار دید .

به حال میرزا در این جا به خوبی روشن می‌کند که نمی‌توان به بهانه داشتن و آمال حقه به یک باره بر آن خلعت پیروزی پوشاند و به یک باره آن را با مردمی که در تحت شرایط و مناسباتی دیگر رشد یافته‌اند و هنوز ریشه‌های فرهنگ گذشته در اعماق زندگیشان با همه استحکام و صلابت خود چنگ انداخته است ، رسوخ داد . برای گسترش دادن یک ایده تئولوژی نیز چون هر هدف دیگری ، می‌بایستی متانت و روشن بینی کافی به خرج داد . حرکات و اعمال عجولانه ، مؤید انقلابی بودن نیست . عوشاری ، پشت کار ، استقامت ، شناخت اجتماع ، شناخت دوست . شناخت دشمن ، انتخاب تاکتیک‌های عملی بسته به استمدادات و شرایط روز این‌ها هستند آنچه به انقلاب دوام و بقاء پیروزی آفرینی می‌بخشد . طرح‌شمارهای افراطی و دست‌زدن به عملیاتی عسبی ، ممکن است انسان را در تاریخ وارد کند ، ولی هرگز تاریخ را نمی‌سازد . شراقت ، صداقت ، وظیفه یک فرد و بایک نهست انقلابی در این نیست که به هر کلکی که شده خود را در تاریخ بچکاند ، بلکه در این است که راهی را برود که تاریخ را می‌سازد ؛ بلکه در این است که تاریخ را بسازد . سازندگان تاریخ ، قهرآ در قلب تاریخ نیز جای خواهند گرفت .

هر عمل خارق‌العاده و پرهیاهویی ، ولو مخالف و مغایر تاریخ ، بالاخره انسان را در تاریخ فرو خواهد کرد . همان‌طور که آن حقیر با شاییدن در زلال‌ترین چشمه عربستان ، وارد در تاریخ شد . ولی تاریخ با ظرافت و دقت هنرمندانه‌ای ساخته می‌شود . انقلاب هنر نیز هست . سهم خوش ، نقشه ، ذهن ، شعار ، و تاکتیک در انقلاب ، بارها و بارها بالاتر ، مهم‌تر ، و اساسی‌تر از خشونت‌بازی و قلنبه‌گویی است . درست‌تر گفته شود : خشونت‌بازی و قلنبه‌پراکنی ، نه مبارزه انقلابی ، بلکه بازی انقلابی است .

انقلابی را از درک گردش نباید شناخت ، از عوشاری سیاسی ، از سمیت آرمان - خواهانه‌اش ، از پیوند جاودانی با مردمش ، و از زیرکیش در غافل‌گیری حریف و سر به‌زدن در مواضع سر به‌خور دشمن باید شناخت .

نهضتی که عوشارانه در راه حاکمیت مناسباتی مرفقی و تعالی‌تر ، شدن و ازگون کردن نظام منحل موجود مبارزه می‌کند ، انقلابی است . انقلاب با استیلا بر اعصاب ، با شناخت شرایط روز ، با دانستگی به علم مبارزه ، با پیوند عملی با مردم ، با شناسائی شیوه‌های مبارزه حریف ، و با طرح شمارها و برنامه‌هایی که عملاً باعث هر چه بیشتر مجرد شدن خصم از اجتماع ،

و وحدت هر چه بیشتر انقلاب با اجتماع می شود ، قابلیت دوام و امکان پیروزی دارد. اجتماعی از گز گرفته ها ، ماجراجویان ، اپورتونیست ها ، آن ها که خود را مافوق توده ها می دانند ، ناآشنایان به خلیقات و عواطف خلق ، یگانگان از میراث انقلابی توده ، ناآگاهان از شرایط انقلابی روز ، بی خبران از حامیان عملی انقلاب در این یا آن زمان مبارزه ، حامیه شناسان کتاب خانهای ، حرفان بی پرستیپ ، والکوبرداران خود پسند ، آری اجتماعی از يك چنین سنگ و ثقال ها ، هر قدر هم که جسور و قهرمان ، هر قدر هم که خشن و بی رحم ، هر قدر هم که برای قتل ها م خمس دچار رعشه بوده باشند ، به هر حال ، نه يك نهضت انقلابی کامل و نه يك انقلاب ساز حقیقی ، هیچ کدام نخواهند بود .

باز هم تصور اقتدای که به نظر میرزا وارد است ، همچنان همان تصویری است که از سیاست شوروی داشت و قبلا یاد آور شدیم . در این جا نیز میرزا علت عمده کودتا و مخالفت هائی را که با وی صورت می گرفت ، در طمع ریاست ، طلبی مجسم می کند . و حال آن که قضیه دارای اصلی سیاسی و اساسی بود . و پاره ای کیفیت ها و خصائص روحی بعضی افراد ، به جای این که تعیین کننده آن باشند ، در واقع اهرمی برای انجام آن بوده اند . جان قضیه در سازش بین شوروی - انگلیس - ارتجاع ایران نهفته است .

شاید مقصود میرزا از حریسان مقام ریاست ، پیش تر اشاره به جاه طلبی های احسان الله خان ها و خالو قربان هاست . بی شبهه آن ها گرفتار چنین بحرانی نیز بودند ، ولی به هر حال روحیات طمع کارانه آن ها نیز محور اصلی کودتا و تندروی های ضد انقلابی نبود . این چرخ ها به قدرت موتوروی از روی گرده انقلاب می گذشتند ، که دسیسه بازی و خیانت شوروی نام دارد . (چنان که باز هم خواهیم دید .)

دور بز نیم بهتر است مجدداً برگردیم به ادامه نامه اول میرزا به «دیوانی»:

«هنوز اطراف گیلان را قشون شاه پرست و عناصر مستبد احاطه

دارند و هنوز قشون انگلیس از حدود گیلان (هم) خارج نشده و مسائل

حیاتی بین ما و شما حل نگردیده است ، با این حال شما در رشت و

اترلی به اختلاف و حتی به منازعه شروع نموده اید ، که هیچ انتظارش

را حتی از دشمن نداشتیم ، چه رسد به شما ها که دوست هستیم ،»

ظرفیت مبارزه هیچ طبقه‌ای در دنیا نمی‌تواند به یک باره کلیه دشمنان تاریخی خود را گور کند. هیچ سیاسی نیز با این شرط که بتوان کلمه سیاست را برایش به کار برد، به یک باره به تمام دشمنان هشتی اعلام جهاد نمی‌کند. بشر هرگز بایک خیز به پایان نمی‌رسد. هر نهضت و هر سیاسی برای این که بتواند منظور و هدف نهائی خود را عملی سازد، جبراً به یک سری اقدامات و عملیاتی دست می‌زند که به عنوان اقدامات و عملیات تاکتیکی مشخص شده‌اند. خلعت این تاکتیک‌های بایستی پیوسته آن باشد که در میدان استراتژی و در جهت هدف کلی قرارداد شده باشند. هیچ ملت، هیچ حزب، هیچ طبقه، و هیچ نهضتی تاکنون نتوانسته است بدون برنامه‌ها، حرکات، شعارها و حتی هدف‌های تاکتیکی به یک باره استراتژی خود را متبلور سازد. به قول نیچه:

در میان کوهساران، نزدیک‌ترین راه، از یک قله به قله دیگر است.

ولی برای پیوند چنین راهی، پاهای چابک لازم است.^۱

و هرگز بشر دارای چنین پاهائی نبوده است که بتواند فاصله بین دو قله را با یک گام پیماید. این فاصله نزدیک را می‌بایستی از راه‌های دور، طولانی، ناآشنا، آموخته، سخت و پر پیچ و خم پیمود. در این مسیر باید از جنگل‌ها، صخره‌ها، رودخانه‌ها و کوه‌راه‌های بسیار، روزان و شبان بسیار عبور کرد و با جانوران و حیوانات مختلفی مصاف داد، در همان حال که با جانوران و حیوانات مختلف دیگری عقد اتفاق بسته‌ام و با می‌بندیم.

به این مناسبت است که در هر مبارزه تاریخی - اجتماعی، این یا آن طبقه، این یا آن حزب، و این یا آن نیرو، پیوسته در طرح کلی استراتژی خویش و در مراحل مختلف مبارزه و در تحت شرایط گوناگون زمانی - مکانی، دوستان و دشمنانی برای خود مشخص می‌کند که در آن اوضاع خاص، با کس متقابل وحدت با آن دوستان، دشمنان خود را که جبراً دشمنان دوستانشان نیز می‌باشند، درهم می‌کوبد و خط خود را از یک موقعیت به موقعیت جدیدی منتقل می‌کند. موقعیت جدیدی که چه بسا از دوستان گذشته، به دشمنان امروز تبدیل شوند و چه بسا نیروهای جدید که برای اتفاق با وی به پشت میز موافقت‌نامه‌های مبارزاتی حاضر گردند. این وحدت و کثرت و این جدائی و پیوند تابداً انجام خواهد یافت که در میدانی ناب و یک‌پارچه، آخرین دشمنان تاریخ، آخرین جنگ مرگ و زنده‌گی خود را انجام دهند و حاکمیت مطلق نیروهای انقلابی قاطعانه تثبیت شود.

این تقسیم‌بندی دوستان و دشمنان، بر مبنای درجه و نزدیکی دشمنی و دوستی آنها را، بشریت در سراسر مبارزات خویش، چه از روی علم و شعور و بر بنیاد تحلیلی علمی و تاریخی

۱ - چنین گفت زرتشت، نوشته، فردریک ویلهلم نیچه، ترجمه، نیروری، جلد اول

وجه به صورتی ابتدائی وجه به شکلی خودبه خودی ، به هر حال در عمل روی هم رفته انجام داده است و انجام نیز خواهد داد .

اصولی از اتفاق بدیهی است در شرایطی که مثلاً دو حزب ، جهت مبارزه با دشمن مشترک خویش به وحدت رسیده اند ، مادام که هنوز خصم خود را از پای در نیاورده اند ، ضمن حفظ همه ماهیت خویش و ضمن حفظ تمام دوگانگی های نهائی خود ، معوضاً هم چنان با یکدیگر وحدت دارند و هر چند پاره ای عملیات اشتداد آمیزی که عملاً نمی تواند به وحدت آنها صدمه ای وارد سازد ، علیه یکدیگر نیز انجام دهند ، با این همه هرگز شمشیری را که علیه دشمن مشترک خویش بلند کرده اند برفرق یکدیگر نمی کوبند . هر گونه خنجر زنی در گردنه متفق که هنوز دوران اتفاق به سر نرسیده است و هر گونه تسویه حساب های نهائی ، در حالی که هنوز نهضت در محاصره دشمن درجه اول و چهار خویش فشرده می شود ، اگر روشن گر بلاغت و حماقت پر مخافت این یا آن متفق نباشد ، مؤید آن است که در واقع متفق ، يك متفق تاریخی نیست ، بلکه به عکس ، متفق تاریخی دشمن است که حیل گرانه برای اخلاف و درهم کوبیدن نهضت ، خود را به صورت دوست بزرگ کرده است ، تا ضمن نفوذ در درون نهضت ، آن را از داخل منجر سازد . این گونه متفقین در حقیقت دینامیت خصم در زیر کف انقلاب می باشند . مهم ترین ، قوری ترین ، و قاطعانه ترین وظیفه نهضتی که از هوشیاری های علمی و عملی بالائی برخوردار است ، تصمیم گرفتن انقلابی درباره این شقاق و لوس های خطرناک داخلی است . رفتن به طرف پل برای پیکار بادشمنی که آن سوی ساحل اردو زده است ، در حالی که دشمن بسب ساعت شمار مخوفی را در کوله بارمان کار گذاشته است و هر لحظه زمان انفجار آن نزدیک تر می شود ، لااقل مؤید غفلت و بی خبری است . پیش از آن که بمب مزبور را از خرچین خود بیرون نیندازیم و پیش از آن که خود را از لحاظ داخلی ، و با هوشیاری سالم نکنیم ، توقع این که بر خصم خویش پیروز شویم ، توفی سوده لوحانه و حتی ابلهانه است .

شوروی و اتفاق آیا نقش اتفاق و همراهی شوروی با نهضت جنگل حماقت و وظیفه بسب ساعتی مزبور نبود ؟ بانکاهای به روابط عمومی نهضت انقلابی جنگل و دولت شوروی پاسخ این سؤال را بدون پروا و رودربایستی می یابیم . پاسخ چیست ؟ چرا ! وقتی که میرزا رسماً اقدامات شوروی را از آن گونه حرکاتی اعلام می کند که هیچ انتظارش را حتی از دشمن ، نیز نداشته است ، در واقع پاسخ مثبتی است بر این که شوروی

وظیفهٔ انجبارات داخلی انقلاب ایران را عهده‌دار شده است .

وظیفهٔ حزب عدالت برای شوروی چه بود ؟ اگر شبهه را به نفع حزب عدالت اقتدار دهیم ، تازه همان وظیفه‌ای بود که ارتش دولتی ایران برای انگلیس داشت . هردو سپاه بومی سیاستهای خارجی بودند . خارجی‌هایی که مستقیماً علیه انقلاب ایران و علیه منافع و مصالح خلق ما توطئه می‌کردند .

بنابراین اصولی که شوروی قبولی آن‌ها را به‌عنوان اصول فلسفی وایده‌تئوریک خویشتن تبلیغ می‌کرد و همچنین بنابه‌همان اصولی که حزب عدالت نیز مدعی الهام گرفتن از آن‌ها بود و همچنین به‌طور کلی بنابر آن اصل عینی و عملی که دوستی دو گروه درامروز و به علت وجود دشمنی مشترک ، طبیعتاً به خصومت ریشه‌ای آن‌ها در فردائی که دشمن مشترک نمی‌شود خواهد انجامید ، تعجب‌آور نبود که بین جنگلی‌ها و حزب عدالت (اگر به فرض محال حزب عدالت را حزب طبقهٔ کارگر ایران فرض کنیم) و یابین ملیون ایران و شوروی پس از خلع پادشاهی پارتی و نابودی سازمان‌ها و قوای استبدادی - استبدادی - ارتجاعی ، تضادی خونین ، جدی ، و نهائی آغاز شود . ولی شرط چنین وضعی شکست قطعی دشمن مشترک بود ، نه‌ضت این که دشمن به شکلی تدارک‌دیده‌تر ، دقیق‌تر ، و اصولی‌تر ، در تدارک نهضت را در محاسرهٔ خود گرفته‌است و هر لحظه دوسر حلقهٔ طغاب را پیش‌تر می‌کشد و خفت آن را آن‌قدر تنگ می‌کند که هر نفس انقلابی را خفه می‌سازد ، متفقین داخلی به جای هر چه پیش‌تر گره زدن دوستانهٔ خویش به یک دیگر و به جای هر چه پیش‌تر هم‌کاری و سمبیت در راه تحقق بخشیدن به خواسته‌های مشترک یک دیگر ، تازه مشعل آتش وجه خصمانهٔ تضاد را بر زیر گره‌های طغاب وحدت بگیرند و آن‌ها را بسوزانند . مشعل‌دار یا ابله ، و یا خائن است . این دوست نیست ، دشمن است . شوروی ابله نبود ، خائن بود . دوست نبود ، دشمن بود .

در حالی که نهضت از همسو مورد تهاجم دشمنانش واقع شده است ؛ در حالی که اعزام هر فرد ، به هر عنوان که باشد ، فقط در صورتی که با خصم ، خصم باشد و علیه آن در مبارزه شرکت کند ، می‌باید از گرمی آغوش نهضت استفاده برد ؛ در حالی که داشتن هر گونه ایده‌تئورزی ، وابستگی به هر حزب ، پیوند با هر گروه ، قراردادن در هر طبقه ، و اشتغال به هر شغل ، مقام ، عنوان و مرتبه‌ای تنها در صورتی که همگی سمبانهٔ صفوف نهضت را برای صف‌آرایی سازمانی در برابر خصم مشترک بپر کنند ، نیایستی به مثابهٔ عاملی مخدر ارزیابی شوند ، آقایان «کمونیست‌ها» ، آقایان «سوسیالیست‌ها» ، آقایان «انترناسیونیست‌های کارگری» ، آقایان «انقلابیون» و آقایانی که «سوسیالیسم را در قریب یک پنجم از کرهٔ زمین پیروزمندانه پیاده کرده‌اند» ، آقایانی که «سلاح به مکتب علمی مارکسیسم بوده‌اند» ، نزدیک‌ترین منتقد انقلابی و شرافتمند نهضت را به بهانهٔ پاره‌ای اختلافات ایده‌تئوریک و به بهانهٔ این که منتقد مزبور از قدرت‌ش که از مسئولیتش ناشی می‌شده ، استفاده کرده است ، قربانی می‌کنند .

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

بازهم تصور متأسفانه میرزا ضمن پیش کشیدن سؤالات فوق ، ممه‌ذا بین این قضاوت که پس کلك بزرگ‌تری در جریان است و ریشه درخت این محصولات و تحیر آور، از مخازن بزرزمینی و مخفی عیقی آب می‌خورد و قضاوت دیگری که همه این‌ها را ناشی از دریاست طلبی، و مقام پرستی عده‌ای و بی‌اطلاعی و غفلت رهبری شوروی اعلام می‌کرده‌است، بیشتر به سوی قضاوت دوم می‌گراید . میرزائی توانست با قاطعیت باور کند که شوروی انقلابی، آن‌هم در این سن و سال و ضمن آن‌همه ادعا و جار و جنجال و در همان حال که طرح حمله به هندوستان را برای جنگل می‌ریخته است ، در راه سازش کاری یا بریتانیا و وحدت با ضدانقلاب جهانی گام برمی‌دارد . و حال آن‌که هنگام پیاده شدن ارتش سرخ به آنزلی، بنابه‌همان یادداشت‌های احسان‌الله‌خان که در شوروی انتشار یافت :

در جلسه‌ای که تشکیل دادیم ، کوچک‌خان گفت: به عقیده من بلشویک‌ها به ایران آمده‌اند تا قوای دنیکی‌ن را تعقیب نموده ، ضمناً با دولت ایران روابط دوستانه‌ای ایجاد کنند .^۱

یعنی بنابه‌خاطرات احسان‌الله‌خان ، میرزا از همان ابتدا خیلی ساده ، ولی در عین حال درست و صحیح دست شوروی‌ها را می‌خواند . ممه‌ذا هرگز اتکائی قاطع و یرا بر روی قضاوت‌های خود نمی‌کند و دائماً مابین دو قطب صمیمیت و عدم صمیمیت شوروی، در نوسان است. چه می‌توان کرد؟ روحیه خرده بورژوائی به علت همین نوساناتش روحیه‌ای خرده بورژوائی است.

پاسخ زورکی جالب است! در برابر سخنان میرزا که روش شوروی و هم‌بالکی‌های بومیش را نسبت به انقلاب جنگل ، آن‌چنان روشی بیان می‌دارد که هیچ انتظارش را از دشمن ، هم نداشته است ، آقای مدیوائی نیز که با کمک و مساعدت‌های احسان‌الله‌خان نامه خود را تنظیم می‌کنند ، می‌کوشند تا به اصطلاح عین مفهوم فوق را ولو این‌که اصولاً هیچ واقعیتی را دربر نداشته باشد ، در نامه جوابیه خویش بگنجانند . و لذا می‌نویسند :

آن چه مهمات از جانب رفقای روسیه فرستاده شد ، به جنگل حمل و علیه رفقای انقلابی به کار برده‌اید که در نتیجه پنج فقر از دوستانمان مقتول و پانزده فقر مجروح گشته و این لطمه بزرگی بود که از جانب شما به انقلاب وارد شد، که به هیچ وجه انتظار دیدنش را نداشتیم. درباره مهمات ادعائی جناب مدیوائی ، ابراهیم فخرائی ، در همان کتاب و سردار

۱ - جلد اول سیاست دولت شوروی در ایران . نوشته ، منشور کرگانی . تهران بهمن

جنگل، در زیر نویس مربوط به همین موضوع، توضیح داده است:

يك قسمت از مهمات در باغ مدیره رشت، (كه طبعاً به دست كودتاچيان می افتد)، چند توپ در سپهخانه و مقداری فشنگ را حسن آلبانی برای توزیع بین طائشی های ایل آلبان، به «زیده» برده بود.

و بدین ترتیب چیزی بدان مفهوم که مورد ادعای جناب مدیوایی است، به جنگل حمل نشده بود. و تازه اگر هم حمل می شد، ایرادی نداشت. زیرا این که اسلحه ها می بایستی به چه مواضعی منتقل شوند، به عهده رهبری دولت انقلاب و خصوصاً به عهده کمیتری جنگ و سرکمیتری انقلاب بود که مسئولیت هر دوی این مقامات به عهده شخص میرزا کوچک بوده است.

مسخرگی اما مسخرگی این جاست که خود جناب مدیوایی، در همین نامه یکی دو صفحه ای خویش (که با کمک و معاضدت بی دریغ آقای احسان الله خان تهیه شده بود)، چنان که قبلاً اشاره شد، تازه یکی از انتقادات وارد بر میرزا را که در سر لوحه نامه خویش آورده اند، این موضوع قرار داده اند که چرا میرزا و وسائل و افراد جنگی، ای که برای نهضت از طرف شوروی فرستاده شده بود، تحویل نگرفته است. جناب مزبور از این عمل میرزا آن چنان حیرت زده شده اند که خود را ملزم دیده اند سؤال کلی زیر را در مقابل وی بکشاند: آیا برای پیش رفت انقلاب و خارج نمودن دشمن، قواء و لوازم جنگی لازم نیست؟ و آن وقت چند سار بعد، از سر نوشت اسلحه ها (که البته مقصود همین ها نیست) بدین صورت اظهار ناراحتی می کنند که آن ها را به مکان های غیر موجهی استقرار داده اند.

خوب! این جا این سؤال پیش می آید که شوروی ضمن این که متوجه بوده است که میرزا سلاح های تحویلی را در راه انقلاب مصرف نمی کند (در جنگل یا به وحوش می فروشد و یا جزو جهیزه زنی در می آورد) و با حمل آن ها به جنگل، عنداللزوم آن ها را علیه انقلاب و علیه رفقای انقلابی، مورد استفاده قرار می دهد، پس چه شده است که باز هم برای این موجود خبیث ضد انقلابی، حتی بدون تقاضای خودش، اسلحه و مهمات می فرستد و تازه دل خود هم می شود که چرا وی آن ها را تحویل نمی گیرد تا مجدداً به جنگل نقل مکان دهد و علیه رفقای انقلابی به کار برد؟

به اضافه، اصلاً به شوروی چه که کمک ها و اسلحه ها پیش را انقلاب چگونه مورد بهره برداری قرار می دهد، به کجا حمل می کند، و به دست چه کسانی می سپارد. همین قدر که شوروی سلاحیت نهضت

کمک، و دخالت
در مصرف

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

توده‌نی

اما میرزا در پاسخ مربوط به سرنوشت اسلحه‌ها ، چنان جواب دندان شکن ، نفرت‌آلود ، و استقلال‌خواهانه‌ای می‌دهد ، که هنوز هم پس از گذشت قریب پنجاه سال ، ماکه آن را می‌خوانیم در خویشتن احساس غرور و سرافرازی می‌کنیم . میرزا در این قسمت از پاسخ خویش و در پاره‌ای قسمت‌های دیگر چنان پرچم استقلال و آزادی خود را به عنوان نماینده خلق ضد استعمار ایران برافراشته نگاه می‌دارد و چنان کردن مردانگی و ثبات در برابر یاده سرائی‌ها و اقسامات استقلال شکن بیگانگان و توکران بومیش می‌گیرد که انسان نمی‌تواند بی‌اختیار نسبت به زبونی و پستی منزجر کننده‌ای که عده‌ای در مقابل این یا آن اجنبی و این یا آن خونه شاگرد پلید استعمار از خود نشان می‌دهند ، احساس کینه و نفرتی پایان ناپذیر نکند . میرزا پرچم آزادگی خود را به مثابه پرچم آزادی و استقلال ملی به اهتزاز درمی‌آورد و اجازه نمی‌دهد کسی در اموری که فقط و فقط خلق ایران حق مداخله در آن را دارد ، دخالت کند .

میرزا در نامه دوم خود به جناب مدیوانی ، باتکیه بر یگانه تکیه گاه مطمئن و همیشگی اش ملت ایران ، دخالت جناب مدیوانی را به عنوان نماینده شوروی (کشوری به حال بیگانه که ضرورتاً نمی‌بایستی در امور داخلی مردم ایران مداخله‌ای بکند) در اوضاع و سرنوشت مهمات مورد بحث قرار می‌دهد و این‌طور می‌نویسد:

اما اسلحه سویت شوروی که به موجب قرارداد به ما تسلیم شد: هر وقت محل صرف اسلحه را ازمین خواستند ، توضیح می‌دهم . چنین پرمشی عجالتاً از صلاحیت رفقای مغرض شما خارج است . زیرا حکومت جمهوری به رسمیت باقی است و برای افساد چند تن خودسر و خودخواه ساقط نشده و به کسی حق داده نمی‌شود به دل‌خواه خویش زمام امور حکومت را به دست گیرد و کشور را تاراج نماید و با ایرادات افسانه آمیز دل خوش دارند .

نکته نظامی

همین‌جا روشن کنیم یکی از عللی که کودتاچیان خصوصاً پای محل و موقع اسلحه‌ها را به میان می‌کشند ، این بوده است که بتوانند از قرارگاه‌های مزبور اطلاع حاصل کنند و در نتیجه بتوانند نقشه‌های نظامی کودتا

را طوری طرح‌ریزی کنند که جنگل از ذخائر اسلحه‌ای خود محروم گردد . و طبیعتاً یکی از عللی هم که میرزا را خصوصاً در عدم بیان چگونگی توزیع و محل استقرار سلاح‌ها مسمی کرد ، جنبه قضاوی قضیه بود . زیرا اعلام این که چه مقدار اسلحه در کدام قسمت و چه مقدار دیگر در کدام موضع دیگر قرار دارد ، خود به خود باعث می‌شد که حریف از کم و کیف تدارکات جنگل آگاهی باید و با اطلاعات بیش‌تر ، دقیق‌تر ، و مناسب‌تری علیه آن نقشه‌های کشنده خود را طرح کند و دست به انجامشان بزند .

میرزا با پاسخ هوشیارانه خود ، مقاصد موزبانه کودتا را عقیم گذاشت .

اما نکته جدیدی که در این جواب میرزا به چشم می‌خورد ، نویدی ضمنی
ضمنی آینده‌ای می‌باشد مبنی بر این که متقابلاً و با هوشیاری و دقت کافی در برابر کودتاچیان و هدایت کنندگان شان استقامت خواهد کرد . زیرا قدری سر بسته و در عین حال قاطعانه می‌نویسد :

به کسی حق داده نمی‌شود به دل‌خواه خویش زمام امور حکومت را به دست گیرد و کشور را تاراج نماید .

این جمله نویدبخش فردائی است که جنگل می‌خواست با منانت وزیر کی کافی ، ضمن جمع‌آوری و تدارک تعیین‌کننده قوا از یک طرف ، و ضمن این که عملاً حزب عدالت و حال ـ میانشان را به دست خود آن‌ها و از طریق اعمالشان از مردم و نیروهایشان کاملاً مجرماً سازد ، سر نوشت کودتا و کودتاچیان را مشخص کند . که بدبختانه این تعیین سر نوشت به جای این که به دست میرزا ، این سبیل نیروهای ملی ـ انقلابی ایران تعیین شود ، چنان‌که بسندها خواهیم دید ، بنابه دلائلی و از جمله به علت دسیسه بازی‌ها و خیانت‌های گوناگون دیگری که از طرف شوروی صورت گرفت ، به دست رژیم منحط وابسته‌ای مین می‌شود که خود میرزا و نهضت جنگل را نیز در فرجام دردناک و آشک آوری فرو می‌برد . فرجام دردناک و آشک آوری که به دنبال آن میهن ما دیگر توانسته است به وضع قبلی خود بازگشت کند .

و جدت تهاجمات
ارتش سرخ به جنگل ،
با مهاجمات ارتش
انگلیس ـ ارتجاع
به انقلاب

چنان که بیان شد ، با این که میرزا هیچ گونه استقامتی را در مقابل کودتا سلاح نمی‌دانست و لذا از هر گونه برخوردی با آن طفره می‌رفت ، منازک کودتاچیان از تعقیب وی لحظه‌ای دست برنداشتند و دمی راحتش نگذاشتند ، تا آنجا که با سلاح‌های آتشین سنگین و توپخانه به وی حمله‌ور شدند . این مهاجمات

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

اجازه نمی‌داد که در کارهایشان شرکت کند . این است که راه را گوشه‌گیری و تقاروت از دور تشخیص داد .

پانزهم تصور میرزا درباره حمایت‌های ارتش سرخ و توطئه چینی‌های نمایندگان شوروی نیز ، پیش‌تر قضیه را از زاویه‌ای به‌جز زاویه سیاست عمومی شوروی می‌دید . بدین معنی که این‌گونه اعمال راهم ناشی از ناآگاهی‌ها و احتیاجات بدخواهی‌های انفرادی عناصری هم چون ابوکف و مدیوانی و غیره برآورد می‌کرد . و خیال می‌کرد که بادر میان گذاشتن حقایق باذعمای شوروی و با روشن کردن آن‌ها ، خواهد توانست درد را از ریشه درمان کند و این میکروب‌های آلوده و مضر را دفع نماید . این است که حتی متجاوز از يك ماه پس از کودتا و ردوبدل شدن نامه‌هایش با جناب مدیوانی ، معهدا در همان نامه‌ای که برای دوستش «یوسف ضیاءیک» می‌فرستد ، می‌نویسد :

چون یقین دارم زمام‌داران سویت روسیه به این‌گونه حرکات رضایت نمی‌دهند و تسامح مزبور مولود عملیات چند تن افراد خوددرو بی‌مایه است و بالاخره با اقدامات سویت روسیه این خراب کاری‌ها جبران می‌شوند ، این است که ساکت و بی‌طرف مانده‌ام تا همه بفهمند که دست دوستی به‌احدی دراز نکرده‌ام و نخواهم کرد . و منتظرم ببینم سویت روسیه در برابر این ناپه‌سامانی‌ها چه اقدام خواهد نمود ۱

در حالی که چنان‌که ما بیان داشتیم و بعدها نیز خواهیم دید ، ریشه تمام این اعمال از خود دیپلماسی عمومی شوروی آب می‌خورد . سیاستی که مقاصد بازرگانی و تسایع مترتب بر آن را ، گویا از طریق سازش با بریتانیا بهتر می‌توانست برای خویش تأمین کند ، تا از طریق حمایت از انقلاب ایران ! و برای طعم ضیافت این سازش ، گوشتی لذیذتر از گوشت انقلاب ایران وجود نداشت .

جاسوسان انگلیس ولی خود میرزا در تحلیل علل این‌گونه اقدامات «تجیر آور» در همان نامه اولی دلیلی ارائه می‌دهد که شاکستن آن بی‌فایده نیست . استدلال میرزا چنین است :

من نمی توانم هیچ دلیلی برای این گونه اقدامات تصور کنم ،
جز آن که بگویم جاسوسان انگلیس در میان شما رخته نموده و این گونه
حوادث راه وجود آورده اند .

این برهان هر چند ممکن است به نظر عامیانه جلوه کند و احياناً دشمنان نهمت جنگل
و دشمنان میرزا ، خود این گونه برداشتها و استدلالات را مؤید تشخیص و شناسایی آخوندی
و ساده لوحانه میرزا تبلیغ کنند ، ولی می بایستی سریعاً اذعان داشت که به عکس ، خود این -
گونه هیاهوها نشانه تکفیر سازی های آخوند مآ پانه می باشند . زیرا در واقع میرزا بر مبنای
پارهای از واقعیات و منجمله مشکوک بودن عده ای از سرمداران حزب عدالت و عده ای از
تندروان و افراطیون ، این طور بر آورد کرده است که جاسوسان انگلیسی در میان رقابش
نفوذ کرده اند و آنها را به چنین اقدامات تحجیر آوری ترفیب نموده اند .

۱ - در این جا بدنیست به او صورت حاشیه به هر حال به قسمتی از یادداشت های بعضی دولت
آبادی اشاره کنیم . هر چند این حاشیه ، حاشیه ای طولانی شود و هر چند همین مطلب را با ابراهیم
فخرائی ، نیز مورد استناد قرار داده باشند ،

... پس از بر هم خوردن نقشه و توقیف الدوله ، انگلستان حوزه ای را که
طرفدار قرارداد شناخته شده اند و بعضی از آنها استفاده مادی هم نموده اند ...
زیربال خود نگاه می دارند . واسطه و حرف ربط این حوزه با سفارت انگلیس
سیدضیاءالدین طباطبائی ... است ...

سیدضیاء در خانه پیلانی خود که نزدیک سفارت (برلانی) انگلیس ،
اما در زمره است ، کمیته ای تشکیل داده مرکب از جمعی از ایرانیان و از
ارامنه دوست و هم فکر و خیال خود . در سیاست داخلی و خارجی این کمیته مخفی
است ...

... بالجمله کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران ،
در قسمتی که باید به دست ایرانیان انجام بگیرد ...

یک جمع از معروفین به وطن خواهی که بیشتر آن از مهاجرین محترم
یکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴ ه) هستند ، به دست یاری آقای میرزا محمد
صادق طباطبائی ، اعتدالی سابق و دوستان او ، حوزه ای تشکیل داده . به خواست
شخصی با مدیر کمیته زرگنده ، به این جمعیت مربوط و در کارها تا یک اندازه با
آنها شرکت می نمایند . این جمع از مسلک پیش خود دست برداشته ، خود را
اکنون سوسیالیست می خوانند ، تا بدین عنوان بتوانند بلشویک ها را قریب
بدهند . در صورتی که عنوان سوسیالیستی به بعضی از آنها به هیچ وجه مناسب
ندارد . خلاصه چیزی که در این وقت خاطر انگلیسیان را در ایران مشوش و

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

حل و بدون ملاک‌های اولیه علمی - سیاسی - فلسفی - اجتماعی آموخته بود، لذا نمی‌توانست به درستی از وحدت‌ها و کثرت‌ها، شرایط انفجار و همزیستی شدید، و نیز سیاست عمومی و بین‌المللی به خوبی پرده بردارد. او به‌خاطر صاف و بی‌پیرانه بودن ایده آل‌یستی خودش، دوستانش را نیز به همین اوصاف باور داشت و مکرر و دورویی و بی‌شرمی را خصوصاً از آن استعمار - ارتجاع می‌دانست. استعماری که دیگر برایش عملاً استعمار انگلیس و ارتجاعی که مستقیماً برایش دستگاه ایران بود. و از آن‌جا هم که در جریان نهضت مشروطیت انحراف انقلاب را به‌دلیل نفوذ جاسوسان بومی انگلیس و مترجمین لباس عوض کرده دیده بود، لذا دچار این توهم ذهنی مبتنی بر قریبه‌سازی شده بود که هر گونه انحرافی در ملت‌خواهی کسانی که مدعی دوستی خلق می‌باشند، به‌خاطر نفوذ جاسوسان بریتانیا یا عوامل ارتجاع است. و این است که به‌شکلی ساده می‌خواهد همه علل اقدامات ضد انقلابی شوروی و عملاً کرده‌اش را نیز در نفوذ جاسوسان انگلیس در میان آن‌ها جستجو کند.

اما با توجه به تمام نکات فوق، ضمناً نیایستی این احتمال را به‌کلی غیرممکن دانست که چه‌بسا این‌گونه استدلال میرزا، خود مؤید مهارتی در بیان غیرمستقیم مقصود دیگری بوده است. بدین معنی که ضمن یک چنین جملاتی می‌خواسته است به وحدت عمل شوروی و انگلیس گوشه‌ای زده باشد!

... متجاسرین گیلانی و قفقازی بلشویک‌نما، در مقابل این اردوی نوی دولتی با جنگ و کربز و گاهی بی‌صدا تا رشت، بلکه تا انزلی عقب می‌نشوند.

اردوی دولتی به رشت می‌رسد و مردم رشت که از تهدید زنده به‌گور رفتن هنوز بدفتن می‌لرزند، رسیدن این اردوی مکمل را به‌رشت نعمت آسمانی تصور کرده، از هر گونه پذیرائی نسبت به آن‌ها دریغ نمی‌دارند و به‌حدی مهربانی حتی به‌نفرات آن‌ها می‌کنند که شتیده می‌شود بعضی از قزاقان از کرده‌های شفاقت‌آمیز خود نسبت به مردم این شهر، در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بودند، اظهار پشیمانی می‌کنند.

(جلد چهارم تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی. نوشته، یحیی دولت‌آبادی.

تهران. اردیبهشت ۱۳۳۱ ص ۵۵-۱۵۰)

توضیح: تصحیح قضاوت‌ها و برداشت‌های آخوندی مطالب فوق به‌هدهد خود خوانندگان گرامی است.

جنگل دندان

نشان میدهد

میرزا پس از این که عدم محاربه خود را با شوروی و حتی جلوگیری از غلبان احساسات جوانان جنگل را قول می دهد ، مع هذا برای این که ذهن شوروی را از این توهم که پس هر کاری انجام دهد ، مخالفین فریادی نخواهند کرد و پرده ها پیوسته پائین افتاده خواهند بود ، پاک کند ، فوراً می نوسد ، ولی :

اگر این اقدامات شما دوام پیدا کند ، ناچاریم به هر وسیله باشد به تمام احرار و سوسیالیست های دنیا حالی کنیم که وعده های شما همه اش پوچ و عاری از صحت و صداقتند . به نام سوسیالیزم اعمالی را مرتکب شده اید که لایق قشون مستبد نیکلا و قشون مستبد سرمایه داری انگلیس است . با یک فرقه آزادی طلب و یک جمعیت انقلابی که مشقت های متوالی چندین ساله دیده و هنوز هم محصور در دشمنان است ، آیا این نوع معامله می کنند ؟ (پاسخ به عهده شوروی است . با دداشت ما .)

و بدین ترتیب مصمانه و سریع اعلام می دارد که اگر ما فعلاً راه مقابله مسلحانه با شما را انتخاب نمی کنیم ، این ضمناً به مفهوم آن نیست که راه افشاگری و راه رسوائی شما را نیز هرگز بر نخواهیم گزید . ما طشت ها را خواهیم گوید . کدام طشت ها ؟ طشت های رسوائی آنهایی که « سوسیالیزم » را سیر اعمال خائنانه ضد سوسیالیستی خویش قرار می دهند . کدام طشت ها ؟ همان طشت هایی که از آن ها فریاد عدم صداقت شوروی به سوسیالیسم و عدم شرافت اترناسیونالیستی شوروی به پا خواهد خاست . کدام طشت ها ؟ آن طشت هایی که افتادش و کوبیدنش باعث بیدار شدن صاحب خانه خواهد شد و مبهمانی را که ابتدای شب در خانه پذیرائی کرده بود و اکنون در نیمه شب مشغول جمع و جور کردن و جاپاول انا نیم منزل می باشد ، رسوا خواهد کرد و نشان خواهد داد درویشی که با کشکول وردا و حالتی ملکوتی ، فارغ از هر گونه پلیدی و زشتی جلوه می کرد ، چه ابلیس سیاه و بی عاطفه ای است که حتی ضمن غارت منزل ، دشنه خویش را نیز برای بریدن سر اهل خانه بران کشیده است

خلاصه بدین وسیله میرزا می خواهد هشدار دهد با این که افشاگری و فتنه گمان ، هر دو را بریتانیا و دولت وابسته به آن به کار می بریم ، ولی برای شما لائق به زودی رسوائی خویش را بسته بندی خواهیم کرد . لائاری اترناسیونالیسم نوع شوروی را باز خواهیم کرد و به همه دنیا نشان خواهیم داد که در دل آن چه نوشته شده است : پوچ !

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

گرچه بعضی از کوته نظران یا عناصر مفسد مملکت چنین جلوه دهند که برای عملیات غیرمنتظره شما فشارهایی که وارد می کنید ، به انگلیس و دولت ایران که دشمنان ما و شما هستند روی آورده ، به ضد شما داخل مذاکره خواهیم شد ، اما هرگز چنین امری به وقوع نخواهد پیوست . و به شما سریعاً می گوئیم هر قدر از شما خلاف انتظار و فساد دیده شود و به ما خصمانه هجوم کنید ، حتی اگر برای شدت تضییقات ، ما را مجبور به دفاع هم یکنید ، باهمه این مراتب محال است به دشمنان توجه کنیم و از آن ها کمک بخواهیم . تیرهای شما را از مهربانی های دشمن خریدار نمی گیریم . ولی در عالم برادری از شما تقاضا داریم ما را در گوشه جنگل به حال خودمان وا گذارید و مجبورمان نکنید که با شما در حال گدورت باشیم و عملیات بیروبه تان را به دنیا اعلام کنیم .

جداً مقایسه این دو نوع برداشت و این دو نوع خط مشی ، برای آن ها که شرافت انسانی شان آب نکشیده است و برای آن ها که نسبت به سر نوشت سرداران و نهشت های اسیر و پالک باز میهن خویش وجدانی دارند و برای آن ها که از فلاکت ها ، استثمار زندگی ها ، بی خانمانی ها ، دردها ، زخم ها ، و مذلت های مردم رنج می برند ، درس های گران بهائی را خواهد آموخت . در همین مقایسه ، چه بسیار ماهیت ها که آفتابی نمی شوند ؛ چه بسیار حیاهو ها که مملوم نمی گردند ؛ چه بسیار مهربانی ها ، عشق ها ، و شیفگی ها نسبت به مردم اسیر و رنج کشیده ایران و خون های اکثیری که مشخص نمی شوند ؛ چه بسیار خیانت ها و نامردی های کسانی که خود را فرشته نجات بشریت جازده بودند ، برملا نمی گردند ؛ چه بسیار روشن بینی ها که انسان به دست نمی آورد ناباری دیگر فریخته این یا آن حرف و این یا آن جنجال را دیوئی و روزنامه ای در مقابل حقایق و واقعیاتی که فاقد ماشین های تبلیغاتی می باشند ، نشود .

میرزا می گوید با تمام این مشقات و فشارهایی که بهما وارد می کنید ، باز هم ما زجرها و شکنجه های شما را از دهر بانی های دشمن خریدار نمی گیریم . و در عوض شوروی و همپالکی های راست و دروغش می نویسند ، به عکس ، باهمه این مشقات و فشارهایی که به شما وارد می کنیم و برای ما اقدامات شما (که همانا گوشه جنگل نشستن است) ناگوارتر از تیرهای دشمنان انقلاب است . و لذا فوری ترین و غلبه خود را نه مبارزه با دشمنان انقلاب ، بلکه پیکار نابود کننده با شما می دانیم .

چرا این طور است ؟ زیرا میرزا و نهشت جنگل از روی سادگی و بدون تحلیل علمی و هوشیارانه سیاست پنهانی شوروی که همانا سازش با بریتانیا و رژیم ضد ملی ایران بوده است ،

روی هم رفته در این رؤیای اثری غوطه می خورده اند که انگلیس و دولت ایران.... دشمنان ما و شما (یعنی نهضت جنگل و ملت ایران از یک طرف و شوروی و عمله اکراه از طرف دیگر) هستند. « در صورتی که دیگر بریتانیا و دولت ایران برای شوروی به آن مفهوم قیافه دشمن را نداشتند و به عکس این دیگر نهضت جنگل و اسالت میهن پرستانه انقلابیون ایران بوده است که دشمنان روز شوروی و ضمناً هم میزهای او را تشکیل می دادند. این بار ملت ایران در سیمای دشمنان روز دولت شوروی عرض و اندام می کرد.

پس پیوسته نیست که شوروی رسماً دشمنان انقلاب را که همان انگلیس و رژیم ضد ملی ایران می باشند، بر انقلاب ترجیح می دهد. آخر شوروی خود نیز هم پیمان انگلیس و رژیم ضد ملی ایران است. آخرین بدین دلیل است که آن ها به دوستان و هم پیمان های امروز یک دیگر در آمده اند و در عوض خلق ایران و قوای انقلابیش به دشمنان و خصم های دولت شوروی و متعینش مبدل شده اند. چرا؟ زیرا بریتانیا و رژیم وابسته ایران بهتر از نهضت انقلابی خلق ایران می توانند منافع آبی و فوری شوروی و اتترناسیونالیسم نوع سبیری را تأمین کنند. متأسفانه میرزا و نهضت جنگل به جان و حدت ها و کثرت ها به خوبی آگاهی نیافته بودند و هنوز برای تحلیل وابستگی رژیم شوروی به جیاول، تجربه کافی حاصل نکرده بودند. آن ها خیال می کردند همان اندازه صداقت و صمیمیت که خودشان نسبت به افکار و ایده آل های شان دارند، شوروی نیز نسبت به آن چه که می گوید داراست. غافل از این که ایده بولوزی در شوروی خیلی زود به سری برای پنهان شدن در پشت آن جهت اغفال بشریت مبدل گردید. غافل از این که ایده بولوزی در شوروی خیلی زود به عاملی برای استتار خیانت مبدل شد، تا به راهنمایی قاطع برای جهت گیری نسبت به این یا آن سیاست، تا عاملی تعیین کننده برای تنظیم و عمل این خط مشی یا آن خط مشی.

به طوری که ملاحظه شد، میرزا پس از هر چیز، سرانجام فقط **عالم برادری!** یک «تقاضا» از شوروی و کودتاچیان می کند. چه تقاضایی؟ این که قطعاً در عالم برادری، آن ها را در گوشه جنگل به حال خودشان واگذارند. اما این عالم برادری، برای این که قاطعانه «تقاضای» آن ها را بر آورده کند، با توپ و سلاح های سنگین بر آنان یورش می برد تا اجساد کشته و بی جانان برای ابد در گوشه ای که تقاضای ماندن در آن را داشته اند، بر جای بماند.

ای یوسف مهربان! کدام برادری؟!

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

بشکلی جمعی و اجتماعی می‌اندیشید. میرزا سربلندی و شرافت خود داد و سربلندی و شرافت یارانش، همراهانش، و کلیه کسانی که علیه امپریالیزم به مبارزه برخاسته بودند، جستجو می‌کرد و می‌خواست. او شاخص بودن را فقط در بالا قرار گرفتن نمی‌دانست، و چه بسا پایه بودن را نسبت به بالا بودن ترجیح می‌داد. پایه ای که وجود سقف بدان پیوسته است.

میرزا هم چون برجی دریائی، پیوسته چراغ خویش را در بحبوحهٔ توفان‌ها روشن نگاه می‌داشت. این بود فضیلت او. و از این رو بود که با دل‌سوزی بسیار نسبت به از دست رفتن حیثیت شوروی که خود را سوسیالیست و اترواسیونالیست اعلام کرده بود و میرزا نیز به سوسیالیسم به مثابه «آمال حقه» گرایش پیدا کرده بود، اظهار نظر می‌کرد. او نمی‌خواست آن جانی که با واژگونی حاکمیت تزاری محبوبیتی در قلب خلق‌های همهٔ کشورهای اسیر استعمار و سرمایه بدست آورده بود، آلوده گردد. او نمی‌خواست خون‌هایی که برای سلامت و سعادت انسان، این مقدس‌ترین همهٔ پدیده‌های هستی و این مقدس‌ترین همهٔ مقدسات، ریخته شده است، به هدر رود. او نمی‌خواست بر روی اجساد کارگران، سربازان، دهقانان و روشنفکران انقلابی و از جان گذشتهٔ اکثرب، پایه‌های سیاست شکن و قیامت‌باری گذاشته شود که علیرغم همهٔ قربانی‌ها و فداکاری‌های آنها، نه رژیم بر بنیاد حق حاکمیت ملل، نه رژیم بر پایهٔ رحمت ملت‌ها و بدولت‌ها، و نه رژیم بر پایهٔ حمایت از انقلابات ضد استعماری، ترقی‌خواهانه، و کارگری، بلکه رژیم بر بنیاد خیانت به انقلاب و سازش با ضد انقلاب استوار گردد. میرزا جداً مایل بود که شرافت اکثرب به همان صورت که گفته شده بود، حفظ شود و می‌کوشید تا بنابه وسع خود، نسبت به انحرافات که در این جریان دل‌پذیر، در درون ایران مشاهده می‌کرد، هشدار دهد.

از این گونه هشدارها در مکاتبات و اعمال میرزا نسبت به سیاست شوروی بسیار دیده شده است که پاره‌ای از آنها را قبلاً آوردیم و اینک نمونهٔ دیگری را تقدیم می‌داریم. میرزا در نامهٔ نخستین خود به جناب‌مندیوانی، پس از این که نسبت به حرکات ناهنجار و ضد انقلابی شوروی و توله‌های مشکوک و راستش اشاره‌ای می‌کند، سرانجام می‌نویسد: در عالم برادری به شما تسبیح می‌کنم که این اقدامات بی‌رویه، شما را در میان دوست و دشمن لک‌دار خواهد نمود. و در ایران مورد تنفر واقع می‌شوید.

که البته جناب‌مندیوانی به هیچ وجه نسبت به نکات بالا و پاره‌ای نکات دیگر که در زمینه‌های گوناگونی از طرف میرزا عنوان می‌شود، اظهار نظری نمی‌کنند و سکوت می‌نمایند. ولی در عوض برای این که بگویند که همهٔ این حرف‌های بی‌ربط ترا فهمیدم، جملهٔ زیر را ارائه می‌دهند:

نسبت شما را درباره اقدامات رفقای ما و راهنمایی‌هایی را که
نموده‌اید ، به دقت خواندم .
و دیگر هیچ !

اتهاماتی پلیدانه و بدیهی است چون پاسخ مستقیم و مشخصی برای آن‌ها نداشته
است و ضمناً نمی‌خواسته که تلافی حرف‌های «نسبت» بار میرزا
را نیز درنیارود ، لذا به يك مشت اتهامات پلیدانه و فاقد شرافت انقلابی متوسل می‌شود و به
«سردار جنگل» ، این درخشان‌ترین سیمای انقلاب جنگل ، صفت‌ها و خصائصی را نسبت
می‌دهد که لایق سرتاپای سیاست‌شان بوده است. اتهامات پلیدانه‌ای که حتی نوکران و مأمورین
علنی انگلیس - ارجاع نیز از واد ساختن چنین تهمت‌هایی به میرزا شرم داشته‌اند .
نمایندۀ شوروی ، به فرزند خلف انقلاب ایران ، به درسدۀ این وجهی چنین تهمت
می‌زند :

.... به علاوه وجوهی که از مردم گرفته شده ، معلوم نیست به کجا
سرف شده
و بدین ترتیب با قی کردن هر گونه عاطفه و انسانیتی ، اتهام سرقت و تصاحب دزدانۀ
اموال انقلاب را به شریف‌ترین ، پاک‌ترین ، و حتی عارف‌ترین چهرۀ نهضت انقلابی ایران
نسبت می‌دهد .
چه بسا که پستی و ذلالت در سیاست شوروی بسیار ، و بسیار سهمگین‌تر از حنی امپریالیسم
مشاهده می‌شود .
مقصود جناب مدیوایی کدام وجوه است ؟

به عنوان اعانه ، وجوهی از مردم رشت و سایر نقاط گیلان
دریافت شده (بود) که قسمتی از آن صرف هزینه قشون و قسمتی دیگر برای
تأسیس بانک ملی اختصاص یافته بود .^۱

شکوائیه ابتدا بد نیست که در این مورد به قسمتی از نامه میرزا به دوستش
و یوسف ضیاءیکه اشاره کنیم . میرزا در این نامه خود پس از

۱- زیرنویس شماره ۱ کتاب سردار جنگل ص ۲۹۳
توضیح : زیرنویس توسط نویسنده کتاب ، ابراهیم فخرایی نوشته شده است

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

جان بسیار، هیچ مال و ثروتی از خود به جای نخواهد گذاشت، تا کمترین حجتی برای سحت اتهامات پلیدانه شوروی - کودتا شود. زیرا پس از مرگ دردناک میرزا :

در کاوشی که از جیب و بغل میرزا از طرف سالار شجاع به عمل آمد، تنها يك سكه نقره يك ريال يافت شد، به ضمیمه يك مهر سجع كوچك، و دیگر هیچ.^{۱۰}

این بود ثروتی که میرزا، یعنی کسی که می توانست با قدری تزلزل انقلابی، شاه شود، به همراه خود حمل می کرد. همان ثروتی که جناب مدیوایی مدعی سرقت آن توسط میرزا شده بود.

اما میراثی که برای زنتش گذاشت چه بود؟ بهتر است به آخرین صحبت های وی با همسرش استناد کنیم :

شاید این هم جزء مشیت الهی باشد که امید و آرزوی چندین سالدام زیر تلی از حوادث و آلام زندگی مدفون شوند. ولی این آخرین کلام را باید بدانی که چون همسرت دزد نبود، لاجرم افعال دنیا نیز چیزی نیستند و خست. خیلی چیزها در حقیقت گفته اند، اما تو که از همسرت حتی برای روزگار نامعلوم و ایام آئینده ات، كوچك ترین ذخیره ای در اختیار نداری، بهتر از هر کس دیگر می توانی درباره ام قضاوت کنی.

این است سارق مسلحی که جناب مدیوایی مجسم می سازند.
این است مردی که جواهرات و اموال انقلاب را به سرقت برده است.

چنان که قبلا بیان داشتیم، پاسخ جناب مدیوایی به میرزا به جای بازهم اتهاماتی پلیدانه
این که در واقع پاسخی به نامه وی باشد، فحش نامه و اتهام نامه ای پلیدانه و بی شرمانه بود که نمونه ای از آن را ارائه دادیم.
اما اضافه بر آن تهمتی است که در واقع جناب مزبور خواسته اند پایه میان کشیدن آن میرزا را به ویکنا توری و مقام پرستی متهم سازند. دیکنا توری و مقام پرستی ای که کاملاً از تحريك انقلاب می کاست :

تمام امور را تنها در دست شخص خود گرفته و با هیچ يك از رفقای

۱- سردار جنگل می ۳۹۰

۱- سردار جنگل می ۳۸۵

قدیم خود (احسان‌الله خان و خالو قربان) که در کلیه زحمات با سرکار شریک
تصمیمات بوده‌اند، مشورت نکرده و آنان را بالاخره از روش و رفتارشان
متنفر ساخته‌اید، که اجباراً از شما دوری جسته‌اند. و شما اظرافیان
خود را از عناصر خود پرست و ضد انقلاب جمع نموده؛ نتیجتاً با
وجود همیا بودن همه نوع وسایل برای حمله به دشمن، دوماه در رست نشسته،
حرکتی ننموده‌اید....

اولا

اولا درباره مقام پرستی میرزا و در عوض وادستگی اشخاصی چون
احسان‌الله خان و خالو قربان، و ضمناً شخصیت‌های آنها، بهتر
است همین‌جا اظهارهای حرکات و سرگذشت و عاقبت هر سه، بادی بکنیم؛
البته چون درباره میرزا بحث جداگانه‌ای را آغاز کردن فعلاً ضرورتی ندارد (زیرا
تاکنون قدری او را شناخته‌ایم و بعداً نیز خواهیم شناخت.) لذا از ترسیم سیمای وی
می‌گذریم. اما:

طرحی از

احسان‌الله خان

اما درباره احسان‌الله خان.
این مرد نیز چون بسیاری از رزمندگان آزادی‌خواه ایران، پیش از
هر چیز از شور و انقلابی‌پر بود و در عوض از شور سیاسی بی‌بهره، یا
کم‌بهره بود. او نیز مانند کلیه هم‌تبیان خود، زندگی آتشین و ناآرام ماجراجویانه‌ای
داشته است. و هر قدر هم که آلت دست این یا آن سیاست قرار گرفته باشد و یا هر قدر هم که
خلاف مصالح ملت ایران و انقلاب خلق اقدامات بی‌رویه‌ای صورت داده باشد، معذالک هم چون
که حیدر عواغلی، نمی‌توان او را نیز خائن، به معنی جیره‌خوارا جنبی به حساب آورد. پاره‌ای
اعمال این مرد نیز به‌سان پاره‌ای اعمال حیدر، قبل از این که به علت سرپرستی و وظایفی
خائنانه صورت گرفته باشد، به علت ضعف دانش سیاسی و غرور و خودپسندی ناپسندش، عملی
شده است.

احسان‌الله خان پس از لو رفتن کمیته تروریستی مجازات که به رهبری او وعده‌ای دیگر
از شوریدگان گسسته تشکیل شده بود، از دست دولت مرکزی به‌جنگل پناهنده شد و در:
نزد میرزا کوچک خان متحصن شده و او (میسرنا) با همه اسرار
و ثوق الدوله، به تسلیمش (تسلیم احسان‌الله خان به وثوق الدوله) رضایت

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

شمارت‌های تنگینی را ببیند .

این است سیمای ساده‌ی یکی از شخصیت‌هایی که جناب مدیوانی سرکوفت آن را به میرزا می‌زند و در مقابل وی علم می‌کند .

جاء دارد برای این که نمونه‌ای نیز از چگونگی اظهار نظرها و برداشت‌های سیاسی و انقلابی احسان‌الله‌خان را به دست داشته باشیم به خاطرات وی مراجعه کنیم .

احسان‌الله‌خان در خاطرات خود که در مجله «نوی و مستک» چاپ شوروی منتشر می‌کند، پس از این که از موضوع نخستین جلسات مذاکره جنگل و شوروی سخن به میان می‌آورد، سرانجام می‌نویسد :

اساس مذاکرات میرزا کوچک با بلشویک‌ها روی این اصل بود که بلشویک‌ها قول دادند که در کارهای داخلی جنگل مداخله ننمایند . در جلسه‌ای که تشکیل دادیم ، کوچک‌خان گفت به عقیده من بلشویک‌ها به ایران آمده‌اند تا قوای دیکین را تعقیب نموده ، ضمناً با دولت ایران روابط دوستانه‌ای ایجاد کنند . من در جواب گفتم این عمل بلشویک‌ها کاملاً طبیعی است ، زیرا آن‌ها در جنگ‌های داخلی فاتح شده و دولت کارگری تشکیل داده‌اند ، حالا هم باید روابط و مناسبات خود را با سایر دول معلوم سازند . و به این ترتیب هم بر جنگ‌های فرضی و واجب است که تمام قوای خود را برای گرفتن تهران صرف کنند . زیرا اگر بلشویک‌ها بنا باشد که با دولت ایران روابط حسنه ایجاد کنند ، مناسب‌تر خواهند دانست که این روابط را با دولت انقلابی مستحکم سازند .

کوچک‌خان که اظهارات مرا شنید گفت خواهش می‌کنم سطحی و سرسری تصمیمی اتخاذ نکنی . آن‌طوری که لازم است عمیقانه در این موضوع فکر کرده و آن وقت تصمیم بگیریم^۱ .

به طوری که ملاحظه می‌شود چنین بوده است چگونگی درفشان‌های خردمندانه احسان‌الله‌خان درباره رابطه یک سیاست اترناسیونالیستی نسبت به یک انقلاب سدامتعماری و حکومت ارتجاعی - وابسته مرکزی . چه مهم‌الشی !

بنا به چنین برهان قاطعی ، اولاً پس از استحکام دولت شوروی ، دیگر هیچ انقلابی در جهان نمی‌بایستی از شوروی به حساب اترناسیونالیسم ادعایش تقاضای کمک ، هم‌کاری ، و شناسایی داشته باشد . زیرا شوروی فقط موظف است که حکومت‌های مرکزی را به رسمیت بشناسد .

و ثانیاً اکنون که شوروی ضرورتاً بین شناسائی جبهه آزادی بخش و پشیمان دولت ارتجاعی - آمریکائی سایکون، نه دولت مزبور، بلکه جبهه انقلابی را به رسمیت شناخته، از اترناسیونالیسم عدول کرده است. و ثالثاً جبهه آزادی بخش و پشیمان نیز مادام که پایتخت را به تصرف در نیاورد، است، نمی بایستی بنابه اصول اترناسیونالیسم کارگری که شوروی مدعی آن است، توقع هیچ گونه شناسائی و کمکی را از شوروی داشته باشد.

ای مغزهای پولک!

اما خالوقربان!

طرحی از خالوقربان

خالوقربان، یا خالوقربان مردی به غایت ساده و احیاناً کودن بود. این شخص سر دستمعه ای کرد بود که در کومه ای خلخال گیلان مشغول به کار تیغ زدن گونها و جمع آوری کنبرا بودند^۱. پس قیام میرزا، وی نیز به جنگل پیوست و در تحت رهبری میرزا مبارزات ارزنده و قهرمانانه ای انجام داد. ارتش سرخ همان سان که احسان الله خان را به خاطر شور و خودنمایی ماجراجویانه اش به آلت دست سیاست ضد انقلابی شوروی مبدل کرد، از خالوقی و خودخواهی ساده لوحانه خالوقربان نیز بهره جست و رابطه دوستانه او را با میرزا بهم زد، تا سرانجام با کودتای رشت، وی نیز با نیروهای تحت فرماندهی رسماً در برابر میرزا صف بست. بعدها که قدرت جنگل رو به تحلیل می رفت و زهر خیانت های شوروی یکی پس از دیگری اعضاء و واحدهای انقلاب را از کار می انداخت، خالوقربان با قود تضمین از طرف سردار سپه، با همه نفرات هم رای خود تسلیم ارتش دولتی شد.

شکل قضیه بدین صورت بود که پس از توافق و سازش شوروی با انگلیس و دولت ارتجاعی - وابسته ایران (به يك حساب) فقط در راه در جلوی پای انقلاب گذاشته شد: تسلیم به قوای دولتی و با رفتن به باکو و شوروی. در این میان:

به کلیه رؤساء انقلاب از کرد و غیر کرد (از طرف شوروی) تاکید می شد که هر چه زودتر به طرف باکو حرکت کنند و یا به قواء دولت تسلیم شوند. و بهانه ظاهر آراسته ای که در این اسرار و تاکید دخالت داشت این بود که دولت شوروی با دولت ایران قرارداد بسته و راه تجارت شوروی با ایران که گیلان است باید از هر گونه اغتشاش و نا امنی مصون و پاک باشد^۲. حتی برای عزیمت به باکو ضرب العجل نیز تعیین می کردند. و عمل شدن نظریاتشان را جداً از رؤساء دستجات انقلاب خواستار بودند^۳.

۱ - سردار جنگل ص ۴۰۴

۲ - این داستان مربوط به قرارداد خانثانه ۱۹۲۱ می باشد که مدتی بررسی خواهد شد

۳ - سردار جنگل ص ۳۹۰

در مقابل چنین اوضاعی، تنها کسی که بین احسان‌الله‌خان و میرزا و خالوقربان نه‌حاضر به‌ترك ایران و نه حاضر به تسلیم به‌قوای دولتی، نه‌حاضر به ترك انقلاب و نه‌حاضر به‌رفتن به باکو شد، شخص میرزا بود که همراه سایر انقلابیون پاکیار، تسلیم‌ناپذیر، وفادار جنگل، که درهمه‌جا و درهمه حال با ملاک‌های ملی و آمال ضد استعماری مبارزه می‌کردند، مبارزه را ادامه داد. و در عوض احسان‌الله‌خان قرار به شوروی و خالوقربان تسلیم به قوای دولتی را برگزید. خالو قربان که پس از تشریفات که ضمن آن به تسلیم ارتش دولتی درمی‌آید، فوراً هفت تیر خود را درمی‌آورد و به سردار سپه تسلیم می‌کند. ولی سردار سپه اسلحه او را به خودش پس می‌دهد و ضمناً و به لقب سالار ظفر مفتخرش^۱ می‌سازد و همچنین با درجه سرهنگی، ضمن این که سرپرستی نیروهایش را همچنان به خودش واگذار می‌کند، او را برای جنگ با داسمیل‌خان سمیتقو^۲ به آذربایجان می‌فرستد.

کریم‌خان کرد که روزگاری در رفت حکومت فعال مایشائی داشت، از عمل خالوقربان در تسلیم شدن به قوای دولتی ناراضی بود. حتی در بحبوحه حریانات تسلیم، یکی دوبار تصمیم به مخالفت گرفت و از این که او را به بازی نگرفته‌اند، قصد داشت از تسلیم به دولت سر باز زند و از خالوقربان جدا شود. لیکن با ممانعت رفقایش مواجه گردید که او را از این عمل بی‌خلاف عقل بر حذر داشتند.

نام برده (کریم‌خان) در یکی از روزهای نبرد با سمیتقو که خاطرات شیرین دوران حکم‌فرمائیش را در رشت به یاد آورد و با ذلت و نکبت این ایام مقایسه کرد، سخت به هیجان افتاد و از فرط عصبانیت خالوقربان را مورد حمله قرار داد و بعد از جمله دشنام کردی، موزرش را کشید و وی را به قتل رسانید^۳. خالوقربان مردی جنگی، پر جرات، جسور، و بی‌پاک بود. این مرد کسی بود که در یکی از مشقت‌بارترین شرایط و روزهای انقلاب که نیروهای جنگل به شدت تحلیل رفته بود و از همه طرف در محاصره ضد انقلاب قرار داشت، حاضر شد که با وظیفه خط محاصره دشمن را بشکند و نیروهای انقلاب را از خفت خفقان نجات دهد. و همین کار را هم کرد.

خالوقربان و احسان‌الله‌خان، مادام که پای شوروی در میان نیامده بود، هر دو از یاران وفادار جنگل و میرزا بودند و مشقات فراوانی را کشیدند که با پای مردی دلیرانه‌ای همه آنها تحمل کردند و هرگز نیز از میرزا جدا نشدند. به طوری که ضمن پی‌گردهای ضد انقلاب و ضمن همه درهم‌پاشیدگی‌های انقلاب که گناه عمده آن به عهده تاکنیک‌های روحانیانه میرزا بود، معیناً هر سه (به اضافه میرزا) به انقلاب وفادار ماندند. و با این که به خاطر تفرقه قوای

۱ - سردار جنگل می‌۳۰۵

۲ - سردار جنگل می‌۳۹۷

دشمن ، هر سه از هم جدا شدند و هریک از مسیری جداگانه رفتند ، مضافاً بازم پس از دوره‌ای فراق و موقتی پس از تحمل شدائد بسیار ، باری دیگر در جنگل‌های فومنات به گرد هم جمع شدند و دست‌های یکدیگر را دوستانه فشردند و راه‌های مبارزه را مجدداً به اتفاق هم پیمودند . ولی وارد شدن شوروی به محفل آن‌ها باعث کدورت و جدائی و سرانجام نیز باعث دشمنی آن‌ها شد . تا آن‌جا که خالوقربان به موجودی استحاله یافت که سر بریده میرزا ، این محبوب انقلاب جنگل را به مثابه هدیه‌ای خود نمایانه ، برای سردار سپه برد . مجدداً یاد آور شویم که بی گمان احسان‌الله‌خان و خالوقربان هر دو مردان شجاع و متهوری بودند ، ولی این شجاعت‌ها طوری بود که روی هم رفته می‌شد جمله زیرین را درباره آن‌ها صادق دانست :

من شجاعان را دوست می‌دارم ، ولی شمشیرزن بودن تنها کافی نیست .

شخص باید بداند که شمشیر خود را علیه چه کسی باید به کار برد !

فر در یک ویلیم نیچه

وید یختانه آن‌ها به درستی نمی‌دانستند و شمشیر خود را علیه چه کسی به کار برند . آنان شمشیر به دست به دور خود می‌چرخیدند ، بی آن‌که توجه داشته باشند که گردن دوست یا پای دشمن ، کدام یک را می‌اندازند . و همین ضعف شعور و دانستگی باعث شد که سرانجام شمشیرشان برای فرو رفتن به قلب انقلاب دور نتیجه همراهی و حمایت از ضد انقلاب نیز به کار گرفته شود .

این دردی است که سراپای نهضت خلق ایران را پیوسته گرفته‌است . دردی قلیج‌کننده . دردی قلیج آفرین . چه بسا شجاعت‌های اشخاص شریفی که چون از دانش و شور و کانی برخوردار نبوده‌اند (و نیستند) ، به جای این‌که سنگی از جلوی پای نهضت بردارند ، به وبال کردن انقلاب نیز تبدیل شده است .

بدون دانستگی ، شجاعت چیست ؟ سنگ عظیم بی‌ریشه‌ای است بر بالای کوه که هر کس آن را زودتر هل دهد ، رقیب خود را در زیر آن له خواهد کرد . وجه بسا که ضد انقلاب زودتر بتواند این توده‌های یقور سنگ و سادوچ را لکد بزند و بر روی انقلاب بفلطاند .

ای مردان شجاع بدانید که شمشیر خود را علیه چه کسی به کار می‌برید . این است استغاثه و التماس تاریخ و انقلاب از شما .

به هر حال ! این دوترا با این حرکات نهائی و خصائص عمومیشان ، همان‌هایی هستند که جناب مدیوایی و سیاست شوروی در مقابل میرزا و انقلاب جنگل قرار می‌دهند و غلظت و بزرگی آن‌ها را به رخ میرزا می‌کشاند . و ضمناً همین‌ها از جمله افزارهای ساده دست

شوروی برای تکمیل توطئه کودتای رشت بودند. جناب مدیوانی به حمایت از رفتار و کیفیات این‌هاست که به میرزا اتهام دیکتاتوری و خودپسندی می‌زند و از «تفر» این‌ها نسبت به میرزا است که جانب‌داری می‌کند. و با صحیح‌تر گفته شود: تخم خودخواهی‌های آن‌ها را به موقع می‌شکند و تفر را از ایمان آن بیرون می‌آورد و به جان انقلاب می‌اندازد، تا انقلاب را در آستانه تحولات ویرانگرهای وسیع آینده‌اش به خاک سیاه بیندازد. این «اول» خیلی طولانی شد. اما ثانیاً:

ثانیاً ثانیاً فرضاً که میرزا بسیار جاه‌طلب بود و کلیه مقامات را برای خویش منظور کرده بود و آقایان احسان‌الله‌خان و خالو قربان را به آلائی والوفی نرسانیده بود. خوب! آن‌ها که به‌زعم جناب مدیوانی، وارسته از حب‌جامو مرتبت بودند چرا از این حرکت میرزا «متفر» شدند و برای به‌دست آوردن مقام و موضع وی دست به کودتا زدند و با خائنین به‌منافع خلق ایران به وحدت ابلهانه‌ای رسیدند و در نتیجه باعث تجزیه انقلاب شدند، که سرانجام قهری آن چیزی جز شکست نهضت نمی‌توانست باشد؟

کبابه‌دار تجزیه جای آن دارد مجدداً به یاد آوریم که چندین سال مبارزه گرم و سرد انقلابی و چندین سال پیروزی‌ها و شکست‌های توان‌فرسا، هیچ‌کدام باعث نشدند که احسان‌الله‌خان و خالو قربان در برابر میرزا بایستند و ضد او دست به حرکات و اقداماتی توطئه‌آمیز بزنند. اما هنوز سه‌ماه از ورود ارتش سرخ به گیلان نگذشته بود و هنوز بوی جنگل از مشامشان خارج نشده بود که هر دو علیه میرزا وارد دسیسه‌ای تنگین و انقلاب‌شکن شدند. این‌ها خود نشان می‌دهند که ابتکار عمل به‌هیچ وجه در دست آنان نبود و فقط مجسمه‌های آن‌ها به‌عنوان این که مهر ایرانی به کودتا زده شود در جلوی سقف خیانت‌های شوروی قرار داده شده بود.

در جریان مخالفت آن‌ها با میرزا اگر از کیفیات روح آنان بگذریم، نه مسأله‌ای به نام ایده‌ئولوژی مطرح بود و نه حتی مسأله‌ای به نام برنامه و تاکتیک. زسرا در این میان خصوصاً خالو قربان اصلاً از این حرف‌ها چیزی سرش نمی‌شد. و به اضافه این‌ها که تازمیک دیگر را نیافته بودند. اگر چنین مطالبی آن‌چنان مطرح بود که کار را به مقابله و کودتا بکشاند، ضرورت داشت ریشه‌هایی از خود را در گذشته به‌خاک کرده باشد، و حال آن‌که

همه این‌ها در همین یکی دوماه پس از ورود ارتش سرخ پیش آمده بودند. و لذا معلوم می‌کنند که تمام کلک‌ها زیر سر همین مبهمانان ناخوانده بوده است.

شوروی‌ها در سیاه‌های خود دادرز پرلوای اختلافات ایده‌ئولوژیک، تضادهای تاکتیکی و تفاوت‌های برنامه‌ای بجزریان انداختند. و گرنه خالو قربان و احسان‌الله خان راجه به این که بین مسدود اموال، بی‌حجاب کردن زنان، خلع ید از پول‌داران، و یساً عکس همه این‌ها، ملاک و معیار مبنی از خود بیرون بکشند؟

باعث نهایت شگفتی است که طرفداران مسدود، مخالفین با میرزا به خاطر اعتدالی بودنش، و حامیان برنامه‌های سوسیالیستی، هنوز طنین‌گنده‌گویی هایشان در میدان‌ها موج بود که بیگانگان‌شان به سازش با ضدانقلاب و داخلی هایشان به فرار از انقلاب و تسلیم به ضدانقلاب اقدام کردند. این‌ها خود مؤید سیاست بازی‌های پلیدانه و مزورانه‌ای است که در کنه همه اوضاع جریان داشت.

ثالثاً امگر نه این که مقامات را در جلسه مشورتی ای که نمایندگان شوروی نیز در آن شرکت داشتند، تقسیم کردند؟ و مگر نه این که خود این جلسه بود که برای میرزا دو مقام سرکسیری و کسیری جنگ را معین ساخت؟ پس دیگر عرو تیز کردن بعدی چیست؟ مگر میرزا با کودتا صاحب مقام و عنوانی شده بود که بتوان گفت مقامات را کلیتاً در دست خود گرفته و دیگران را محروم ساخته است؟

رابعاً! هر کس هم که به میرزا و در واقع به انقلاب حقیقی خلق وفادار مانده بود که به تازگی از این پا آن کشور بیگانه و از این پا آن خاندان سلطنتی سر در نیآورده بود. همگی آن‌ها سال‌های سال با او بوده‌اند. و به عکس بسیاری از درفتای شماع که به یک باره در میان نهفت جنگل سبز شدند و بدون شرکت در تئییقات انقلاب، به قول شهید کسروی آمدند تا هم چون «میوه چپان» از ثمرات جانبازی دیگران استفاده برند و میراث انقلابی آن‌ها را ریخت و پاش کنند، آن‌ها از چه جهت‌ها و چه بهیچال‌ها که نگذاشتند، گذاشته نشدند، و آب نگرفتند.

باران میرزا که هم چون فرشتگان آسمانی به ناگاه از قفقاز نزول فرمودند. آن‌ها با خود این مردم حتی زندگی کردند و برای آن‌ها مبارزات قهرمانانه‌ای را در زمانی انجام

دادند که حتی این «موجودات نازنین»^۱ که خود را «انقلابی» می‌نامند ، حتی نمی‌دانستند در گیلان برای آزادی ایران نهضتی نیز اسیر مشقات و گرفتاری‌های انقلابی استخوان شکنی است .

خامساً
و خامساً بهتر است به پاسخ خود میرزا در نامهٔ دومش به جناب
مدیوانی مراجعه کنیم :

در مکتوب خود از دوتن رفقای ما دلسوزی کردید و مرا خود
پرست و ضد انقلاب خواندید . زهی بی‌انسانی . من آن دونفر را
فنی گوئیم کیستند و چیستند ، چه وقت و به چه منظور به جنگل
آمده‌اند . افکار عامه هویت و شخصیت هر کس را تمیز و تشخیص می‌دهد . اما
این رفقای همراه همراهم گسانیند که ملت ایران شاهد صحت عمل
چندین سالهٔ آن‌هاست . مسلم بدانید که من و آن‌ها با این صحبت‌ها و تهمت‌ها
بدنام نخواهیم شد .

.....

به‌ما ضد انقلاب گفتید . آن کدام باوجدان منصف است که بداند
و نگوید که ۱۵ سال من و رفقایم با کسب افتخارات تاریخی تا امروز مراحل
را طی کرده‌ایم که ذکرش برای اغلیبی زهره شکاف است . ما قدم‌های مقدس
انقلابی را با راستی و درستی ، بدون هیچ گونه آلاشی برداشته
ایم

به طوری که ملاحظه می‌شود ، میرزا از وضع احسان‌الله‌خان و خالو قربان پرده بر-
نی‌گیرد و بیان نمی‌کند که «آن دونفر کیستند و چیستند ، چه وقت و به چه منظور به جنگل
آمده‌اند .» مع هذا همین عبور کردن بدین شکل از کنار قضیه ، خود از طرفی نشان می‌دهد
که میرزا به آن‌ها اعتماد کافی و خوش‌بینی زیادی نداشته است ، منتها از لحاظ روز و از
لحاظ تاکتیکی می‌خواسته است تا از استمدادات و قوای آن‌ها در راه پیش برد مقاصد انقلاب
و ارتقاء جنبش بهره‌برداری کند .

البته این حرف این نتیجه را نمی‌دهد که میرزا نسبت به ماهیت آن‌ها به مثابه خائن

۱- اشاره‌ای است به این جملهٔ میرزا : « برای دوستی یوسف ضیاء بیک نوشت ، آقا
انقلابی‌ها همین موجودات نازنین و در دانه هستند »

سردار جنگل ص ۳۱۰

یا جاسوسی از دشمن، مشکوک بوده است، بلکه بیش‌تر میتوان این احتمال را دارد که مقصود میرزا از ضعف اعتماد به آن‌ها ناشی از این بوده است که میرزا خالو قربان‌احسان شاه‌خان را به صورت اشخاصی می‌شناخت که هم‌چون خود وی و بسیاری از یاران و وفادارش، وارستگی انقلابی کافی نداشته‌اند و نطفه ماجراجویی و توقعات شخصی در زندگیشان قدرت و موضع خطرناکی را اشفال کرده بود، تا آن‌جا که عنداللزوم ممکن است که عملاً علیه‌منافع انقلاب خودنمایی کنند.

با این همه همان‌طور که گفته شد، یک‌چنین دانستگی و برداشتی ضمناً مؤید آن نبود که میرزا آنان را از همان روز اول طرد کند. بلکه برعکس، این آگاهی به وی اجازه می‌داد که تا حدود امکان، با دقت و هوشیاری از آن‌ها به نفع انقلاب استفاده برد و در مواقع بحرانی نیز خود را محفوظ دارد. وی شبیه اگر پای شوروی به‌عنوان توطئه‌گری فوقانی و مجمل به‌میان نیامده بود، آن‌ها عناصری نبودند که بتوانند این خصائصشان را با این همه خطر علیه نهضت به‌کار ببرند.

سنجش

اسولاً بایستی رهبری یک‌نهضت در روابط خویش با این یا آن طبقه و گروه و نیرو، قبل از هر چیز به این اصل تسوجه داشته باشد که این طبقات، گروه‌ها، و نیروها از لحاظ زمانی و در بعد معینی از تاریخ، تاجه اندازه‌می‌توانند زیر بال نهضت را بگیرند و آنرا بلند کنند. به بیانی دیگر، وحدت یا گسستن وحدت با این یا آن طبقه و قدرت، قبل از هر چیز می‌بایستی بر مبنای این حساب باشد که نسبت سود و زیان این طبقات و قدرت‌ها در دوران انقلاب و مبارزه روز، و در شرایط تاریخی معینی که فعلاً نهضت در بسط آن سیر می‌کند، چگونه است. اگر نسبت سود به زیان‌های احتمالی بچربد، طبعاً نهضت مؤلف است که جانب وحدت را بپسندد. و به عکس، در صورتی که زیان بر سود رجحان داشته باشد، گسستن وحدت، این است راهی که بهتر منافع جریان را تأمین می‌کند. فقط آن‌چه در این میان برای نهضت حیاتی است، این است که رهبری قابلیت و شور کافی برای این‌گونه مانورها و حرکات لطیف و دقیق را داشته باشد. بدیهی است کمبود این ورزیدگی و ضعف تشخیص رهبری، باعث خواهد شد که به‌جای این که نهضت از امکانات مساعد و زمانی قدرت‌ها بهره‌برگیرد، جریان سیری عکس بگیرد و قدرت‌های مزبور (که آن‌ها نیز بر همین مبنا با نهضت پیوند یافته‌اند)، از ضعف بینایی رهبری استفاده کنند و نهضت را در راه منافع خویش قربانی نمایند.

لذا پذیرفتن آقایان احسان‌الله‌خان و خالو قربان در نهضت جنگل، ضمن همه تصوراتی

هم که میرزا درباره آن‌ها داشته است ، به هر حال از لحاظ اصولی نه تنها عملی خلاف نبود ، بلکه عملی حساب شده و اساسی نیز بود. کمالین که نهضت نیز در مجموع از خود چنان قابلیت را نشان داد که ملیت اشخاصی چون احسان‌الله خان و خالوقربان نشود و به عکس از امکانات و نیروها و انرژی‌شان نیز بهره‌برداری کند . و چنان که گفته شد اگر پای سیاست ناپاکار جدیدی مانند سیاست شوروی که در مجموع به چم و خم سیاست بازی و توطئه‌گری بیش از نهضت واقف بود ، به میان نیامده بود و آقایان احسان‌الله خان و خالوقربان را به دلم‌عملیات ضد انقلابی خویش در ایران مهمل نکرده بود ، آنان به هیچ وجه قادر نبودند در مقابل ورزیدگی و شعور رهبری نهضت و شخص میرزا کوچک ، پیش‌دستی حاصل کنند و سلامت انقلاب را قلع سازند .

دفاع از هم رزم اما در مقابل این گونه نظریات ضمنی و جالبی که میرزا درباره عناصر بومی کودتای رشت اظهار می‌داد ، در عوض با قاطعیت و صمیمیت تمام از همراهان خویش ، از اصالت ، مردم‌دوستی ، و شرافت انقلابی آن‌ها ، با تکیه بر نزدیکی و عملیاتشان دفاع می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه حریک از آن‌ها در عمل و در ضمن مبارزه و جنگ انقلابی ، امتحان وجدان و شجاعت خویش را خصوصاً به ملت ایران پس داده‌اند . البته بعد از آن نیز تاریخ نشان می‌دهد که این امتحان را یاران وفادار میرزا نه تنها در گذشته پس داده‌اند ، بلکه بسیار بسیاری از آن‌ها ، به عکس احسان‌الله خان‌ها و خالوقربان‌ها که به زعم شوروی چهره‌های درخشان و انقلابی ایران در مقابل سیمای کدر و ضد انقلابی یاران میرزا بوده‌اند ، در آینده نیز از آزمایش سبب شرافت انقلابی موفق گذشتند .

پیش‌بینی‌ای دقیق میرزا قبل از هر کس دیگری در تاریخ حیات شوروی ، به نمایندگی از طرف انقلاب ایران ، به نمایندگی از طرف ملت ایران و به نمایندگی از طرف کلیه یاران وفادار نهضت انقلابی جنگل که مورد اتهام « ضد انقلابی » بودن ، « دزد » بودن و « بدتر از دشمنان انقلاب » بودن واقع شده‌اند ، در مقابل کسانی که خود را سوسیالیست و اترناسیونالیست جامی‌زنند و در مقابل کسانی که شعار وحدت ملل را عنوان مغازه فروش ملل کرده‌اند و با معامله کردن با استعمار بر روی منافع و نهضت انقلابی ایران ، در واقع به مصالح و قاموس انقلاب اکتبر نجاست می‌پاشند ، اعلام می‌دارد :

من در هر محکمه قانونی و وجدانی ثابت خواهم کرد که نه تنها ایران ، بلکه روح انقلاب سوسیالیستی از رفقای شما بیزار است .

به نفاق فلان حق کش و یا به دسیسه و اشتباه کاری امثال ایوکف نباید دل گرم بود. آنها نخواهند توانست ما را ضایع کنند. اگر راست می گویند و مردم بی غرضی هستند، به اظهارات ما و بیانات خود وقت کنند. این اولین دفعه نیست که بهما حسد می ورزند و خیانت می کنند. چند نفر، چندبار به این راه باطل رفتند و سرانجام مغلوب حق شدند. چنان که برای رفقای شما نیز چنین عاقبتی دشوار نیست. و آن وقت است که متنبه خواهند گردید.

پیش بینی میرزا، این مرد انقلابی پاك باز درباره مغلوب شدن شوروی و رفقای هر چند به نظر منجمانه می آمد، ولی از واقعیاتی سرچشمه می گرفت که رشد همان واقعات نیز سبب آن ها را به ثبوت رسانیدند.

رفقای شوروی نه تنها مغلوب گشتند، بلکه ضمناً از انقلاب طرد شدند و سرانجام نیز رسماً و علناً به انقلاب پشت پا زدند و صفوف ضد انقلاب را پرترو و فشرده تر ساختند. و بدین وسیله خیانت شوروی را به انقلاب ایران، بیش تر تثبیت کردند. به طوری که دیگر هیچ باران و آفتابی نخواهد توانست جلا و درخشندگی کراهِت بار آن را زایل کند.

«بیزاری ملت ایران و روح انقلاب سوسیالیستی، از حرکات و دسیسه کاری های شوروی و رفقای قدونیم قدش را در ایران و در سراسر جهان، خصوصاً این روزهاست که به خوبی می توان مشاهده کرد. این روزهایی که از خاورمیانه گرفته تا آمریکای لاتین و از خاور دور گرفته تا آفریقا و از اروپا گرفته تا حتی در درون خود شوروی فریاد اعتراض همه انقلابیون و همه مللی که در راه گسستن زنجیر استعمار و استثمار انسان از انسان بیکار می کنند و برای تساوی حقوق ملل و انسان جان می بازند، علیه دیپلماسی و بندهای پلید انقشوروی با امپریالیسم برخاسته است.

نقطه های «نفرت» که از زو بندهای زیر جلی و انقلاب فروشان شوروی با استعمار برای اولین بار در ایران پیاده شد، اکنون به علت ادامه همان مناسبات در سیاست شوروی، به آنجا کشیده است که مولودهای رشد یافته ای از آنزجاره، نسبت به دیپلماسی شوروی سراسر گیتی را فرا گرفته است. و دیگر ملل انقلابی جهان به خوبی واقف شده اند که نباید بروی سیاست شوروی، علیرغم آنچه جنجال می کند، به عنوان سیاستی اترنالیستی هیچ گونه حسابی باز کرد. بلکه اگر هم ضرورت های تاریخی، نزدیکی و تماس با این سیاست را اجاب کند، می بایستی همان توجهی را به خرج داد که در جریان نزدیکی و تماس با این امپریالیسم، در این یا آن شرایط تاریخی معین و برای استفاده از تضادهای دنیای امپریالیسم به خرج می دهیم.

هرکس با طعنان شوروی به چاه برود ، طعمه مار و عقرب می شود !

حق با پیروز است ! جناب مدیوانی در نامه جوابیه خویش به نامه اول میرزا ، علاوه بر هنرنمایی‌هایی که برای ایراد تهمت به رهبرانقلابی و فرزانه نهضت جنگل نشان می‌دهند ، ضمناً آن‌چنان منطق شوروی ایستی خود را نیز به کار می‌اندازند ، که انسان بدون مطلبی ایو الله میزند !

جناب مدیوانی می‌نویسند :

از این که رفقا و مجاهدین توانستند در نهایت سهولت ادارات را قیسه کنند ، ثابت شد که اکثرشان مخالف شما بوده و چون زمام امور را در کف داشته‌اید چیزی نمی‌گفتند .

چنان که ملاحظه می‌شود استدلال خیلی روشن است : میرزا کوچک دارای هیچ گونه تکیه‌گاهی در میان مردم و وفادارانی در میان رزمندگان نهضت جنگل نبود و به همین دلیل حرکت ساده مخالفین (رفقا) علیه میرزا در تصاحب و اشغال مناطق ، ادارات ، پست‌ها ، و در نهایت سهولت ، و بدون خون‌ریزی و برخورد با هر گونه مانع و کشمکش با موفقیت توأم گردید .

البته جناب مدیوانی و معاند و مددکار گرامیشان آقای احسان‌الله‌خان که با کمک و هم‌کاری یکدیگر نامه مزبور را تهیه کرده‌اند ، تا آن حد از پیروزی کثیف خویش گنج و مست بوده‌اند که حتی توجهی به یک دست کردن نامه خویش نیز نداشته‌اند . ولذا جملات فوق را در حالی درج می‌کنند که قبلاً نقیض آن را در همین نامه و ضمن جملات نخستین آن بیان کرده‌اند .

جناب مدیوانی مفروده‌انه از توجه به این نکته نیز خود را بی‌نیاز دانسته‌اند که نامه خود را بدین‌سان آغاز کرده‌اند :

قبل از پیش آمده‌ای اخیر که علت بزرگ آن خودتان بودید و شهر را بی سرپرست گذاشته ، به جنگل رفتید

یعنی چه ؟ یعنی این که چون میرزا و شهر را بی سرپرست گذاشته و به جنگل رفته ، احسان‌الله‌خان - خالوقربان - عدالتیون - ارتش سرخی‌ها - و بالاخره ، رفقا ، توانسته‌اند حکومت را به دست بگیرند . و البته گناه عمده آن نیز به گردن شخص میرزا است که در شهر نمانده و به جنگل پناه برده است . به بیانی دیگر ، اگر میرزا چنان‌کاری را که همانا ترک شهر و بی سرپرست کردن آن باشد ، نمی‌کرد ، لذا و رفقا هم دست به چنین کاری نمی‌زدند ،

يك . واشغال مواضع حكومتی از طرف كودتاجيان نیز عملی نبود ، دو . اگر میرزا در مقابل آنها پایداری می کرد ، آنها نمی توانستند «پیش آمدهای اخیر» را پیاده کنند ، يك . و چون زمام امورها از دكف ، نمی داد ، آنها نیز هم چنان «چیزی نمی گفتند» ، دو . و آن وقت در همان حال كه جناب مزبور يك چنین مفهومی را مطلع نامه خود ساخته اند ، از طرفی دیگر می گویند كه اصولا و رفقاء همگی از قبل مخالف میرزا بوده اند و اگر ملاحظه می شود كه آنها «در نهایت سهولت» توانسته اند زمام امورها از كف وی خارج کنند ، خود این پیروزی سهل و ساده ضمناً مؤید فقدان حامی وعدم وجود یاران وفادار به میرزا و نهضت جنگل ، در میان گویا انقلابیون می باشد .

حقیق با کیست ؟ البته ما كه انواع و اقسام كودتا را در عمر خویش ، در سراسر جهان ، از دور و نزدیک مشاهده کرده ایم ، تركشمان بسیاری پاسخ گوئی به استدلال خارق العاده جناب مدیوانی و شرکاء پر است و به خوبی می توانیم توسط تاریخ شاهد آوریم كه پیروزی برق آسای يك كودتا ، ضرورتاً نعمت و ثمرین و نفوذ اخلاقی نهضت هاست و نه نشان دهنده اصالت و قدرت توده ای كودتاجیان . و برای نمونه به خاطر این كه به ابروی یار بر نخورد ، كافی است كه كودتای «كنگو»ی دردمند را مثال بزنیم : كودتای افسر شرافت و ملت فروخته ای چون «موبوتو» به حمایت و تهریک جهان امپریالیسم ، علیه گوهر تابناك خلق آزادی خواه و رنجور كنگو ، شهید پاتریس لومومبای قهرمان !

سرعت موفقیت موبوتوها چه چیز را به اثبات می رساند ؟ نفی اخلاقی و نفسی اصالت لومومبا را ؟ پاسخ جناب مدیوانی چنین است : آری . ولی پاسخ انقلابی این سؤال را میلیون ها انسانی كه دست هایشان را ساطور استعمار قطع کرده است ، میلیون ها اطفال گرسنه و مریضی كه بر روی سینه های خشك مادران علیل و مغلوب و قحطی زده شان جان می سپارند و میلیون ها زن و مرد عربان و بیمار و زجر کشیده ای می دهند كه در سحاری و جنگل های افریقا و كنگو حماسه مصومانه لومومبا را باطل ، نقل و بیان می کنند . پاسخ گویای این پرسش ، زندگی شهید تسلیم ناپذیر ، لومومبای گرامی است كه هنوز به هر گوشه از حیات و روابط مردم به زنجیر بسته خویش سر می كشد .

بنابر این استدلال شوروی باستی حقیق با كسی است كه فعلاً پیروز است . هر كس كه پیروز شد ، علی الخصوص كه این پیروزی «در نهایت سهولت» انجام پذیرفت ، نماینده این است كه وی حقیق داشته و دارای تكيه گاه توده ای وسیع بوده است . و در عوض شكست خورده ها ،

حق نداشته و فاقد هر گونه تکیه گاهی بوده اند . و بدیهی است بر مبنای چنین برهان قاطعی ، دیگر آینده ای هم نیست که باری دیگر قوای مغلوب امروز را مقتدرتر از همیشه تجهیز کند و بر مناسبات حاکم فروردیزد ! اما به قول پسندیده شهید کسروی :

در جنگ همیشه چیره . نتوان بود . و آن گاه ، رو سفیدی تنها با چیرگی

نیست^۱ .

اگر حق با پیروز بود و اگر پیروزی وشکست ، به ترتیب مؤید داشتن ممنویت توده ای و فقدان این نفوذ معنوی بود ، پس بین جناب کراسوس و اسپارتاکوس ، بین سرکار علیه کاترین و یوکاجف ، بین شاهنشاه انوشیروان و مزدك ، بین حضرت تقی زاده و ستار و بین ناصر الدین شاه و امیر کبیر ، نه اسپارتاکوس ها و ستارها ، بلکه ناصر الدین شاه ها و کاترین خانم ها ، مبشر حق و راستی ، و متکی بر خلق و بشریت بوده اند .

پیروزی سهل و ساده تقی زاده - حیدر عموغلی - یفرمخان - سردار اسد - ارتجاع - انگلیس - روس ، بر ستار - انقلاب در پارک اتابك چه چیز را ثابت کرد ؟ حق و ممنویت مهاجمین و توطئه گران را ، یا اسالت و شرافت انقلاب و سردار را ؟ به نظر جناب مدیوانی حق و ممنویت مهاجمین و توطئه گران را .

این پیروزی ، یعنی پیروزی بر اسیل ترین نقطه انقلاب مشروطیت ، بر تبریز قهرمان ، و بر ستار ، گرد آذادی^۲ نیز در نهایت سهولت انجام گرفت . هر دوی که مشروطیت را نهجست داده بود ، در آستانه پیروزی فزای دسیسه ای شد که عناصر بومی آن نیز هم چون کودتای رشت ، جعلگی نشان و مدال مبارزات انقلابی داشتند . حیدر عموغلی و یفرم خان در این جریان همان نقشی را بازی کردند که احسان الله خان و خالو قربان در کودتای رشت . هر دوی این عناصر به آلت دست و یکران تبدیل شدند ، اولی ها جماعت حضرت تقی زاده و در نتیجه انگلیس ، و دومی ها موزر جناب مدیوانی و در نتیجه شوروی شدند . شوروی ای که نسبت به اکثریت زاویه گرفته بود .

کجایش می سوزد ؟
اما جناب مدیوانی با ارائه این استدلال شوروی ایستی دلش از کجا می سوخت ؟

آیا او به اسالت و سمیمیت انقلابی میرزا در مقابل ورقه ها واقف نبود ؟
آیا او از امکانات مقابله و استقامت انقلابیون جنگل با کودتاچیان رشت اطلاعی نداشت ؟

۱ - تاریخ هیچ ده ساله آذربایجان ص ۶۵۵

۲ - اصطلاح شوائی است که شهید کسروی با شیفتگی به کار برده است . تاریخ مشروطه ایران ، چاپ پنجم ، ص ۵۷۶

آیا او نسبت به نفوذ و منویت میرزا در میان مردم گیلان و مجاهدین امیل انقلاب
سنداستعماری خلق ایران بی‌خبر بود ؟
و یا آیاهای دیگر ؟

نه ! جناب مدیوانی به همه این واقعیات آگاهی داشت و سیاست کلی شوروی نیز به
کلیه این امور واقف بود. پس چرا جناب مدیوانی تهاجم می‌کند و چنین استدلال می‌نماید ؟
چنان گلام همین‌جاست !

جناب مدیوانی و سیاست شوروی عمده در دستان از همین بود که میرزا به سرعت عقب
نشت ، شورا را رها کرد ، و حتی از مقابله با قوای سدا انقلابی کودتاجیان رشت یاران خود را
بر حذر داشت و در نتیجه این شیوه ، برنامه اهریمنانه سیاست شوروی نقش بر زباله شد .
سیاستی که می‌خواست با به جنگ انداختن جنگل و کودتاجیان و تیجنا شنف جبهه‌های
جنگ با قوای دولتی و مالا پیشروی و پیروزی قوای مرکز ، چنین تاریخ‌سازی کند که نزاع‌های
داخلی و سرگرمی برای تسویه حساب‌های اشخاص (که طبعاً باز هم مقرر اصلی میرزا اعلام
می‌شد) با شگرديد که کلیه کمک‌ها و درسوزی‌های شوروی بی‌نتیجه بماند و قوای مرکز
بتواند انقلاب را درهم بکوبد .

میرزا با عقب‌نشینی خود این سیاست مزورانه سدا انقلابی شوروی را در ایران محکوم
به شکست کرد . و لذا هر گونه عدم استقامت و شکست را در مقابل نیروهای مرکز ، بهانه
جنگ داخلی خود انقلابیون ، غیر منطقی و توطئه‌گراانه معرفی نمود . و به همین دلیل هم جناب
مدیوانی مکارانه می‌کوشند تا با چنین جملات تحریک آمیزی میرزا را به استقامت در مقابل
کودتاجیان وادار کنند ، تا شاید از این طریق بتوانند مجدداً به همان برنامه‌های شیطانی
قبلی برسند .
البته چنان‌که می‌دانیم میرزا گول این فریب‌کاری را نیز نمی‌خورد .

و اما نکته دیگری که بدنیت رهائش نکنیم این است که جناب
مدیوانی علت سکوت «رقاء» را در مقابل میرزا انهمان ابتداء
این اصل اعلام می‌دارند که چون زمام امور در کف میرزا بود ،
لذا «رقاء» نیز «چیزی نمی‌گفتند» .

بدیهی است اگر هم از سحت و عدم سحت این حرف ، بیخشد ، استدلال عالی بگذریم ،
معاذ الله خود این بیان شاخص نمی‌کننده‌ای برای روحیات همین جنابان «رقاء» می‌باشد .
این کدام روحیه انقلابی و امیل است که به حساب این‌که «زمام امور» یا قدرت در دست

این یا آن شخص می باشد ، اذیان حقایق و طرح ریشه ای انتقادات اصولی و اعلام ظریفات انقلابی جهت پیش برد انقلاب خودداری کنند؛ این چنین حساب گری ها، که طبعاً حساب گری هائی خدا نقلایی می باشند، تنها مؤید رشد و حشمتك روحیه خرد بورژوازی مبتدی و بی استخوانی است که حلزون وار کج و کوله و جمع و یاز می شود . و گرنه يك انقلابی شریف و پاک باز و يك انقلابی دوست دار نهضت و ملت، هرگز از ترس قدرت این یا آن رفیق حاکم و به بهانه بودن زمام امور در کف این یا آن هم رزم خویش ، حرف خود را در معده خود به زباله تبدیل نمی کند . انقلابیونی که با تحمل هزاران مشقت و آسیب، تكتك و چند چند، گرسنه و سرما زده، پیاده و زخم خورده ، از این ده به آن ده ، از این جنگل به آن جنگل ، و از این کوه به آن کوه ره می گشتند و با قوای استعمار و رژیم های دست نشانده امپریالیسم که در بادی امر به شدت بر آن ها رجحان جنگی و نظامی دارند مصاف می دهند و نه تنها از طرح و انتقاد نسبت به حکومت مرکزی، بلکه حتی از خنجر کشی در مقابل به تخت نشستن ابا ئی ندارند ، آن وقت چگونه است که در اظهار نظر های انتقادی یا پیشنهادی با رفقا و هم سنگران خود دچار بیم و وحشت می شوند و حساب گرانه از آن طفره می روند ؟ چنین حساب گری ها و چنین ترس و لرز ها ، نشانه های قاطعی از بیماری اسفناك يك روحیه اپورتونیستی است ؛ يك چنین روحیه سکوت و مماشات و تأیید و تسلیم و غیره در برابر حاکمیت این حاکم و سپس به دنبال خارج شدن قدرت از دست وی ، فحش و پرونده سازی و فحش و تشکیلات محکمه و غیره علیه او ، در واقع در خود شوروی بیش از همه جا ملاحظه شده است . که آگاهی عمومی به آن از يك طرف و نامربوط بودن آن به موضوع مورد بحث ما از طرف دیگر ، به ما اجازه می دهند که در این جا از سر بررسی آن بگذریم .

به اضافه
و تازه جناب مدبوانی دروغ می گویند: پس از ورود ادش سرخ به ایران «رفقا» به احترام حاکمیت و رهبری میرزا از مخالفت با وی خودداری نمی کردند و درست به عکس، پیوسته علیه بر نامه ها و دستورات او تحریرات و اقدامات به عمل می آوردند. و اصولاً میرزا به همین دلائل بود که «شهر را» بی سرپرست گذاشت و به جنگل رفت. البته اگر «رفقا» به دلیل رهبری و مسئولیت میرزا از فرامین او، ولو مخالف نظرشان، عملاً پیروی می کردند ، می شد نام چنین عملی را اطاعت از رهبری نام گذاری کرد و موجه و اساسی دانست ؛ و تازه همین اطاعت عملی از دستورات مرکزی ، در عین حال متایر با ایراد انتقاد و بیان طرح های انقلابی و اساسی نیست . بلکه ضرورت داشت که «رفقا» در صورتی که دستورات رهبری را با آمال و مقاصد انقلاب از هر جهت منطبق نمی دیدند و در آن ها خدشه هائی

می‌یافتند، ضمن اطاعت و فرمانبرداری از آن دستورات، در عین حال ادا شهادت و حتی اقاشاری نسبت به آن‌ها خودداری نورزند! ولی اصل قضیه این‌جاست که «رفقاء» نه به‌چنین شیوه‌ای، بلکه به شیوهٔ موش دواندن در کار انقلاب دست زدند. آن‌ها، نه به احترام مسئولین انقلابی، بلکه به توطئه جهت سرنگون کردن آنان روی آوردند. و رفقاء از رهبری که اطاعت نکردند، تازه هیچ، به مخالفت با رهبری برخاستند! آن‌هم نه پس از ترک شهر، بلکه قبل از آن. ترک شهر خود به همین دلیل صورت گرفت. و مهم‌تر از همه این‌که «رفقاء» یاده می‌گفتند و حق با رهبری بود. باجرات بگوئیم که اگر حق با «رفقاء» بود و رهبری عوضی می‌رفت، حتی کودتا و ترور رهبری نیز مجاز بود. ولی قضیه درست به عکس بود. «رفقاء» عوضی می‌رفتند. شوروی خیانت می‌کرد. جنگل بادل‌سوزی راه‌های اساسی مباره را نشان می‌داد. ایستادگی در برابر رهبری و ترور آن، کودتا در برابر رهبری و توطئه علیه آن، هیچ‌وجه پسندیده و قابل قبولی را نداشت. کودتا فقط یک‌جان داشت: خیانت. البته بسیاری از «رفقاء» بدین‌چان واقف نبودند! آن‌که به درستی این‌چان را می‌شناخت، شوروی بود. شوروی خود خالق این‌چان بود: جان خیانت.

اما میرزا فقط برای این‌که خنجر بیگانه را در دست کودتا نشان
 حمالان کودتا، و دهد و ضمناً نفرت عمومی را در مقابل کودتاچیان بازگو کند،
 احساسات مردم! در نامهٔ دوم خود می‌نویسد:

نوشتید رفقا و مجاهدین ادارات را به آسانی تصرف کردند و به شما
 معلوم شد که مخالف ما هستند، جواباً می‌تویم همان افرادی را که
 ابوکف و دوستانش بدون اطلاع حکومت وارد کرد، همان‌ها به اتفاق
 چندتن نفرض دیگر به این کارمبادرت کردند، آیا احساسات مردم را می‌بینید
 تا چه حد علیه مداخلات آن‌هاست؟ اگر غارت‌گری‌ها کنار گذاشته شود، خواهید
 دید مردم چه اندازه از اعمالشان متنفرند.

و پس از این جملات است که میرزا مجدداً هستهٔ کودتا را از لای پوست و گوشت دریا کارانه
 آن خارج می‌کند و می‌گوید عذری شما از همهٔ این اقدامات این است که ما را به سوی دشمن
 هل دهید و آن وقت ما را به سازش کاری و خیانت متهم کنید و نمرات ناشی از هم‌کاری‌های خود
 را با ما می‌یالیم به حساب ما واریز نمائید.

دعوتی حیرت انگیز!

جالب این جاست که تازه جناب مدیوانی پس از این همه مثبت کاری-
های شاهانه، یعنی پس از این که میرزا را ضد انقلابی اعلام می کنند،
یعنی پس از این که یاران میرزا را عناصری خود پرست و ضد انقلابی

می نامند، یعنی پس از این که تیرهای دشمن را گوارا تر از اقدامات جنگلی ها بیان می دارند،
یعنی پس از این که علت بزرگ همه ناراحتی ها را میرزا معرفی می کنند، یعنی پس از این که
میرزا را موجودی تنبل و وقت گذران می دانند، به طوری که او را به هدر دهنده امکانات و
زمان های مساعد انقلابی و به مسامحه گر و آفتاب گیری بی عار متهم و محکوم می سازند، یعنی
پس از این که مهر اتهام دزدی و بروجدان چون بلور میرزا می زنند، یعنی پس از این که میرزا
را به خارج کردن اسلحه های گویا تقدیمی شوری از دست انقلاب و مخفی کردن آن ها متهم
می کنند، و یعنی پس از این که بالاخره وعده می دهند که خیانت های میرزا و جنگلی ها را به
انقلاب ایران به همه جهان جاری زنند، مع هذا نامه خویش را بدین ترتیب به پایان می رساند:

فعال انقلاب شما را از خود دور کرده و محال و مستع است که او شاع

به شکل سابق برگردد. با این وصف در عالم نوع پرستی به شما نسبت
کرده، می گویم چنانچه مایل باشید مجدداً در این راه خدمتاتی کنید،
حاضریم برای پذیرفتن شما با دقتی خود مذاکره بنمایم، شاید شما را
قبول نمایند، به شرطی که در شورای امور با دیگران مساوی باشید
و شخصاً به امور مداخله ای ننمایید.

به طوری که ملاحظه می شود، پس از محکوم کردن میرزا به انواع و اقسام خصائص
ردیالانه، پست، و انفرادی؛ و پس از محکوم کردن وی به هر گونه عملیات ضد انقلابی، تازه
جناب مدیوانی می نویسد «فعال انقلاب شما را از خود دور کرده». آخر پس این چه انقلابی
است که يك نفر را پس از این همه دون همتی، تنبلی، کاهلی، بی کاری، دزدی، ضد انقلابی گرایی،
بیرون بردن اسلحه از دست مجاهدین، سازش کاری با دشمن و غیره و غیره، هنوز او را برای
همیشه از خود نمی راند، سهل است، تازه باز هم به عنوان يك مجاهد و مبارز ساده، بلکه
به عنوان فردی از «شورای» انقلاب حاضر است با وی کنار بیاید، فقط مشروط بر این که
خود را نه بزرگتر از دیگران، بلکه «مساوی» با آن ها بداند؟ پس يك نفر می بایستی چه
بکند تا انقلاب بروی او ضربد قرمز بکشد؟ دیگر بیش از حرکات و اقداماتی که جناب
مزبور برای «سردار جنگل» و یاران انقلابی سر هم کرده اند، کار شمع و قبیح و سنی هم هست
تا يك نفر انجام دهد، تا باعث گردد که جاودانه از دایره انقلاب بیرون گذاشته شود؟

جمع شدن این همه خصائص و روحیات ضد انقلابی و نفرت بار در يك نفر و یا يك عده،
و بروز کردن تمام این حالات در سحنه عمل، چگونه است که برای جناب مدیوانی که گویا

مجهز به سلاح علمی مارکسیسم-لنینیسم جهت تشخیص روحیات و کیفیات عملی افراد و طبقات در صحنه مبارزه می باشند ، هنوز این فرجه صوفیانه را باز گذاشته است که ممکن است با توبه و انابه و استغاثه بتوان از انحرافات گذشته مبری شد و به راهی راست و به سراط مستقیم گام نهاد ، تا آنجا که بتوان یک چنین لمبتی را در شورای انقلاب جای داد و تنها تنبیهی که برای وی قائل شد همانا مساوی کردن وی با سایر اعضای شورای انقلاب بوده باشد ؟

عملیات و انتخاب روش های ضد انقلابی چیزی نیست که بیهوده و همین جوری توسط این یا آن فرد راین یا آن گروه پیش کشیده شوند که همین جوری هم با توبه کردن در نزد « پدر روحانی » به عملیات و روش های انقلابی استحاله یابند ، همان طور که انتخاب

اعمال نمود
ماهیت مند ، نه
محصول هنر پیشگی

شیوه های صحیح مبارزه و عمل به موقع و انقلابی این یا آن فرد و گروه و طبقه نیز عملی علی الهی نیست که الله بختگی هم به بند خود تبدیل شود ، همه این ها روی ضرورت ها ، شرایط تاریخی و وضع طبقاتی آن ها است ، پس کسانی که مدعی فهم علمی تاریخی و مبارزات تاریخی طبقات و اقشار اجتماعی هستند ، می بایستی لائیل به این نکته نیز توجه می کردند که به چه علت میرزا و پاداش در عمل ، فلان روش ضد انقلابی (به زعم شوروی و عمده اکثر راست و دروغش) را در مقابل بهمان عمل انقلابی قرار می دادند و با از دست زدن به این شیوه انقلابی در هراس می افتادند و در دعوی به آن شیوه ضد انقلابی اقتداء می کردند .

اگر مادیوانی خان ها ، این مدعیان به تأویل علم در تاریخ و مبارزات اجتماعی ، به درستی به چنین تحلیل و بر مبنای مکتبی که خود را وابسته بدان معرفی می کردند ، دست می زدند ، دیگر ضرورت نداشت که بودجه ای برای به استیضام در آوردن « اگر » و « شاید » و « چنانچه » و « مشروط بر این که » و « ان شاء الله » و غیره تأمین کنند ، و دیگر ضرورت نداشت که به یکباره به ردای مسیح درآیند و دم از « عالم نوع پرستی » و « نصیحت » بزنند ، کدام نوع پرستی ؟ مقصود از این « نوع » چیست ؟ نوع مربوط به علوم طبیعی و پزشکی ، یا نوع مربوط به هم زمان سیاسی و اجتماعی ؟ اگر مقصود جناب مادیوانی از « نوع » همان نوعی است که در فیزیولوژی تعریف می شود ، می توانستند چنین ناعه هایی را برای لرد های انگلیسی ، دوستان تزاری ، و حکومت ضد ملی ایران نیز بنویسند (که البته لافان برای اولی و آخری ناعه ، بلکه عمل را نیز فرستادند) زیرا در واقع این « نوع » شامل آن ها نیز می شود . ولی اگر منظور وی از « نوع » عبارت از همان هم رزم و دوست دار انقلاب و مبارزه ضد استبدادی است ، که نه تنها تمام این صفات را قبلا در میرزا نایوب شده بیان داشتند ، بلکه همین جانین شدن

صفات عکس آن‌ها را نیز در وی گویا محرز گردانیدند .

هدف سیاسی کشیف

اما جناب مدیوانی اذاین مؤخره چه مقصودی داشته‌اند :

۱- مقصود ایشان گول‌زدن میرزا و کشاندن وی به مسلخ بوده است . جناب مزبور که سیاست شوروی را در انجام کودتا و طرح مربوط به نابودی میرزا و یا درگیر کردن وی را با کودتاچیان کلا شکست خورده می‌دیدند ، می‌کوشیدند بدین وسیله مجدداً میرزا را به شهر بکشانند و بر نامه عقیق مانده قبلی را مجدداً حمله کند ، و به خاطر این که میرزا دچار شك نشود ، شرط مربوط به تساوی با دیگران را نیز در آن گنجانیده اند .

۲- مقصود وی باز کردن لای در دیگری بود که شوروی می‌خواست در صورت بی‌نتیجه ماندن نهائی همه نقشه های اولیه ، ازان وارد شود . دری که مجدداً طرح دوستی و هم‌کاری ریاکارانه با میرزا در پشت آن ریخته شود و بادسیس کاری‌ها و تزویر هائی نوین ، این بار انقلاب را از زاویه دیگری بر سرکوی اعدام خدا انقلاب هدایت کند .

۳- و بالاخره مقصود جناب مدیوانی از نشان دادن این روحیه عارفانه و نوع پرستانه کذائی ، پس ازان همه اتهامات و توهین‌های قبلی ، این بود که بدین وسیله هیزم‌های جدیدی در آتش کشمش میرزا و احسان‌الله‌خان‌ها بگذارد . یعنی به میرزا چنین وانمود کند که با توجه به تمام حرکات پلیدانه‌ای که تو مرتکب شده‌ای ، معذرا شوروی با تو میانه بدی ندارد . ما هم چنان حاضریم برای عضویت تو در شورای انقلاب میانجی شویم ، شاید رقتای بومی ایران قبول فرمایند و شاید هم رد کنند ، ولی به هر حال این دیگر مربوط به آن‌هاست نه شوروی . و در نتیجه جناب نام برده می‌خواسته‌اند که با توسل به این حیلۀ تنگن ، دست خون‌چکان شوروی را در کوبیدن دشنه بر قلب نهضت انقلابی ایران ، بدین شیوه کثیف و نجس شستشو دهند و بالاخره همه کاسه کوزه‌ها را بر سر خود عناصر داخلی بشکنند .

آن‌ها را با گو که تازه مشاورین و هم‌کاران جناب مدیوانی در تنظیم و ترتیب چنین نامه‌ای بودند . احسان‌الله‌خان را می‌گویم .

اقتداء به حق

اما میرزا در نامه جوابیه خویش به جناب مدیوانی درباره این

شغل جدید واسطه‌گی و این دعوت از وی برای هم‌کاری با رقتاء

ضمن قبول شرایط و شروط مذکور ، می‌نویسد :

گمان کردید من مایلم با شماها کار کنم که می‌نویسید با رقتایان

مشورت خواهید نمود ، بلکه مرا بپذیرند ؟ قطع بدانید که کار کردن با شما غیرممکن است - زیرا عقاید شما و عملیات شما ازهر زهر کشنده ، کشنده تر است . باین وجدان کشی ها که شده و بهما نسبت خیانت و سازش با انگلیس و دولت مستبده ایران داده اید ، دیگر مجال است به شما اعتماد و اطمینان داشت . ما می مانیم و منتظر جریان حوادث می شویم تا حق و حقیقت آشکار شود .

و با منافقین داخل نخواهم شد .
از جماعت بدکاران نفرت می دارم .
و با طالحین نخواهم نشست .
دست های خود را در صفا می شویم ،
داود

همان طور که مشاهده شد ، نامه مدیوانی با دعوت موزیانه میرزا به همکاری باورفتا ، پایان می یابد . و در عوض پاسخ میرزا به وی با جملات فوق که در واقع توهنی سنگینی به مکرهای انقلاب شکن وی بود خاتمه می پذیرد و همچنین را به آشکار شدن «حق و حقیقت» محول می کند .

در نامه دوم میرزا به جناب مدیوانی علاوه بر جملاتی که تکه تکه نقل شد ، جملات دیگری نیز هست که آوردن آنها و نکاهی

آنها

هر قدر هم سطحی بردویشان ، زیان آور به نظر نمی رسد :
شهر را اشغال نموده ، حکومت را به انزوا مجبور ساختید ، پست خانه و تلگراف خانه را تصرف ، و راه ها را تحت نظارت گرفتید ، برای این که مانع شوید حرف صحیحمان به گوش کسی برسد ، تارقای شما مقاصد مشومشان را به موقع اجرا در آورند . نظیر این عملیات را و ثوق الدوله و انگلیس و دولت تزاری کرد و بالاخره هیچ کدام طرفی نیستند و همه نابود شدند . مطمئن باشید که اظهارات دوستان و لو پس از مرگمان هم به گوش دنیا خواهید رسید و از بیدادگری هایمان اطلاع خواهند یافت . در آن هنگام همان افکار عامه ای که

نیکی را برانداخت و دینیکین و کلچاک را اذین برد و وثوق الدوله و یارانش را ساقط نمود ، شمارا به کیفر عملتان خواهد رسانید .

رفتای شما گمان دارند بسان يك قوه قاهره ای در برابر همه این مشکلات خواهد ماند . این چنین نیست . فقط احساسات عامه است که این مشکلات را دفع می کند .

رفتا شما اگر غارتگری را مسلک نام گذاشته و این عملیات را بدنام کمونیزم مرتکب می شوند ، بنابر این شاهدون ها که سدسال است مرتکب این اعمال می شوند ، از همه کمونیست ترند . به گمانشان چرون تازه اول کار است ، کلمات «قرارد کاسیده» و «زنجیر» و «تواریش» خشک و خالی خریدارانی دارد . غافل از این که پشت ازبایم افتاده و از انبانه هر چه بوده سرازیر شده است . اگر راه روسیه باز شود و مردم آزاد گردند ، معلوم خواهد شد که برخلاف تمایلات قوم منازرقجیبی از این قبیل به دست افراطیونی اعمال ابرکف در روسیه نیز ایجاد شده است . به نام حمایت از زنجیر ، زنجیران را غارت نموده ، با قحطی و گرسنگی ، معائب طاقت فرسا به بار آورده و کشور پهناوری مانند روسیه را با اعمال جاهلان افراطی خرد ویران ساخته اند . اکنون مسمماند عمان اعمال در ایران تکرار شود . غافل از این که زمامداران سویت روسیه و هر مرد عاقل سلیم انقسی از این حرکات متنفر است . و بالاخره آن ها را مورد ملامت تاریخی قرار خواهند داد . رفتای شما دوستان فادان را به خود ضمیمه و نام این جمع را «کمیت» انتخاب گذاشته اند . و آن بدبخت ها (۲۰۰۰) را آلت دست قرارداد اند . ولی بدانید که دین و رفقاییم محال است آلت دست آن ها بشویم . من تمامی از شرف می دانم کسی را که حقوق حاکمیت مملکت را فدیه شغل و مقام کند و يك ملت را اسیر از چند تن خرد خواه افراطی که از تظاهرات افراطی شان چیزی جز ریاست نمی خواهند قرار دهند . من استقلال ایران را خواهانم رفقای اعتبارات کشور را طالبیم ، آسایش ایرانی و همه ابناء بشر را بدون تفاوت دین و مذهب شایسته . من ریافت لنین و تروتسکی و برادرین و سایر زمامداران مایل را که گفته اند هر ملتی باید مقدراتش را خود درست بگیرد قبول داشته و در مقام اجرائش هستم . هر کس که در امور داخلیمان مداخله کند ، ما او را در حکم انگلیس و نیکیلا در باربان مرتجع ایران می شناسیم . من آلت دست قوی تر از شما ننده ام چه رسد به شما ها .

ما به شرافت زیست کرده ایم و با شرافت مراحل انتلانی را طی کرده ایم

فال مو حش

در آن هنگام که خیانت و ترك اكثير سراپای دیپلماسی شوروی و کودتاچیان نوپش را فرامی گیرد ؛ در آن هنگام که سربازان شوروی ، به انضمام افرادی که ابوكف و روستانش بدون اطلاع حكومت وارد کرده است ، ستون فقرات کودتا و همچنین قلب و مغز آن را تشكيل می دهند ، با اشغال مراکز پست و تلگراف و راه ها ، ارتباطات انفلی و منطقی جنگل را با همه جا قطع می کنند ؛ در آن هنگام که هوچی ها و ارافه های بی مغز دسربه ها ، در شبور دیپلماسی منحرف شوروی فوت می کنند و به علت بی مهارت بودن سجنه و خفه کردن متقدين ، زمینه را مهیای عروتیز علیه میرزا و جنگل می بایند و هر چه می توانند شیشکی در می کنند ؛ در آن هنگام که دل های توطئه گران از پیروزی های موقتی و تنگین شان غنچ می زند ؛ و در آن هنگام که تکیه زوگان گویا بر علم تاریخ و دانش مبارزه انقلابی ، آینده را روشن و همه چیز را بروفق مراد تشخیص می دهند ، آری در همان هنگام «فال گیر» نهضت جنگل به خاطر تمام این اعمال خیانت آلود شوروی و «فال» و حشناکی را جهت دیپلماسی منحرف آن کشور می گشاید :

مطمئن باشید که اظهارات درستان ولو پس از مرگمان هم به گوش دنیا خواهد رسید و از بیدادگری های آنان اطلاع خواهند یافت .
ناقوس مدفون شده ای که سال های سال کسی ندای آن را نشنیده بود ، پس از مدت ها و مدت ها ، گل ها و رنگه هایش زردوده شد و اکنون طنین خویش را به آسمان ها و به همه زوایای زندگی نهضت های ضد استعماری و کارگری جاری می سازد ؛
خانمی که مدت ها خنجر را در آستین خود مخفی کرده بود ، لباس سرخ به تن داشت .
خیانت ، خیانت ، خیانت ، این بود خدمتی که شوروی به انقلاب ایران کرد . (ومی کند.)

نخستین معترض انقلابی جهان

میرزا کسی نبود که ضمن چند کلمه حرف قلنبه سلنبه گفتن و مقداری قیافه و زست انقلابی گرفتن ، گول بخورد و اصول را فراموش کند . برای او آن چه مطرح بود ، عمل بود ، عمل صحیح و تمرینش ، در هر لباس ، با هر قیافه و در لوای هر نوع جمله بندی ای که ممکن باشد . او از آن ها نبود که به حساب شوق راه رفتن سرخ ها ، شیرین زبانی دیپلمات ها ، و یا افتخارات گذشته این یکی یا آن یکی ، شخصیت خود را از دست بدهد ، خویشتن را گم کند ، و به آسانی

به زائنده این یا آن سیاست مبدل شود ، تا هر طور که دلشان خواست او را به همراه خویش بکشانه .

شاید میرزا در تاریخ جهان اولین انقلابی و اولین کسی است که رسماً به شوروی‌ها اعلام داشت با «تاوری» گفتن ، کارگر و انقلاب و سعادت و فقر و یک مشت دیگر از این کلمات مجرد و «خسک و خالی» نمی‌توان واقعیات را در تاریخ پنهان کرد ، تاریخ را فریفت ، و خیانت را به صورت غذای خدمت به‌خورد ملت‌ها داد . او عمل می‌خواست . عمل صحیح و عملی که بتوان نتایج آن را بیلان داد . بیلانی که سود انقلاب و زیان ضدانقلاب ، این باشد محسولی که از آن حاصل می‌شود . و شاید میرزا اولین انقلابی و اولین کسی است در تاریخ که رسماً هشدار می‌دهد این چنین اعمالی که به نام «کمونیسم» و «سوسیالیسم» انجام می‌شود ، همان اعمالی است که قرن‌هاست «شاهسون‌ها» بدون این که چنین عنوانی نیز برای خود گذاشته باشند ، بدان عمل می‌کنند . و شاید هم میرزا اولین انقلابی و اولین کسی است که گفت این گونه اقدامات آبروی سوسیالیسم و اترناسیونالیسم را هم خواهد برد و لذا دل‌سوزانه از شوروی‌ها تقاضا می‌کند که دست از یک چنین رویه‌های کثیف و پلیدی بردارند .

چقدر این داستان سمدی با اعمال و گفتار شوروی تطبیق می‌کند :

ناخوش : به بانگ بلند قرآن می‌خواند . صاحب‌دلی بر او یکنگشت ، گفت : ترا مشاھر (ماهیانه) چندیست ؟ گفت : هیچ . گفت: پس زحمت خودچندین چرا می‌دهی ؟ گفت: از بهر خدا . گفت: از بهر خدامخوان .

گر تو قرآن برین نمط خواهی

بیری رونق مسلمانی

هر چند شوروی را از پیش گرفتن چنین و چنان روش‌هایی «مشاھر» فراوان بود و هست ، مہذا از آن‌جا که خود مدعی بود (که البته اکنون دیگر چنین ادعائی را خوشبختانه ندارد . به پیش گفتار ص ۲۷ مراجعه شود) که کلیه این اعمال را به‌خاطر پیش‌برد «سوسیالیسم» و رشد انقلابات اترناسیونالیستی و خلاصه تحقق «کمونیسم» انجام می‌داده است ، لذا جای آن داشت که سوگند همان «صاحب‌دل» سمدی این بار به شوروی داده می‌شد

استقلال طلبی
اگر درخت دزخواست‌های میرزا و نهضت جنگل را غرس کنیم
و یک شاخه‌های کلفت و نازک آن را بر زمین و بالاخره فقط به
بدنه ناب آن برسیم ، ملاحظه می‌کنیم که این ستون اصلی از این جان انقلابی بر خوردار

است : هر گونه مداخلهٔ بیگانه ، از سرزمین ایران ، قطع .

جزاین اصل ، همه چیز ، از جر و بحث ها و پیکارهای تفرقه انگیز آینده نولوژیکی گرفته ، تا کشمکش های خونین و جنگ های حزبی ، کلا عواملی بودند که به نظر میرزا و نهضت جنگل ، می بایستی بعد از رسیدن به هدف فوق ، به صورت قاطعی طرح و حل شوند . او وظیفهٔ حیاتی و اصلی انقلاب را در این مرحله محو هر گونه تجاوز استعماری و خارجی می دانست و لذا با هر گونه مداخلهٔ ضد انقلابی بیگانگان در امور داخلی ایران مخالف بود ، ولو این که این بیگانگان تر بیجه های سادراتی شوروی بوسه باشند .

اوجب حمایت این یا آن ملت انقلابی را از این یا آن ملت انقلابی دیگر ، و یا تقاضای کمک و تقویت این یا آن نهضت ملی را توسط این یا آن نهضت ملی دیگر ، در درجهٔ اول در زمرهٔ حقوق آن ملت و آن نهضتی می دانست که نیازمند هم کاری ، حمایت ، و تقویت است ، نه در حیطهٔ سلیقه و سیاست دولت ، ملت ، و یا نهضتی که مایل به رسانیدن کمک می باشد . و حق با او بود .

جنبهٔ اتر ناسیونالیسم نه از طریق اعمال و دیکنه کردن نظر خود ،
ناسیونالیسم و بلکه از طریق در اختیار گذاشتن امکانات و نیازمندی های مورد
اتر ناسیونالیسم درخواست نهضت های ملی و انقلابی است که می تواند استثمار را
در این یا آن سرزمین شت کند و به دروازه های تاریخ بیاویزد ، تا در نتیجه قدم به قدم به
پیروزی های نهائی خویش نزدیک شود .

مادام که استثمار و امپریالیسم حاکمیت جهانی و منطقه ای خود را حفظ کرده است ،
ناسیونالیسم این مناطق نیز به خاطر میارزد با امپریالیسم ، در زمرهٔ متفقین اتر ناسیونالیسم
قرار دارد .

برای انهدام و محو هر گونه استثمار در سرزمین خویش بکوشیم ، این است خدمتی
که هر کسی و هر ملت اسیر و استعمار زده ، سرف نظر از هر گونه طرز تفکر و اندیشه ای ، جبراً
به اتر ناسیونالیسم خواهد کرد .

و میرزا این را قبول داشت . همین اصل بود که در نظر گنده گوزها که هر چه زودتر
پیش کشیدن آنچه را که مربوط به سال ها و سال ها بعد و احیاناً ده ها سال بعد است نشانهٔ
انقلابی تر بودن تشخیص می دادند ، ناچیز جلوه می کرد . زیرا اصل همیشه برای آن ها که
به گنده گوئی و چپ روی آلوده اند ، حقیر و کوچک است !

جان قضیه بدیهی است این تازه صورت ظاهری قضیه بود . صورت ظاهری قضیه ، زیرایک و به دوعای برنامه‌ای و تنوریک درواقع اصلی نبود که لوچا به حساب اشاعه افکارخویش وسازندگی اذهان مطرح ساخته باشند . بهمیان کشیدن این حرفها اصولاً از آن جهت بود که حرفی زده باشند ، حرفی که ایجاد اختلاف و تفرقه کند و بر مبنای آن برنامه‌های اصلی و اساسی خود را که همانا متلاشی کردن انقلاب باشد ، دنبال کنند .

درکنه همه این جریانات ، فاضل آب سازش خیانت کارانه شوروی با انگلیس و رژیم وابسته ایران جاری بود .

شوروی برای این که خیال هم عهدان خود ، یعنی انگلیس و دستگاه ضد ملی ایران را از جنبش انقلابی خلق راحت سازد ، با کاشتن تخم شعارهای افراطی و در نتیجه سدا انقلابی ، نهضت را از درون تجزیه و متلاشی کرد . این برنامه حساب شده‌ای بود که حساب شده نیز تعقیب شد .

انتقاد جادارد که درخاتم این قسمت به پاره‌ای توهمات و ضعف شعور انقلابی - سیاسی میرزا نیز اشاره‌ای بکنیم :

البته ما قبلاً به این روحیه میرزا که مایل بود انقلاب را با پارسائی بسیار به پیش ببرد ، انتقاد کرده‌ایم . و یادآور شده‌ایم که به هر حال در هر انقلابی عده‌ای سده خواهند دید و از این گریزی نیست . خصوصاً وقتی که خود یاران انقلابی شدیدترین صدمات را تحمل می‌کنند ، بدیهی است دل‌سوزی درویشانه به خراب شدن خانه یک پیرزن مفلوک ، یا از گرسنگی مردن یک مادر آستان ، همان درویشانه است ، نه انقلابی . و متأسفانه وجود چنین روحیه‌ای در میرزا قوی بود ، هر چند دلائلی در دست است که نشان می‌دهد وی خود در راه تصحیح آن‌ها بوده است .

برای این که خصوصاً و مجدداً به این حالت میرزا بپردازیم بایستی به نامه دوم وی به جناب مدیوایی مراجعه کنیم . میرزا در این مراسله خویش با تأثر ، به « قحطی و گرسنگی ، وحشتناک شوروی می‌پردازد و از « مناظر فجیحی ، سخن به میان می‌آورد که گویا برخلاف تمایلات قوم ، صورت گرفته است . گویی میرزا چنین تصور می‌کند که انقلاب اصولاً دارای چنین معائب طاقت‌فرسائی نیست و هرگز به علت یک دوره انقلابی ، ملت و خصوصاً محروم‌ترین عناصر آن دچار « قحطی و گرسنگی » نخواهند شد و « مناظر فجیح » و « معائب طاقت‌فرسائی به پیش نخواهد آمد . و حال آن که سدا انقلاب به خاطر درهم کوبیدن انقلاب ،

از همه امکانات خویش و از همه وسائل غیر قابل تصور، استفاده خواهد کرد. «حطی و گرسنگی و مناظر فجیع و مسائب طاقت فرسای عمومی ترین و جبری ترین آن هاست. و بدیهی است انقلاب نیز نمی تواند بدین علل خود را رها سازد و به التیام مسیحائی دروها و آلام کودکان و بیوایان بپردازد. يك نهضت انقلابی با سازمان سلیب سرخ (!) متفاوت است. انقلاب برای نفی همه این آلام و مسائب فقط يك راه را بلد است و فقط می تواند و می باید كه از يك راه بگذرد: پیروزی. تفاوت انقلاب با سلیب سرخ (در حالت مجرد و ایده آلی آن) در این است كه انقلاب به ملت، به بشریت، و به تاریخ به شكلی روبائی، تاریخی، و در جریان آینده می نگرند و حال آن كه سلیب سرخ به مسائلی می اندیشد كه مربوط به زمان حال می باشند. داستان همین روحیه درمیرزا، یکی از درونك ترین تراژدی های انقلاب جنگل است.